

سید محمد علی جمالزاده



صندوقچه اسلام



سید محمد علی جمالزاده
 در اصفهان متولد شده. در باره
 تاریخ تولد خود بیکی از دوستان
 خود چنین نوشته « سال تولدم
 را خواسته بودید دوستان آنرا
 از جمله اسرار مگو میدانند
 ولی حقیقت این است که بر
 خودم هم مجهول است ولی یقین
 دارم تاریخ وفاتم روشن تر از
 تاریخ تولدم خواهد بود و شاید
 نتیجه آشنائی من با قلم و قرطاس
 همین باشد.»

سید محمد علی جمالزاده
 فرزند سید جمال الدین واعظ
 شهر مشروطه خواجه است
 تحصیلات مقدماتی را در بیروت
 با انجام رسانید، سپس در فرانسه
 بتحصیل علم حقوق پرداخت.

مدت ۱۵ سال بخدمت سفارت ایران در برلین اشتغال
 داشت سپس از سال ۱۹۳۱ میلادی بعضویت دفتر بین المللی کار
 درآمد. وی از اعضاء وابسته فرهنگستان ایران میباشد.

سید محمد علی جمالزاده از پیشروان مسلم نشر فارسی
 معاصر میباشد. شهرت او بانگارش کتاب «یکی بود و یکی نبود» که
 تقریباً چهل سال قبل در برلین انتشار یافت شروع شد و تاکنون ۱۴
 کتاب دیگر او از طرف «کانون معرفت» منتشر گردیده فهرست
 آثار جمالزاده را در مقدمه همین کتاب خواهید خواند و بعضی از
 آثار او بزبانهای بیگانه ترجمه و انتشار یافته است.

۲۰ ریال



چاپ اول جلد اول در ۵۰۰۰ نسخه

سید محمد علی جمالزاده

صندوقچه اسرار

« دنباله هزار پیشه »

جلد اول

چاپ اول

ناشر



کانون معرفت - تهران - خیابان لاله‌زار - تلفن ۳۳۳۳۷
تلگرافی « معرفت »

حق چاپ و اقتباس محفوظ

چاپ این کتاب در پنجاهزار نسخه در مهر ماه ۱۳۴۲ در چاپ
تعمیر و انجام گردید

ز ما دانا دلان معنی نجویند
دماغ آشفته‌گان آشفته گویند

کسی را پای دل در گل مبادا

چنین کار کسی مشکل مبادا

با اینهمه باز هم در ظرف این سالیان اخیر هزار
مطلب دیگر جمع آوری نموده‌ام که آرزو دارم توفیق
آسمانی رفیق راهم باشد و بتوانم بچاپ برسانم و
درین پایان عمر مانند میوه پائیزی هدیه هموطنان
عزیز بسازم، بشرط حیات و بقا هر چند خوب میدانم
که اجل بی‌خبر فرا میرسد و کل شیئی فانی الا وجهه
حقیقت حقایق است (گرچه وجهه نیز بمرور ایام
و نسبت بزائویه نظر انسانی مدام در تغییر است).

ژنو، آبان ۱۳۴۱ شمسی.

سید محمد علی جمالزاده .

آثار دیگر سید محمد علی جمالزاده

- ۱- یکی بود یکی نبود بوسیله «کانون معرفت» منتشر شده
- ۲- دارالمجانین «
- ۳- صحرای محشر «
- ۴- معصومه شیرازی «
- ۵- راه آب نامه «
- ۶- قلتشن دیوان «
- ۷- شاهکار «عموحسینعلی» (در دو جلد) «
- ۸- سر و ته یک کرباس (در ۲ جلد) «
- ۹- قصه قصه‌ها —
- ۱۰- تلخ و شیرین بوسیله «کانون معرفت» منتشر شده
- ۱۱- کهنه و نو «
- ۱۲- پندنامه سعدی —
- ۱۳- بانگ نامی —
- ۱۴- آزادی و حیثیت انسانی —
- ۱۵- هزار پیشه —
- ۱۶- کشکول جمالی (در ۲ جلد) بوسیله «کانون معرفت» منتشر شده
- ۱۷- خاک و آدم —
- ۱۸- گنج شایگان (یا اوضاع اقتصادی ایران)
- ۱۹- تاریخ روابط روس و ایران
- ۲۰- غیر از خدا هیچکس نبود بوسیله «کانون معرفت» منتشر شده
- ترجمه :**
- ۲۱- هفت کشور بوسیله «کانون معرفت» منتشر شده
- ۲۱- داستانهای برگزیده
- ۲۳- داستان بشر (با فصلی بقلم مترجم در باره تاریخ ایران)
- ۲۴- ویلهلم تل
- ۴۵- دون کارلوس
- ۲۶- ~~خسین~~
- ۲۷- دشمن ملت
- ۲۸- لغت عوامانه (بزودی انتشار خواهد یافت)

فهرست مندرجات

- صفحه ۱ - بنام یزدان پاك
- « ۲ - راه تشخیص کتاب خوب و بد
- « ۲ - تاریخ مکتبوتی که درهم دارد
- « ۳ - شاهکاری از نظم فارسی
- « ۵ - راه باریک و راه پهن
- « ۵ - اختلاف سرشت چینیه‌ها و ژاپونیه‌ها
- « ۵ - يك داستان ایرانی (شاید زبردست یاسقای گنگ)
- « ۹ - در اینجا هر زبان حرف میزنند
- « ۱۰ - نقاشیه‌های کاخ پهلوی در طهران
- « ۱۰ - يك مجلس از مجالس دربار همایونی
- « ۱۴ - اخلاق ایرانیان در موقع قحطی
- « ۱۵ - قضاوت یکنفر فرنگی با بصیرت درباره ایرانیان
- « ۱۶ - جد و جهد در نظر حافظ شیرازی
- « ۱۶ - پاره‌ای ایرانیان خیانتکار
- « ۱۷ - راه کسب آزادی
- « ۱۷ - ادب چیست و مؤدب کیست!
- « ۱۸ - آدم خوش عقیده
- « ۱۸ - ای من فدای آنکه دلش بازبان یکی است
- « ۱۸ - شماره کلمات و حروف تورات
- « ۱۹ - اولین نامه عاشقانه در تاریخ بشر
- « ۱۹ - آبیاری در مصر
- « ۲۱ - باز يك مسئله فکری

- ۲۲- سؤال و جواب مشهور افلاطون با شاگردش
- ۲۳- پند نامه نظامی گنجوی
- ۲۷- جواب مسئله فکری نمره ۲۱
- ۲۷- یکی از مؤسسات سودمند ترکیه
- ۲۹- عقیده مترجم فارسی کتاب انجیل
- ۳۰- عقیده هارتین در باب ایران
- ۳۰- عبور شاه از خاک رعایا
- ۳۰- آرامنه در شیراز
- ۳۱- چاخچور پوشیدن سفرای خارجی در ایران
- ۳۱- با سواد بودن آرامنه اصفهان
- ۳۱- اذکرداموتیکم بالخیر
- ۳۱- ۱۲۰ من ۱۶ من میشود يك زن و شوهر
- ۳۲- از عجایب ارقام
- ۳۳- بشادی روان خیام
- ۳۴- گلهای شب زنده و شب بیدار
- ۳۵- زندگی آدم خسیس
- ۳۵- تقسیم ثروت ملی بین طبقات مختلف مردم در سوئیس
- ۳۶- از پندهای فردوسی طوسی
- ۳۶- پول موجب جنون میشود
- ۳۷- گونه شاعر آلمانی و قرآن
- ۳۸- سرنوشت ملتها و اقوام
- ۳۸- باز یکنفر شاعر مظلوم
- ۳۸- انار سمنان
- ۳۹- امان از درد دندان
- ۴۰- پادشاه انقلابی
- ۴۰- کودك با حزم و احتیاط
- ۴۰- مرگ یکنفر از علمای بزرگ
- ۴۰- تجارت خارجی بعضی از ممالک
- ۴۱- تصویر جنگ داریوش با اسکندر
- ۴۲- حد و میزان متوسط زندگانی انسان

- « ۴۴ - تصویر مجلس شورای جنگی داریوش اول
- « ۴۷ - ترقی و اصلاحات دو هزار ساله بوشهر
- « ۴۸ - مضامین هندی
- « ۴۹ - عمرمان چگونه میگذرد
- « ۴۹ - انگور و انار در نظر منوچهری دامغانی
- « ۵۰ - آیا میدانید؟
- « ۵۱ - از عجایب ارقام
- « ۵۲ - مادر و بچه
- « ۵۳ - آکادمی همدان
- « ۵۴ - خدایا این چه سری است
- « ۵۷ - آقاموشه
- « ۵۸ - یا علی یا علی
- « ۵۸ - عقیده یکنفر از شعرای نامی آلمان درباره ملت آلمان
- « ۵۹ - خست اهالی اکوس در انگلستان
- « ۵۹ - به به باین عقل و فراست
- « ۵۹ - زنبور عسل و عسل
- « ۶۰ - ابریشم بدون پیاه
- « ۶۱ - سخنانی از «قابوسنامه»
- « ۶۱ - يك دو کلمه حرف حسابی
- « ۶۱ - عقیده داستایوسکی درباره هموطنانش
- « ۶۲ - ابوعلی سینا و بوزینه
- « ۶۲ - از مزایای مسافرت در ایران
- « ۶۳ - تا خشکه مقدسین چه فرمایند
- « ۶۳ - میرزای وصال و کنیزك حبشی
- « ۶۴ - مملکتی که هیچ دختری در آنجا پخته نمیماند
- « ۶۵ - گذشته و مقایسه های عبرت آمیز
- « ۶۷ - قاضی محکمه رقیق القلب
- « ۶۷ - راستگوئی و وفای ایرانیان
- « ۶۸ - هفت خط و خطای بزرگ در تاریخ

- « ۶۹ - پند نامه قائم مقام فراهانی
- « ۷۱ - قفنس چه مرغی و وقواق چه درختی است؟
- « ۷۱ - رهنمائی حافظ شیراز
- « ۷۲ - در ایران حیوات نیز تریاکی شده اند
- « ۷۳ - مقایسه دوستان بد با چتر
- « ۷۳ - حافظ و شراب
- « ۷۶ - صفحه شطرنج و میدان مبارزات زندگانی
- « ۷۷ - ایرانی بخود مینازد و از خودی بیزار است
- « ۷۹ - وفور لاک پشت در ایران و امکان صادر نمودن آن
- « ۸۰ - پاره ای از صفات ملی و نژادی رونها
- « ۸۰ - عزاداری روز عاشورا در شهر حلب
- « ۸۱ - يك قطعه ممتاز از اثر طبع پروین اعتصامی
- « ۸۲ - مخاطرات الفبای عربی
- « ۸۴ - پیشگوئی اوستا درباره مغول
- « ۸۴ - دولت آنست که با خون دل آید بکنار!!
- « ۸۵ - باز دو کلمه حرف حسابی
- « ۸۵ - باز يك قطعه شعر عالی بزبان عوامانه
- « ۸۷ - باز يك مثل فارسی
- « ۸۹ - عهد پادشاهان و وفای زنان اعتماد را نشاید
- « ۸۹ - خرگوش دراز، خرریش دراز
- « ۹۰ - عقاید و آراء درباره کتاب
- « ۹۱ - میزان و ملاک قدرت و نیروی اقوام ملل
- « ۹۱ - صحاف زبردست
- « ۹۱ - يك مژده
- « ۹۳ - پادشه یاسیان چوپان است
- « ۹۴ - مرگ و قضا
- « ۹۴ - باز يك مسئله فکری آسان
- « ۹۴ - چه حرفهائی که درباره ما نمینند
- « ۹۶ - تاریخ و فلسفه در چند کلمه
- « ۹۷ - قلندر گستاخ و شیخ سعیدی

- « ۹۸ - زن جوان و شوهر پیر
- « ۹۸ - کنیزك رومی و تاج و تخت ایران
- « ۹۹ - دردربار ایران ثناتریونانی در میآوردند
- « ۱۰۰ - جواب مسئله فکری شماره ۱۰۱
- « ۱۰۰ - هزار رنگ بر آرد زمانه
- « ۱۰۱ - بوسعید میخواست خدا را بشناسد
- « ۱۰۲ - قربان دل پر از آرزویت بروم
- « ۱۰۲ - هر حرفی را پیشینیان زده اند
- « ۱۰۲ - نمونه سفسطه
- « ۱۰۴ - دشمنی با زن
- « ۱۰۴ - آیا معجزاست یا اتفاق
- « ۱۰۵ - موافق و مخالف
- « ۱۰۶ - قدیمی ترین قالی قیمتی کار ایران
- « ۱۰۸ - مرغ غسل
- « ۱۰۹ - بیچاره همایون فریدنی شاعر اصفهانی
- « ۱۰۹ - یک نفر آدم که موجب رستگاری ۴۰۰ میلیون گردید
- صفحه ۱۱۲ - کتابهای لنین
- « ۱۱۲ - توصیف پیرزن از اثر طبع قآنی
- « ۱۱۳ - سرخلقت
- « ۱۱۳ - آب آشامیدنی یکی از خیابانهای پایتخت
- « ۱۱۴ - آیا آفرینش عادل و بیطرف است
- « ۱۱۵ - ظرافت و بی ادبی
- « ۱۱۵ - گفتگوی سقراط و مرد عامی
- « ۱۱۶ - میزان هوش شمپانزه
- « ۱۱۷ - اطلاعاتی در باب ایران در عهد صفویه
- « ۱۲۸ - بهشت مسلمانان
- « ۱۳۲ - این بیت از کیست ؟
- « ۱۳۳ - زن قحبه نامه یغمائی جندقی
- « ۱۳۴ - میرزاده عشقی
- « ۱۳۶ - يك قصه خودمانی که شنیدنش از نشیدنش بهتر است

- ۱۳۶۰- جواب نمره ۱۳۱
- ۱۳۷۰- این بیت از کیست؟
- ۱۳۷۰- از آداب و رسوم کرمان و رفسنجان
- ۱۳۷۰- عبید زاکانی و ولتر
- ۱۳۹۰- غیبگوئی در بازی طاق و جفت
- ۱۴۰۰- جواب نمره ۱۳۶
- ۱۴۰۰- یکقطعه شعر محلی اصفهانی
- ۱۴۱۰- درخت خرما در دنیا
- ۱۴۲۰- یک مسئله فکری
- ۱۴۲۰- جواب مسئله فکری ۱۴۳
- ۱۴۲۰- یک قصه خوشمنزه از الف لیل
- ۱۴۵۰- رفتن کور بخانه لنگ
- ۱۴۶۰- در باب ریشه و اشتقاق بعضی کلمات هم بساید گفت
لا یعلم الغیب الا هو
- ۱۴۷۰- برپدر زندگانی اداری لعنت
- ۱۴۷۰- پندگرا نبها
- ۱۴۷۰- عقیده ولتر در باب مشرق زمینها
- ۱۴۸۰- فروغی و ناصرالدین شاه
- ۱۴۹۰- معنویات در دوره صفویه
- ۱۴۹۰- شاعر ایرانی ایرانی فروش
- ۱۵۰۰- یک مسئله بسیار ممتاز از شطرنج
- ۱۵۰۰- فایده و ضرر کلمات عربی در زبان فارسی
- ۱۵۲۰- از فضولیه‌های بوالفضول
- ۱۵۳۰- شاعر و عارف بزرگی که در آبش انداختند و هلاک شد
- ۱۵۳۰- جواب مسئله شطرنج نمره ۱۵۴
- ۱۵۴۰- اولین مدرسه جنگلبانی در ایران
- ۱۵۵۰- عقل معاش
- ۱۵۵۰- دو بیت از ادیب نیشابوری
- ۱۵۵۰- مسافرت دور دنیا
- ۱۵۶۰- وصف تمثال مبارک حضرت رسول

- ۱۵۶ « مبارزه جادوگران
- ۱۵۹ « از عجایب شهر یزد
- ۱۶۱ « تناقض گوئی شیخ سعدی
- ۱۶۱ « - یکنفر آدم عاقل
- ۱۶۲ « سقراط و میرزا طاهر تنکابنی
- ۱۶۲ « افسوس فردوسی
- ۱۶۳ « بوعلی سینا نمیداند کجا بوده و کجا رفته است
- ۱۶۳ « دراز ترین کلمات در زبان بومیهای قدیمی امریکا
پیدا میشود
- ۱۶۴ « وصف الحال سلاطین صفوی
- ۱۶۷ « در مدح سفر
- ۱۶۸ « انور الدوله و يك گیلان شیر
- ۱۶۸ « گفتگوی زن لال و شاگرد حصیر باف
- ۱۶۹ « هلال سلخ رمضان
- ۱۶۹ « استدلال منطقی
- ۱۷۰ « فورمول حل مشکلات
- ۱۷۱ « بیچاره انسان
- ۱۷۱ « داروی خرسندی
- ۱۷۲ « درباب کشتن دشمنان
- ۱۷۳ « رستم و عالم اسلام
- ۱۷۳ « ماهی جوجه تینی
- ۱۷۴ « قصه دراز و شب کوتاه
- ۱۷۴ « تشخیص پسر یا دختر بودن طفل در شکم مادر
- ۱۷۵ « مویز خوردن هالو
- ۱۷۵ « لر و خیاط
- ۱۷۶ « دوره های سه گانه زندگانی
- ۱۷۶ « دعوتی که اجابت آن شرط عقل است
- ۱۷۷ « سوسنکهای قیمتی
- ۱۷۸ « هرزه گوی تا بکنی و تا بکنجا
- ۱۷۸ « اندرزی از اندرزه های چینی

- ۱۷۸- عقیده داستویوسکی در باره ملت روس
- ۱۷۹- حرف دوپهلو
- ۱۸۰- با ثروت‌ترین ممالک دنیا از حیث گوسفند
- ۱۸۱- امریکا صندوقدار دنیا است
- ۱۸۱- سلیقه‌ها و عقیده‌ها مختلف است
- ۱۸۲- تلفات جنگ بین‌الملل اول
- ۱۸۴- تعریف عالم در چهاربیت
- ۱۸۴- علت جرمی گوشت خوگ
- ۱۸۴- جزایر فیلیپین
- ۱۸۵- بچه‌های تخم حرام
- ۱۸۵- عتاب دیوانه با خدا
- ۱۸۶- دشمنی پادشاه با ملت خود
- ۱۸۶- يك قصه خودمانی
- ۱۸۸- تعریف موجودات و انسان از زبان جامی
- ۱۸۸- از عجایب علم اقتصاد
- ۱۸۹- دختر جمشید
- ۱۹۲- بعضی عاداتهای عجیب
- ۱۹۲- رهنمائی مفید و مختصر
- ۱۹۳- آیا این تصویر فردوسی است یا نه
- ۱۹۴- تولد و نمو يك زبان حیه
- ۲۰۱- امان از پیری
- ۲۰۲- برشكك لعنت
- ۲۰۳- حکم و فتوای رومیان و چینیان درباره ایرانیان
- ۲۰۴- امان از دست بدذاتی بچه‌ها
- ۲۰۴- آیا دنیا حادث است یا قدیم
- ۲۰۵- قضاوت مردم اساسی ندارد
- ۲۰۵- ایرانی میان شعر و تاریخ چندان فرقی نمیگذارد
- ۲۰۶- نوحه سرائی بمرگ فرزندان
- ۲۰۷- حضرت سلیمان این زمان
- ۲۰۸- فردوسی و امید گنج

- «۲۰۹- پندهای سودمند»
- «۲۱۰- قربان دل پر حسرتان بروم»
- «۲۱۰- کارها بی علت نیست»
- «۲۱۱- دوا برای سنگینی گوش»
- «۲۱۱- روزنامه های بیحیای فرنگستان»
- «۲۱۱- يك مسأله فكري»
- «۲۱۲- چند بیت از صائب»
- «۲۱۳- سند وحشیگری نوع بشر»
- «۲۱۳- جواب مسئله فكري نمره ۲۲۷»
- «۲۱۴- مصرف قند در ممالک مختلفه»
- «۲۱۵- امان از دست تناقض گوئی شعرا»
- «۲۱۶- تمیز بین حق و باطل»
- «۲۱۷- جمعیت دنیا»
- «۲۱۷- چه معلوماتی داشتیم، خودمان نمیدانستیم»
- «۲۱۸- چهارپائی بر او کتابی چند»
- «۲۱۸- كلام الملوك»
- «۲۱۸- آخرین شعر تاگور شاعر مشهور هندی»
- «۲۱۹- سه سخن از غزالی»
- «۲۱۹- مردم ایران از چه نژادی هستند»
- «۲۲۱- عقیده یکنفر از فضلی ترکیه در باب ادبیات ترکیه»
- «۲۲۴- جنگ هوائی در عهد ناپلئون»
- «۲۲۴- زن و ازدها هر دو در خاک به»

معذرت خواهی ناشر از خوانندگان عزیز

با آنکه مؤلف پرارج و دانشمند کتاب همیشه و همه وقت از راه دور نگران چاپ کتب و آثار خود میباشند و اهتمام زیادی مصروف میشود که آثار ایشان حتی المقدور مهذب و صحیح منتشر گردد ، حتی دوستان دانشمند معظم له نیز همگان با صفای کامل در این مقصود صمیمانه بذل محبت میفرمایند. متأسفانه با دقت زیادی که درباره چاپ این کتاب بکار برده شده پس از چاپ اغلاطی مشاهده گردید که برخلاف نظر نویسنده محترم کتاب (که مخالف الحاق غلطنامه بر کتاب میباشد) در ذیل متذکر میشویم و اصلاح آنها را قبل از مطالعه کتاب ضمن پوزش از خوانندگان ارجمند خواستاریم .

ناشر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۴	فارس	فارسی
۳	۱۱	ندانماز	ندانم از
۲۴	۱۲	بفریب	مفریب
۶۴	۲۰	میماند	نمیماند
۸۲	۱۳	(شماره چاپ نشده)	۸۷
۸۴	۲	«	۸۸
۸۴	۱۷	«	۸۹
۸۵	۱۷	«	۹۰
۸۵	۲۳	«	۹۱
۹۸	۲۴	«	۱۰۶
۹۸	۲۴	اسیران	ایران
۹۹	۱۵	(شماره چاپ نشده)	۱۰۷
۱۰۹	۲۲	دستگاری	رستگاری
۲۲۴	۱۰	در خاک نه	در خاک به

ز اب خضر سر زده گلها را در او
غنچه گشا باد مسیحا در او
(وحشی بافقی)

بنام یزدان پاک

طبیعت را بجان پایندگی داد
(امیر خسرو دهلوی)

بنام آنکه جانرا زندگی داد

من با این حرفی که میرنی کاملاً مخالفم اما حاضرم جان خود
رافدا سازم که توحق داشته باشی حرفت را بزنی.
(ولتر)

«Je désapprouve tout à fait ce que vous
dites, mais je défendrai jusqu'à la mort
votre droit de le dire.»

(Voltaire)

اگر من در بهشت باشم ولی بمن بگویند توحق نداری جهنم
را باین بهشت ترجیح بدهی من از آن بهشت بیرون میروم .
(ژان روستان عالم معروف فرانسوی)

سید محمدعلی جمالزاده

خلدبرین ساحت این گلشن است
خار در او بلبل دستان زن است
بلبل این باغ پر آوازه باد
دم بدمش زمزمه تازه باد
زاب خضر سر زده گلها در او
غنچه گشا باد مسیحا در او
طرفه ریاضی است که تارستخیر
سبزه او را نبود برگ ریز
(وحشی بافقی)

ناطق کامل چو خوانباشی بود
بر سر خوانش زهر آشی بود
تا نماند هیچ مهمان بی نوا
هر کسی یابد غذای خود جدا
(مولوی)

۱ = راه تشخیص کتاب خوب و بد (۱)

يك نفر از دانشمندان فرنگی گفته:
« کتابی را که بزحمت دوبار خواندن نیرزد يك بار هم
نباید خواند»

۲ = تار عنكبوتی که در هم دارد

در خاک تکساس از ممالک متحده امریکای شمالی دو نوع
عنكبوت وجود دارد که تار خود را طوری می‌تنند که در دارد و هر
وقت بخواهند میتوانند بوسیله حرکت دادن تار در آنرا باز
کنند یا ببندند.

(۱) باید دانست که شماره ۱ درین کتاب در حقیقت مطابق است
یا مطلب شماره ۶۹۸ در دنباله هزار پیشه و «کشکول جمالی» چنانکه
در مقدمه مذکور آمده است.

صندوقچه اسرار

۳ = شاهکاری از نظم فارسی

مسمط ذیل از آثار گرانبهای طبع قاآنی از شاهکارهای نظم
فارس بشمار میآید و بهمین سبب در اینجا بنقل بعضی از قسمتهای آن
اقدام گردید :

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها
ویاگسسته حورعین ز زلف خویش تارها
ز سنگ اگر ندیده ای چنان جهد شرارها
ببر گهای لاله بین مین لاله زارها
که چون شراره میجهد ز سنگ کوهسارها
ندا نماز کودکی شکوفه از چه پیر شد
نخورده شیر عارضش چرا برنگ شیر شد
گمان برم که همچومن بدام غم اسیر شد
ز پافکنده دلبرش چه خوب دستگیر شد
بلی چنین برند دل ز عاشقان نگارها
بهار را چه میکنم چو شد زبر بهارمن
کناره کردم از جهان چو او شد از کنارمن
خوشا و خرم آن دمی که بود یاریارمن
دو زلف مشکبار او بچشم اشکبارمن
چو چشمه ای که اندر وشنا کنند مارها
نه دلبری که بر رخس بیاد او نظر کنم
نه محرمی که پیش او حدیث عشق سر کنم
نه همدمی که یکدمش ز حال خود خیر کنم
نه باده محبتی کز و دماغ تر کنم
نه طبع را فراغتی که تن دهم بکارها
کسی نپرسدم خبر که کیستم چه کاره ام
نه مفتیم نه محتسب نه رند باده خواره ام

سید محمدعلی جمالزاده

نه خادم مساجدم نه مؤذن مناره‌ام
نه کدخدای جوشقان نه‌عامل زواره‌ام

نه مستشیر دولتم نه جزو مستشارها

بهشت را چه میکنم بتا بهشت من توئی
بهار و باغ من توئی ریاض و کشت من توئی

بکن هر آنچه میکنی که سر نوشت من توئی
بدل نه غایبی زمن که درس رشت من توئی

نهفته در عروق من چو بودها بتارها

بت دو هفت سال من مر امی دو ساله‌ده

ز چشم خویش می فشان ز لمل خود پیا له‌ده

نگار لاله چهر من مئی برنگ لاله‌ده

ز بهر نقل بوسه‌ای مرا بلب حواله‌ده

که واجب است نقل و می برای میگسارها

بهل کتاب را بهم که مرد درس نیستم

نهال را چه میکنم که ز اهل غرس نیستم

شرابم آشکار ده که مرد ترس نیستم

بحفظ کشت عمر خود کم از مترس نیستم

که منع جانور کند همی ز کشتزارها

من ار شراب میخورم بیانگ کوس میخورم

ببارگاه تهمتن بزم طوس میخورم

پیاله های دمنی علی الرئس میخورم

شراب گبر میچشم می مجوس میخورم

نه جو کیم که خو کنم ببرگ کو کنارها

الاجه سالها که من می و ندیم داشتم

چو سال تازه میشدی می قدیم داشتم

پیالها و جامها ز زر و سیم داشتم

دل جواد پره‌نر کف کریم داشتم

چه خوش بنازو نعمتم گذشت روزگارها

صندوقچه اسرار

۴ = راه باریک و راه پهن

نقل از دفتر یادداشت، یاردیرینه :

«تاوقتی راه تنگ و باریک است دوندگان باهم دوش بدوش میروند ولی همینقدر که راه پهن و فراخ گردید هر کس بطرفی میافتد و گرچه همه بیکسو میروند هر آدمی برای خود راهی پیش میگیرد. همینطور است در مورد عقاید و آراء و مذاهب و طرق مختلفه که تاوقتی راه باریک و عقول و اذهان تارک است مردم باهم هستند ولی وقتی راه عریض شد و عقاید و آراء باز روشن گردید هر کس برای خود طریق و طریقه‌ای پیش میگیرد بطوریکه میتوان گفت علم و بصیرت مبدء اختلافات است هر چند این اختلافات ظاهری باشد»

۵ = اختلاف سرشت چینیه‌ها و ژاپونیه‌ها

چینیه‌ها که قرنهای متمادی از نعمت امن و امان و آسایش بر خوردار و از خطر تجاوز بیگانگان مصون بودند ضرب المثلی داشتند بدین مضمون :

« با فلزات کریمه کسی سوزن و سنجاق نمیسازد و حیف آدم اصیل است که سرباز باشد»

در صورتیکه يك ضرب‌المثل ژاپونی میگوید :

«شکوفه آلبالو قشنگترین شکوفه‌ها و مرد سلحشور بهترین مردها است.»

۶ = يك داستان ایرانی (۱)

شیاد زبر دست

یا سقای گنک

قاضی «اوش» مرد دانشمندی بود که از فنون بلاغت و ادب

(۱) نقل از روزنامه «اطلاعات» منطبقه طهران.

سید محمدعلی جمالزاده

نصیبی وافر داشت و مردی سخندان و خوش طبع بود .
گویند این مرد عشق و علاقه فراوانی داشت که گدایان و شیادانی را که با پشت هم اندازی و حيله مال مردم را از کف آنها بیرون میآوردند ملاقات نموده از رموز شیادی و مکر آنها آگاه گردد و از اینرو بیوسته در جستجوی این قبیل اشخاص و پی جوئی از راز آنها بود .

یکوقت چندتن از این قبیل شیادان را ملاقات نمود آنها در درضمن اینکه سر گذشتههای خود را برای او حکایت میکردند اظهار داشتند که هیچوقت گول شیادی و مکر را نمیخورند و نمی توان بحيله و تزویری از کف آنها چیزی بیرون آورد .

قاضی اوش گمت من بسیستان میروم و بهر حيله ای شده از آنها زرمیستانم شیادان گفتند خاطر جمع دار که ما آنچه از پیر استاد بخاطر داشیم درباره آنها بکار بردیم و هیچیک سودی نکرد . مردم بسیار باهوش و دانائی میباشند و پول در آوردن از آنها کار آسانی نیست بیخود رنج سفر و راه دراز را بر خود هموار مکن که سودی نخواهی برد ولی قاضی اوش با آنها گفت من بشما قول میدهم بهر تدبیری شده جیب جمعی از آنها را تهی کنم و تا اینکار را انجام ندهم از آن دیار باز نخواهم گشت .

و عاقبت پس از آنکه شرط و پیمانی با آنها نهاد و سایل سفر خود را فراهم آورده رو بسیستان نهاد چون وارد سیستان شد سیموئی خریده بگردن آویخت و شغل سقائی را پیشه خود ساخت و چنان به مردم وانمود کرد که گنگ و لال است .

همه روزه کار او گردش در شهر و آب دادن باین و آن بود و چون کسی میخواست بیاداش آبی که باو میدهد پولی یانانی باو دهد قبول نمیکرد و اشاره میکرد که در حق من دعا کنید تا زبانم گویا گردد .

پس از چندی در میان اهل سیستان مشهور به (گنگ سقا) شد و مردم در حق او اعتقاد غریبی پیدا کردند و او را شخصی صاحب نفس پنداشته و بدعای او معتقد بودند .

صندوقچه اسرار

در یکی از شبها نزدیک سحر گنگ سقا دوان دوان بدرخانه قاضی شهر رفت و در بکوفت قاضی ردائی بخود پیچیده از خانه بیرون آمد تا ببیند کیست که در این وقت صبح باین زودی در خانه او را باین شدت میکوبد وقتی در را گشود گنگ سقارا دید.

قاضی چون او را دید نتوانست از اظهار تعجب و حیرت خود داری کند با خود گفت این بینوا را چه رسیده که در این وقت بدرخانه من آمده. کدام دونه متی است که به آزار این مرد بی زبان و بی آزار پرداخته است اشاره کرد که سبب آمدن نودر این وقت و ساعت چیست و انتظار داشت که گنگ سقا با اشاره مطلب خود را بیان نماید ولی ناگهان دید گنگ سقا بازبانی گویا و فصیح آغاز سخن کرده و گفت:

ای قاضی بزرگوار چند روز بود خیلی دل گرفته و ملول بودم و از اینکه خداوند مرا از نعمت نطق و زبان که یگانه مایه امتیاز انسان و حیوان است محروم ساخته غصه میخوردم.

دیشب از آغاز شب دست نیاز بدرگاه کار ساز دراز نموده و با زبان بی زبانی خود در دل با خدای خود مناجات میکردم که چه شود این نعمتی را که از من باز گرفته بمن باز دهد و زبانم را گویا و فصیح سازد و پیوسته سیل سرشک از دیده ام روان بود.

نزدیک سحر گاهان در غایت نومیدی و حرمان بخواب رفتم (در اینجا قاضی اوشی يك حالت خضوع و خشوع غریبی بخود میگيرد بطوریکه قاضی سیستان را نیز متأثر و حیران میسازد) در این موقع ناگهان دیدم هودجی از نور از آسمان فرود آمد و مردی نورانی از میان هودج بزیر آمد و سر مرا در کنار گرفت و قدری از آب دهان خود در دهن من انداخت و گفت برخیز که نطق ترا گویا و زبان ترا نصیح ساخته و سینه ترا خزینه علم و دانش قرار دادیم چون از خواب بیدار شدم بطوری که ملاحظه میکنید زبان خود را گویا دیدم، آه آقای قاضی من نمیدانم حال خود را پس از این واقعه چگونه برای شما وصف کنم.

قاضی سیستان که این سخنان را شنید و این معجزه و کرامت

سید محمد علی جمالزاده

که مردی گنگ را گویا نموده نگر است، بی اختیار خود را بقدمهای گنگ سقا انداخته و سرو پای و دست او را بوسیدن گرفت و لحظه بعد ساکنین خانواده قاضی تمام جامه و لباس گنگ سقا را برسم تبرک پاره پاره کرده و هر تکه از آن را یکی از آنها مالک شد.

قاضی فوراً یکی از بهترین جامه های خود را بدو پوشانید و گفت اکنون هر چه فرمائی همان کنم گنگ سقا گفت تمنائی که از مولای خود دارم اینست که بگوئید چارچیان در شهر ندا کنند که گنگ سقا در اثر دعای مردم این دیار گویا و شنوا شده است همه مردم برای شنیدن شرح این واقعه در مسجد جامع شهر گرد آیند و من خود آنجا بر منبر روم و شرح این کرامت و معجزه بزرگ را برای آنها بیان نمایم .

بامداد آنروز جمعیت انبوهی رو بمسجد نهاد - از فرونی و کثرت جمعیت در مسجد راه نبود و تمام مردم شهر از پیر و جوان در آن میان گرد آمده بودند.

در این موقع قاضی اوش که دوش بدوش قاضی سیستان میآمد وارد مسجد شد بی اختیار مردم از هر طرف بدوروی آوردند و برای بوسیدن دست و پای «گنگ سقا» بر یکدیگر سبقت گرفتند .

قاضی سیستان که ملاحظه نمود ممکن است مردم اسباب زحمت او را فراهم آورند بزحمت مردم را از پیرامون او پراکنده نمود و او را ببالای منبر هدایت نموده

قاضی اوشی پس از بر آمدن بمنبر زبان بحمد و ثنای پروردگار گشود و خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت انشاء نمود که فریاد تحسین و آفرین از هر طرف برخاست و مردم از سخنرانی و چرب زبانی او حیرت کردند و شغاف «گنگ سقارا» بزرگترین کرامات شمرند.

قاضی اوش پس از ستایش پروردگار گفت من از کودکی از نعمت گفتن و شنیدن بی بهره بودم . سالیان دراز در گرد جهان گردیدم و از همت مردم دیار استمداد نمودم که بدعای خیر نجات مرا از خدا بخواهند ولی قفل خاموشی از زبان من برنخواست تا وارد این دیار شدم و از شماها استمداد نمودم که مرا بادعای خیر یاد کنید

صندوقچه اسرار

وشفای مرا از پروردگار بخواهید عاقبت در نتیجه تأثیر نفس شما خداوند بمرحمت آورد و فصاحت و بلاغت بمن ارزانی داشت اینک آرزوی آن دارم که پس از سالها آوارگی و سرگردانی بولایت خود بازگردم و زبان بشکرانه شما گشایم از اینرو از لطف و رحمت شما تقاضا دارم که در حق من مکرمتی فرمایید حال که زبان مرا گویا کردید از رنج فقر و تهی دستی ام نیز برهانید و ارمغان و توشه راهی برای من فراهم سازید تا بقیه عمر را آسوده در گوشه‌ای نشسته و بعبادت خالق پردازم .

اهل شهر که در اینموقع اغلب گریان بودند هر يك باندازه وسع و توان خود بیاری او برخاستند و از هر طرف سیم وزر بر او باریدن گرفت تا بحدیکه مالی انبوه برای او گرد آمد .
پس از چند روزی که در آن شهر بانهایت غزت و احترام زیست بار سفر بر بست .

شب آنروزی که آماده سفر بود یکی از شیادان که دنبال او بسیستان آمده بود در خانه قاضی سیستان برای دست بوسی او پیش رفت و آهسته در گوشش گفت رفیق ما این نقشی را که تو بازی کردی نخوانده بودیم .

قاضی اوشی آهسته بگوش او گفت این یکی از هزار يك نقشی است که من میدانم .

قاضی اوشی چون وارد شهر خود شد از آنجا نامه‌ای برای مردم سیستان بعنوان قاضی شهر نوشت که در مقدمه آن این دو شعر را نوشته بود

کریمان سجستان را بقا باد
شراب روح راحت بادشان نوش

نبودم گنگ سقا لیک بودم
جهان فضل و دانش قاضی اوش

۷ = در اینجا هر زبانی حرف میزنند

میگویند در روی در مهمانخانه‌ای در دهکده بینامی چنین

«در این مهمانخانه هرزبانی حرف میزنند»

یکنفر خارجی وارد آن مهمانخانه شده میخواهد بانگلیسی حرف بزند هیچکس نمیفهمد، با آلمانی حرف میزنند باز هیچکس نمیفهمد، قدری ایتالیائی و اسپانیولی وهلانندی میدانسته حرف میزنند هیچکس نمیفهمد از زور اوقات تلخی بیرون رفته مترجمی گیر میآورد و برگشته صاحب مهمانخانه را طرف خطاب و عتاب قرار میدهد که چرا دروغ و بردر مهمانخانه خود نوشته‌ای. صاحب مهمانخانه در کمال آرامی جواب میدهد که ابداً دروغ ننوشته‌ام بلکه مقصودم این است که اشخاص مختلفی که بدین مهمانخانه میآیند هر زبانی حرف میزنند.

۸ = نقاشیهای کاخ پهلوی در طهران

یکی از نقاشیهای آلمانی موسوم به هونمان

بامر رضا شاه پهلوی بدنه یکی از طالارهای قصری را که در زمان سلطنت آن پادشاه در طهران ساخته شده نقاشی نموده است. یکی از نقاشیها قصر تخت جمشید را نشان میدهد (قبل از خرابی آن در اثر آتش زدن اسکندر یونانی) چنانکه در تصویر مقابل ملاحظه میشود:

همین نقاشی پرده دیگری هم در همان قصر بدنه دیگری از طالار نامبرده کشیده که خط آهن مازندران را نشان میدهد و مقصود از این دو پرده مقایسه و موازنه بناهای قدیم و جدید ایران است.

۹ = يك مجلس از مجالس دربار همایونی

نقل از قطعه تیاتر «جیجکعلیشاه» یا اوضاع دربار ایران در سال پیش نگارش آقای ذبیح الله بهروز «۱»:

شاه بالای تخت نشسته و درباریان دور او را گرفته اند و کریم

(۱) چاپ برلن، سنه ۱۳۴۳ ه.ق. (چاپخانه ایران شهر).

صندوقچه اسرار

شیره‌ای هم حاضر است پیش خدمت وارد شده تعظیم میکند و بعرض میرساند که قربان جلال‌الدین محمد ابوالحسن بن جعفر الملقب باقیانوس العلوم انباری داماد کمال‌الدین احمد حسین ابوالقاسم بحر العلوم شاشگردی میخواهد بیابوس مشرف شود .

حاضرین میخندند.

شاه باتبسم - بیاد.

اقیانوس العلوم داخل میشود و تعظیم میکند (يك شیشه کوچکی در دستش است) بالهجه عربی بغدادی میگوید - ایها الملك بسلامت باشند. يك قلیلی آب تربت آورده ام برای ملك عظیم. کثیر اصلی است. حینی که میآدمم در بحر طوفان شد همه سکان مرکب خوف الغرق داشتند - يك خرده در آب مجعول کردم علی الفور طوفان مرفوع شد. کلما طوفان میشد رئیس المركب افرنجی میآدم میگفت تراب تراب. خلاصه شفا باشد جمیع علل را.

شاه - خیلی خوب بیارید قدری برای شفا و تبرک میخوریم.

(اقیانوس العلوم پیش میرود و شیشه را میدهد بشاه. شاه قدری

خورده مضمضه میکند و میگوید: اقیانوس العلوم این آبش شورا است.

اقیانوس العلوم - ایها الملك بسلامت باشند. آب الدجله و

الفرات قلیل ملح دارد .

کریم شیره‌ای - سرکار آقای وزیر دواب نمک را بترکی

چی گووند .

وزیر دواب - دیگر چه میخواهی بگوئی .

کریم شیره‌ای - سبيلات کفن کردم هیچی.

(همه بطرف وزیر دواب و کریم شیره‌ای نگاه میکنند و شاه هم

نگاه می کند و باشیشه بازی میکند) .

وزیر دواب - دوز

کریم شیره‌ای - ریش بگوز.

(همه باشاه قاه قاه میخندند) .

وزیر دواب باعداره کشیده مینود بطرف کریم شیره‌ای می

گوید پدرت را میسوزانم.

سید محمدعلی جمالزاده

کریم شیرهای میدود بطرف صندلی شاه و میگوید قربان
پناه آوردم .

(پیشخدمتها ازوزیر دواب مانع میشوند)

شاه باحالت خنده وخشم - وزیر دواب خجالت بگش. اقلاب
ازاقیانوسالعلوم واسمهایش حیا داشته باش ، بسه .

وزیر دواب - قربان په . این حرفها را میزند قبله عالم هم
اینگونه میگویند . خانزاد بعد از شصت سال دیگر نوکری نمیکنم .

نمیکنم . بس است . (پس پس می رود که خارج شود)

شاه (باتش) - مرد که این اسمش کریم شیرهای است . مرد که
این کارش اینه که همه را بخنداند . تو نباید از او اوقات تلخ بشه .
توهم بگو بخند . بهت بگم .

اگر اذیتش کردی سرتو میدهم بپرن .ها !

وزیر دواب - خانزاد دیگر گوشه نشین خواهم شد . خدا فیض .

(تعظیم میکنند و پس پس می رود)

شاه - وزیر دواب قهر نکن بیامرد که توهم بگو جوابش را بده .

وزیر دواب - خوب پس من هم میگویم .

شاه - خوب بگو بینم .

وزیر دواب (غداره را میکشد ورو میکند بکریم شیرهای)

بیابیرون از پشت صندلی کارت ندارم .

(کریم شیرهای بیرون میآید)

وزیر دواب غداره اش را نشان میدهد و میپرسد - این چه

چیز است .

کریم شیرهای - غداره

وزیر دواب - توهم ریش بگوز

(شاه وحاضرین قاه قاه وهرهر بلند میخندند) .

وزیر دواب میخواهد بجنک مفخر الشعراء که شاعر درباری
است برود و شعر بگوید ولی چون سواد وفهم ندارد میدهد اشعاری

صندوقچه اسرار

میسازند و بدر بار میآورد که بخواند .
وزیر دواب بدر بار آمده میگوید قربان من هم مثل مفخور
الشهرا شیر گفتم.
(همه میخندند).

شاه - وزیر دواب تو که تا بحال شعر نمیگفتی حالا تو هم
شاعر شدی بلکه خودت نگفتی.

وزیر دواب - بله قربان شیر گفتم خودم هم گفته ام.
شاه - خوب بخوان ببینم
(همه تبسم میکنند)

وزیر دواب - هه هه .. اهن (قدری بکاغذ نگاه میکند)
شاه - دابخوان چته .

وزیر دواب - چشم قربان

گر شه سرگین باشد سز اطر میش برده
در گریه میافتند سگان ملا علی
طباخ توای خر پسر فلکش زردک
باقلوب پلوو آرد پیشر همه شبها
بولبول بردرخت ریدی اندر قفس آخوند ...
(همه بلند میخندند)

شاه - به به عجب شعر گفتی .. به به (باخنده).
صدراعظم پیش میآید (باتبسم) - آقای وزیر دواب بس است
وزیر دواب (با تغییر) - باز همه میخندید ... صبر کن
تمام شود .

شاه (باحالت خنده) - صدراعظم این کاغذ را بگیر بخوان
چه نوشته .

صدراعظم (کاغذ را گرفته میخواند):
گر شه سرکین باشد سرا بر منش برد
در گریه همی افتند سگان ملا علی
طباخ توای خسرو نسر فلکش درد یگ
با آب پلو آرد آن نسر همه شبها

سید محمدعلی جمالزاده

بلبل چورخت دیدی اندر قفس او خواندی

گوئی که تو گل هستی ای شاه جهان آرا

من بنده این شاهم جز شاه نمیخواهم

هر چند که گویندم از خسرو و سروانها

شاه - صدراعظم بد معری نیست ... وزیر دواب این معرها
را کی گفته.

وزیر دواب - گوربان این شیرها را خودم گفتم.

شاه - مرد که اینها معر است ... اگر دروغ گفتی سرت را
میبرم ... گه نخور.

وزیر دواب - گوربان ... میرزا بزرگ گفته

شاه - خوب معلوم شد ... نفست بگیرد ...

۱۰ = اخلاق ایرانیان در موقع قحطی

سرپرسی سایکس که در ایران سیاحتهای مفصل کرده و در باب تاریخ ایران کتاب مفصل در دو جلد نوشته که شاید بتوان آنرا از لحاظ جامعیت بهترین تاریخ ایران بشمار آورد در کتاب دیگر خود موسوم به «هشت سال در ایران» یادهزار میل سیرو سیاحت در کشور شاهنشاهی در باب قحطی در ایران و اخلاق ایرانیان در موقع قحطی (براست یادروغ العهده علی الراوی) چنین نوشته است (۱):

«... بین راه یزد و کرمان ... در راه از حیث آذوقه بزحمت فوق العاده ای دچار شدیم. در یکی از منزلهای بین راه باینکه چادرهای مارادر یک میل فاصله تا آبادی نصب کرده بودند بازعه کثیری زو و بچه اطراف چادرها را گرفته از دست محسوس کردند که بمنظور ترقی نرخ گندمهای خود را انبار کرده بودند شکایت آغاز نمودند. دوفنر آنها یک قطعه نان که از بسوس و ارزن تهیه شده بود و مقداری یونجه بنگارنده نشان داده و

(۱) هشت سال در ایران» ترجمه حسین سعادت نوری، چاپ
طهران ۱۳۱۶، جلد دوم صفحات ۱۹۷ و ۱۹۸.

صندوقچه اسرار

گفتند ما مردم باید بدینوسیله سدجوع کنیم.

ایرانیها در موقع مجاعه و قحطی خصیصه عجیب و غریبی دارند و طبقه اغنیا هیچ بحال فقرا و بینوایان تفقد و ترحم نمی کنند و اهالی شیراز در این قسمت بدتر از سایر هم میهنان خود میباشند و تصریر میروند بهترین مجازات محکومین محل همان سیاستی است که افغانه موقع فتح شیراز پیش گرفتند و اجمال قضیه آنکه افغانها در حینی که شهر در آتش مجاعه و قحطی میسوخت شیراز را گرفته و معلومشان شد که آذوقه چندین ماه بوسیله محکومین پنهان شده و از طرفی عده ای برای نان جان میدهند لهذا چند نفر از سران محکومین را دستگیر نموده در انبار های خود مقابل توده های غله بقلاب آویختند که در یجا همانجا جان سپردند.

پروردگارا کارما ایرانیان بکجا کشیده که مرد کی از آن سر دنیا آمده افغانها را سر مشق ماقرار داده بمارا هنمائی میکند که چطور گرسنه های خود را سیر کنیم.

۱۱ = قضاوت یکنفر فرنگی با بصیرت درباره ایرانیان

همین شخصی که در بالا نام بردیم یعنی سرپرسی سایکس انگلیسی مشهور در همان کتاب خود موسوم به «هشت سال در ایران» (جلد دوم، صفحه ۳۲۲) در باب ایرانیان چنین مینویسد:

«اینجانب با هزاران دلیل معتقد است که ایرانیها از هر جهت بکلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند و بنا بگفته دالینسون که راجع بایرانیان و ایران تتبعات عمیقی نموده یکنفر ایرانی بر هر آسیائی دیگر خواه هندی و خواه ترك و خواه روسی امتیاز دارد و سطح فکر او بالاتر از آنهاست».

سید محمدعلی جمالزاده

۱۲ = جد و جهد در نظر حافظ شیرازی

حافظ در یکجا فرمود:

«قومی بجهد و جهد گرفتند زلف دوست

قوم دیگر حواله بتقدیر میکنند»

و همو در جای دیگر گفته است:

«فیض ازل بزور و زرار آمدی بدست

آب خضر نصیبه اسکندر آمدی»

۱۳ = پاره‌ای ایرانیان خیانتکار

استاد بزرگ آقای میرزا محمد خان قزوینی در همین باب

چنین مینویسد:

«یزدجرد سوم و سرداران قشون او که با آن همه قوت و قدرت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت که یراق اسبشان از نقره بود و نیزه‌هایشان از طلا (یا برعکس) نتوانستند سدی در مقابل خروج آن عربهای فقیر لحت سر و پا برهنه ببندند... بعضی ایرانیان خائن و عرب مآبان آنوقت از اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف که بمحض اینکه حس کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دوسه دفته از قشون عرب شکست خورده‌اند خود را فوراً بدامن عربها انداخته و نه فقط آنها را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و جاه را با آنها نمودند بلکه سرداران عرب را بتسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنها بود و هنوز قشون عرب با آنها حمله نکرد بود دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دودستی تسلیم آنها نمودند بشرط آنکه عربها را بحکومت آن نواحی باقی بگذارند» کتب تواریخ بخصوص «فتوح البلدان» بلاذری از اسامی شوم آنها پراست و یکی از معروفترین آنها ماهویه سوری است.. همچنین بعضی از ایرانیهای دیگر که در بسط نفوذ عرب و زبان عرب فوق العاده

صندوقچه اسرار

مساعدت کردند مثل آن ایرانی بی‌حمیت که برای تقرب بحجاج بن یوسف دواوین ادارات حکومتی را که تا آنوقت بفارسی (یعنی پهلوی) بود بعربی تبدیل کرد و یامثل خواجه بزرگ شیخ جلیل شمس الکفاه احمد بن الحسن المیمندی وزیر سلطان محمود که پیش از چهارصدسال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب در خراسان و نواحی شرقی ایران تازه آقای کافی الکفاه از جمله کفایت‌هایی که بخرج داد یکی این بود که دواوین ادارات غزنویه را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی بفارسی تبدیل نموده بود او دوباره بعربی تحویل کرد (تاریخ یمینی، طبع مصر، جلد ۲، صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱) قبر قتیه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاج را که چندین صدهزار ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از جنگها بسبب سوگندی که خورده بود اینقدر از ایرانیان کشت که بتمام معنی کلمه از خون آنها جوی روان گردید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخته تناول نمود و زن‌ها و دخترهای آنها را در حضور آنها بلشکر عرب قسمت کردی قبر این شقی ازل و ابدر پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همواره برای تقرب بخدا و قضای حاجات «تربت آن شهید» را زیارت می‌کردند «تاریخ بلخ، طبع شفر در «قطعاعات منتخبه فارسی».

۱۴ = راه کسب آزادی

در بالای سر در قصر نایب السلطنه هندوستان این جمله (بانگلیسی) نوشته شده است:

« آزادی بسوی ملت بلند نمیشود بلکه ملت باید بطرف آزادی بلند شود»

۱۵ = ادب چیست و مودب کیست

یک نفر از دانشمندان فرنگستان در باره آدم مؤدب چنین

سید محمد علی جمالزاده

نوشته است :

«مؤدب کسی را گویند که از عهده انجام کارهای کسالت آمیز چنان بر آید که گمان برند آن کار را بمیل و رغبت انجام میدهد».

۱۶ = آدم خوش عقیده

این پیر مرد محترمی را که ملاحظه میفرمائید آمده بدربان مهمانخانه میگوید ببخشید من در سال ۱۸۹۷ که عروسی کردم شب اول عروسی با عروس باین مهمانخانه آمدم و چترم را در اینجا فراموش کرده‌ام اینک استدعا دارم پس بدهید. باید دانست که از شب عروسی ایشان بیشتر از ۴۷ سال نگذشته است .
خداوند پدر آدم ساده و خوش عقیده را بیامرزد.

۱۷ = ایمن فدای آنکه دلش بازبان یکی است.

نقل از دفتر یادداشت یار دیرینه:

«در معاشرت با مردم کلامی که بیشتر از همه بر زبانم جاری است جمله «بله آقا درست میفرمائید» است و جمله‌ای که دلم میخواهد بیشتر در آن مواقع بر زبان جاری سازم جمله «ای احمق» میباشد».

۱۸ = شماره کلمات و حروف تورات

یکنفر امریکائی پس از سه سال زحمت معلوم داشته که تورات مرکب است از ۷۳ کتاب (سفر)

۱۳۳۴ فصل

۳۱۱۷۵ آیه

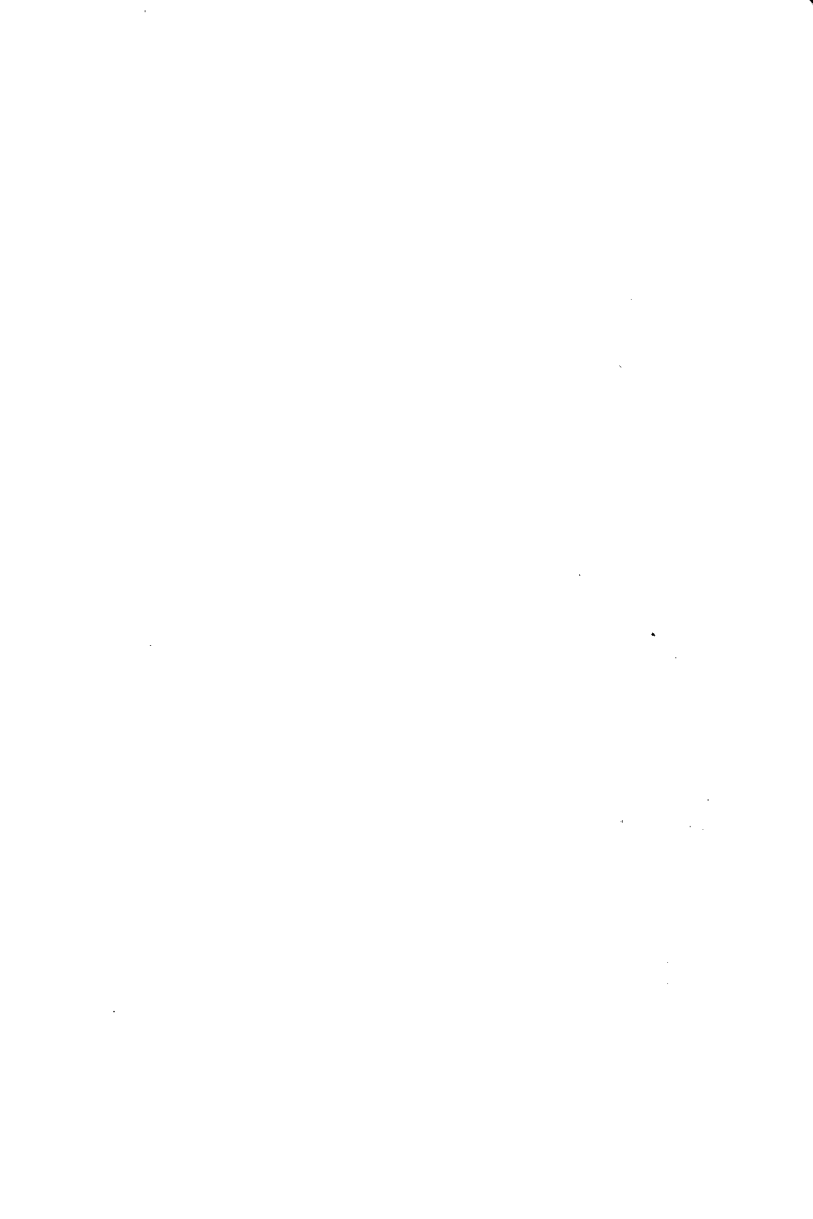
۷۷۳۶۹۲ کلمه

۳۵۶۶۴۸۵ حرف

و همچنین معین نموده که کلمه «و» ۴۵۲۲۷ بار در تورات آمده است.



آدم خوش عقیده



صندوقچه اسرار

آی بقربان سر آدم بی کار.

۱۹ = اولین نامه عاشقانه در تاریخ بشر

در ضمن حفریاتی که در سرزمین کلدیه و بابل در این سنوات اخیره بعمل آمده کاغذ عاشقانه‌ای بدست آمده که بر حسب تحقیقات علماء و متخصصین معلوم میشود ۴۱۴۳ سال پیش ازین (یعنی سال ۱۹۴۴ میلادی) نوشته شده است. در آن نامه یکنفر از ساکنین شهر بابل بمعشوقه خود موسوم به سفروانی چنین نوشته است:

«الهیة خورشید تورا همیشه زنده بدارد. از فرط اشتیاق بتو مینویسم و خواهش مندم هر چه زودتر از احوال خود مرا مطلع ساز و نشانه‌ای بفرست که بدانم هنوز مرا دوست میداری. من نقداً در بابل هستم و مدت مدیدی است که دیگر تورا ندیده‌ام ای محبوبه معبوده من. ازدوری تو بسیار غمینم خداوند تو را نگاهدارد»

از چهار هزار سال باینطرف عادات و رسوم بشری خیلی فرق کرده ولی جای مسرت است که در احساسات بنی آدم تغییر و تبدیلی روی نداده و «حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود».

۲۰ = آبیاری در مصر

مصر هم مثل مملکت ما حیاتش بآب بسته است یعنی بآبی که بوسیله آبیاری بدست میآید نه باران که بسیاری از ممالک اروپا را از آبیاری مستغنی میسازد.

ببینیم مصریها برای آبیاری مملکت خود چه کرده‌اند.

سید محمدعلی جمالزاده

در ابتدا قدم اول را محمدعلی پاشا (متوفی در ۱۸۴۹ میلادی) برداشت و در مصب نیل سد بزرگی ساخت که از بركت آن جمعیت مصر که در آن تاریخ سه میلیون و نیم بیشتر نبود تا اواخر همان قرن دو برابر شد و حاصل پنبه به ۱۳۰۰۰۰۰۰ عدل رسید. نوشته اند که در آن تاریخ دیگر يك قطره آب در آن حوالی حرام نمیشد. پنجاه سال پس از وفات محمدعلی پاشا شروع بساختن سد معروف بسد اسوان نمودند که اتبار آب برای تابستان که آب نیل پائین میرود میباشد. این سد در سنه ۱۹۰۲ با تمام رسید و سه میلیون لیره مصری مخارج آن شد. ظرفیت این اتبار معادل است با يك میلیارد متر مکعب و از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۰ آب آن هر سال آبیاری ۴۳۵۰۰۰ فدان (۱) زمین مزروع را تأمین نموده است و در اثر همین آبیاری حاصل آن اراضی پنج برابر شد. در سنه ۱۹۰۷ تصمیم گرفتند که بر ارتفاع سد اسوان بیفزایند و این کار پنج سال طول کشید و در سال ۱۹۱۲ با تمام رسید و ظرفیت آن به دو میلیارد و نیم متر مکعب است و باز ۱۵۰۰۰۰۰ لیره مخارج آن شد. آنگاه بنا به تحقیقات مهندسين و اهل خبره معلوم شد که خاک مصر محتاج ۱۵ میلیارد متر مکعب آب میباشد و سد اسوان کافی نیست و لهذا در سنه ۱۹۲۰ باز دست بکار ساختن سد دیگری شدند با اسم سد سنار که در سنه ۱۹۲۵ تمام شد و چهار میلیون لیره مخارج آن گردید. این سد جدید که ۳۴ متر ارتفاع و سه کیلو متر طول آنست و ۸۵۰ میلیون متر مکعب ظرفیت دارد هر سال دو بیست هزار «آکر» زمین را مشروب میسازد. در همان سال، ۱۹۲۰ بنای سد دیگری هم شروع گردید با اسم سد جبل اولیاء که متاسفانه بحران مالی مانع شده نگذاشت بپایان برسد.

در ۱۹۲۹ تصمیم گرفتند که بر ارتفاع سد اسوان بیفزایند و ساختمان سد جبل اولیاء را هم بپایان برسانند و در ۱۹۳۳ کار سد اسوان با تمام رسید و ظرفیت آن ۵ میلیارد و نیم متر مکعب هم گذشت

(۱) فدان واحد مقیاس سطح است در مصر و آن اندازه از زمین است که یک جفت گاو در يك روز شخم مینمایند و مساوی است تقریباً با ۶۰ آر (هر آر معادل است با یکصد متر مربع)

صندوقچه اسرار

و باز ۲۶۰۰۰۰۰ لیره مخارج برداشت. سد جبل اولیاء هم در سنه ۱۹۳۷ با تمام رسید. طول این سد ۵ کیلومتر است و اگر جنگ عمومی در ۱۹۳۹ شروع نشده بود بر طبق نقشه‌ای که برای آبیاری مصر کشیده بودند امسال که سال ۱۹۴۴ است مصر آبیاری خود را بخدا کثر تامین نموده بود یعنی ظرفیت سدهای خود را به ۱۲ میلیارد و نیم متر مکعب رسانده بود و از آنجائیکه مصر روی هم رفته برای اینکه بخدا کثر محصول زراعتی خود برسد هر سال محتاج ۱۵ میلیارد متر مکعب آب است بنابراین که بقیه آنرا از رودخانه‌هایی که در خاک مصر جاری است بدست آورند.

ایکاش ما نیز در مملکت خودمان بیشتر با آبیاری اهمیت داده و اقلایک قسمت پولهایی را که برای قشون بیحاصل خرج کردیم بمصرف آبیاری رسانیده بودیم و بر ثروت واقعی مملکت افزوده اسباب رفاه طبقات زحمت کش یعنی روستائیان را که اکثریت جمعیت مملکت ما را تشکیل میدهند فراهم ساخته بودیم.

۲۱ = باز یک مسئله فکری

دیوفانت (۱) از ریاضیون مشهور یونان است که در حدود سنه ۳۲۵ میلادی در اسکندریه مصر بدنیا آمده و اغلب او را کشف علم جبر و مقابله میدانند و هنوز هم عده‌ای از تألیفات او در دست است مسئله زیر بشکل کتیبه روی قبر مربوط بزندگی او میباشد؛

«ای کسی که از این محل میگذری بدانکه اینجا مقبره دیوفانت میباشد و اگر میخواهی بدانی چند سال عمر کرده است بدان که جوانی او شش یک عمرش بود و طفولیت یک دو از دهم آن و وقتی هفت یک عمرش گذشته بود عروسی کرد و پنج سال بعد دارای پسری گردید که همینکه عمرش نصف عمرش شد وفات نمود و پدرش نیز از این غم و غصه

(۱) Diophante

سید محمدعلی جمالزاده

چهار سال بعد وفات نمود. اینک از این تفضیلات سن دیوفانت را پیداکن

اگر خودتان نتوانستید این مسئله را حل نمایند رجوع نمائید بنمره ۱۶ در همین کتاب

۲۴

۲۲ = سؤال و جواب مشهور افلاطون باشاگردش (معمای خلقت انسانی)

افلاطون بشاگردش چنین میگوید: اینک بر حسب تعریف و تصویری که میکنم کیفیت طبیعت انسانی را در مورد علم و جهل مورد توجه قرار بده غاری را در نظر آور که بر زمین واقع شده در تمام طول خود فقط منفذی دارد که از آنجا روشنائی وارد میشود. در این غار چند نفر را از بچگی بزرگوار بسته اند بطوریکه قادر بر حرکت نیستند و بسبب زنجیرهایی که بپاها و گردن آنها نهاده اند سر خود را نمیتوانند بر گردانند و تنها چیزهایی را می بینند که در جلوی آنها است. در پشت سر آنها در فاصله و ارتفاع معینی آتش روشن است که بآنها روشنائی میبخشد و میان آنها و آن آتش راهی هست پر از سنگلاخ. در این راه دیواری را در نظر آور شبیه پیردهائی که قصه سرایان و بازیگران میان خود و تماشاچیهام میکشیدند که تردستی و کارهای خود را از آنها پوشیده دارند.

شاگرد افلاطون میگوید که تمام اینها را که فرمودید در نظر آوردم.

آنگاه افلاطون میگوید بسیار خوب اکنون اشخاصی را در نظر آور که از پس این دیوار میگذرند و در حالیکه هرگونه اسباب و اشیائی از قبیل مجسمه های آدمی و حیوانی ادم از چوبی و سنگی در دست دارند و از بالای دیوار دیده میشوند. آن اشخاصی که این اسباب و اشیاء را در دست دارند بعضی باهم در گفتگوی هستند و برخی بدون آنکه سخنی برانند میگذرند.

صندوقچه اسرار

شاگرد افلاطون میگوید زهی تصویر عجیب وزندانان غریبی

است .

افلاطون باز میگوید که اینها از هر جهت بما شباهت دارند .
آیا تصور میکنی که این اشخاص زندانی در بنگاه غار جز سایه خود
و سایه کسان دیگر که در پشت آنها هستند چیز دیگری میتوانند
بینند .

شاگرد افلاطون جواب میدهد در صورتیکه این اشخاص از
عهد کودکی سر خود را نتوانسته اند برگردانند جز همین سایه چه چیز
دیگری میتوانند بینند .

باز افلاطون میپرسد که آیا جز سایه چیزهایی که از پشت سر
آنها میگذرد چیز دیگری میتوانند بینند . شاگردش جواب میدهد
که نه نمیتوانند .

آنگاه افلاطون میپرسد فرض کنیم که آن زندانیان بتوانند
با هم گفتگو کنند در این صورت آیا بسایه اشیائی که می بینند اسم خود آن
اشیاء را نخواهند داد .

شاگردش جواب میدهد که «لاشک چنین خواهند کرد .

افلاطون باز میپرسد که فرض کنیم که در بن زندان نشان صدائی باشد
که سخنان عابریں را منعکس سازد آیا آن زندانیان تصور
نخواهند نمود که آن سایههایی که از جلوی چشم آنها میگذرد سخن
میراند .

شاگردش جواب میدهد که حقا که چنین است .

سپس افلاطون میپرسد که آیا آن زندانیان تصور نخواهند نمود
که بغیر از این سایهها حقیقت دیگری وجود ندارد .

شاگردش جواب میدهد که در این هیچ شک نیست .

(نقل از کتاب « جمهوری » تألیف افلاطون باب هفتم)

۲۳ = پند نامه نظامی گنجوی بر حسب طریقت

اپیقور حکیم یونانی

اپیقور از حکمای بزرگ یونان است که در شهر ساموس در

سید محمدعلی جمالزاده

در حدود سنه ۳۴۱ قبل از میلاد بدنیا آمده و در سنه ۲۷۰ قبل از میلاد وفات نموده است . بمقیده این حکیم عالی مقام سعادت ولذت ارجمندترین منظور نوع بشر است و انسان باید باتمام قوای خود بتحصیل آن بکوشد . ولی باید دانست که میگویند در نظر اپیقور که شخصاً سرمشوق اعتدال و سادگی بود سعادت منحصر بلذات معمولی و متعارفی نبوده و لذات روحانی و معنوی نیز کمال اهمیت را داشته است .

نظامی گنجوی در ابیات زیر گوئی بزبان اپیقور سخن رانده است :

صابرشو و پایدار و بشکیب

خود را بدم دروغ بفریب

خوش باش بعشوه گر چه باد است

بس عاقل کو بعشوه شاد است

گر عشوه بود دوزغ اگر راست

آنها نفسی توانی آر است

به گر نفسی است خوش بر آید

تا خود نفس دگر چه زاید

هر خوشدلیئی که آن نه حالی است

از نکته اعتماد خالی است

به همین مناسبت الساعه بخاطرم آمده که چندسال پیش در شهر ژنو جوانی فرنگی بدیدنم آمد و گفت شاگرد ناناوست و کتابی را نشان داده اظهار داشت که آنرا در لاطاری برده است. کتاب را که باز کردم دیدم کتابی است خطی از شعر فارسی با چند قطعه تصویر رنگی گفت آمده ام که اگر شما طالب باشید این کتاب را بشما بفروشم قیمت را پرسیدم گفت من ابدأ در این باب خبری ندارم و همینقدر میدانم که جایزه اول لاطاری دو چرخه ای بود که یکصد و بیست فرانک قیمت داشت و این کتاب فارسی جایزه دوم و از قیمت آن

صندوقچه اسرار

بی‌خبرم. گفتم خوب است این کتاب را چند روزی نزد من امانت بگذارید تا بفرأغت قدری بمطالعه آن پرداخته اگر طالب و خریدار باشم قیمتی پیشنهاد نمایم. قبول نمود و مرا با کتاب تنها گذاشت. مانند اغلب کتابهای فارسی که نه مقدمه‌ای داشت که معلوم شود صاحب آن کیست و نه تاریخی که توان فهمید در چه زمانی تألیف شده است. همینقدر از بیت آخر غزلها معلوم شد که شاعری بوده که «شرر» تخلص مینموده و از سبک شعر نیز استنباط میشد که از اهل هند بوده است. در آن اوقات دوست عزیز گرامی آقای عباس اقبال در پاریس اقامت داشتند چنانکه اغلب اتفاق میافتاد دست توسل بدامن ایشان زدیم جواب نوشتند که بدین تخلص چندین شاعر میشناسند و کتاب معهود باید از یک نفر شاعر غیر مشهور باشد و اینگونه کتابها در ایران زیاد بدست میآید و قیمت زیادی ندارد. خلاصه هر طور بود با شاگردانوا کنار آمدیم و کتاب را بمنزل برده گاه گاهی که فراغت بود میخواندم روزی در حاشیه یکی از صفحات آن باین تفصیل برخوردم که بهمان خط و قلم خود کتاب نوشته شده بود و معلوم گردید که کتاب هم بخط خود مؤلف بوده است. در حاشیه چنین نوشته شده بود:

«در کشمیر (دو کلمه لایقراء) در سنه ۱۲۲۶ که جدم میرزا محمد رضا صاحبکار آن خطه بی نظیر بود هنگام شام که آفتاب عالم تاب شفق در آب افکنده آتش افروزی میکرد و از شعله رخسارش ورطه «دل» بی بدل قرمز اندوزی مینمود این غزل هماندم وصف الحال آن محل صورت تحریر پذیرفت و عنفوان شباب... لیکن از انقلاب روزگار و گردش لیل و نهار در سنه ۱۲۹۱ که بلده قندهار مرا محل قرار بود بخاطرم آمده در حاشیه کتاب بطریق یادگار مرقوم شد و بعد از شصت و پنج سال وارد ولسان الحال در محل قال آمد.

عمر اگر خوش گذرد زندگی خضر کم است

و ر بنا خوش گذرد نیم نفس بسیار است

حالی کاری بغزلی که در سطور فوق بدان اشاره رفته نداریم که

سید محمدعلی جمالزاده

باین ابیات شرع میگردد

ازشفق درآب افتاد است رنگ تازه‌ای

آب و آتش را بهم افتاده جنگ تازه‌ای

تیزدستی بین کز آن ابرو کمانم میرسد

میرسد از ناوک مژگان خدنگ تازه‌ای

مقصود بیتی است که شاعر شاهد حال آورده که

عمر اگر خوش گذرد زندگی خضر دمی است (یا کم است)

ور بنا خوش گذرد نیم نفس بسیار است

و در واقع تکمله یا جواب ابیات نظامی گنجوی است که در

اول این مقاله مسطور است.

ضمناً باید دانست که از بعضی از ابیات دیوان «شرر» مثلاً

این بیت:

«شرر وارم سگ آن کوی کردند

مرا کلبعلی تانام کردند»

معلوم شد که اسم این شاعر کلبعلی بوده و از ابیات ذیل

بطرز طرزی افغان شرر بشعر میپیچ

گرت کشند سیاهان شاه از زنجیر

قانون شوکت هشتیم و بیدل

تا راه خواجه سلمان گرفتیم

نیز استنباط میشود که از سبک طرزی افغانی خوشش نمیآمده

و اول سبک شوکت و بیدل شعر میگفته و بعد تغییر سبک داده است.

از آنجائیکه تصور نمیرود که دیوان کلبعلی شرر بطبع رسیده

باشد و شاید نسخه منحصر بفرد همان نسخه‌ای باشد که دست تقدیر

از هندوستان و کشمیر و قندهار بملک سویس در ناف اروپا آورده و در

شهر ژنو در دامن این حقیر افکنده است و لهذا احتمال میرود که

صندوقچه اسرار

هرگز بطبع نرسد و در انقلابات روزگار یکسره محو و معدوم گردد
 از يك غزل از اول این دیوان ابیاتی در اینجا نقل مینماید
 نیست يك جان که بگیسوی تو دلبنده نداشت
 نیست يك دل که بزلفت سر پیوند نداشت
 طره ات بسته بهر موی دلی داشت ولی
 چون دلم خسته از آن جمله که هستند نداشت
 نمکیدم دولت را که دم جان بخشی
 از لب چشمه حیوان بدو صد چند نداشت
 کی کند پیش لب نغمه سرائی بلبل
 هیچ طوطی چو تو منقارش کر خند نداشت
 گرچه می بست بهر پیچ و خمش رشته جان
 با شر زلف سیاهت سر پیوند نداشت.

کلبعلی شرر که اینک افلا نیم قرن است که از زمره زندگان
 بیرون رفته خواه خوب یا بد شعر گفته باشد چون بزبان ما یعنی زبان
 شیرین فارسی متجاوز از هزار غزل گفته است این چند کلمه بیاد
 اورقمی گردید و از پرورگار متعال آمرزش روح او را مسئلت مینمایم

۲۴ = جواب مسئله فکری نمر ۲۱۵

دیونانت ۸۴ سال داشته است

$$\frac{1}{6} + \frac{1}{12} + \frac{1}{7} + \frac{1}{2} = 14 + 7 + 12 + 42 = \frac{75}{74} \quad \text{راه حل:}$$

و $\frac{9}{84}$ که باقی میماند ۵ سالی است که پس از عروسی او تا تولد پسرش
 گذشته و ۴ سالی که پس از وفات آن پسر خود دیونانت هم وفات نمود.

۲۵ = یکی از مؤسسات سودمندتر کیه «خانه خلق»

خانه خلق (۱) از مؤسساتی است که در سنه ۱۹۳۲ میلادی بدست

(۱) این شبیه همان مؤسسه ایست که در اروپا با اسم *Maisondu*

peuple معروف است.

سید محمدعلی جمالزاده

کمال اتاتورک ایجاد گردیده و اداره و نظارت آن با حزب سیاسی معروف ترکیه «حزب خلق» میباشد. منظور اصلی از این مؤسسه تعلیم و تربیت افراد مردم و کمک بینوایان است. هر شهر و قصبه و حتی هر دهکده باید دارای مرکزی باشد با اسم «خانه خلق» یا «خانه ملت». این اداره دارای چند شعبه است از قبیل شعبه ادبیات، شعبه حرف و صنایع، شعبه کمکهای اجتماعی و دستگیری و غیره و غیره. هر یک از این شعبات وظایفی دارند مثلاً شعبه ادبیات باید کنفرانسها و خطابهها و تیاتر و شب نشینیهای ادبی و غیره راه بیندازد. شعبه تاریخ برای جمع آوری اسناد تاریخی هر محلی و طبع و نشر آن و هکذا برای حفظ آثار تاریخی کار میکند. خانههای خلق ترکیه دارای سی چهار روزنامه و مجله میباشد که تماماً مانند سایر کارهای مؤسسه بدستگیری اشخاص داوطلب اداره میشود. از قرار گزارشات رسمی مؤسسه در نیمسال اول سال ۱۹۴۲ میلادی خانههای خلق ترکیه رویهم رفته ۳۴۴۶ کنفرانس

۸۱ نمایش آثار صنعتی از نقاشی و حجاری و غیره

۱۷۸۶ کنسرت

۱۶۰۹ نمایش تیاتر

۱۴۶۶ مجلس صحبت شبانه و روزانه

ترتیب داده بودند که عموماً بوسیله داوطلبان صورت یافته بود از ۷۷۰۰۰ نفر دستگیری کرده بودند و ۱۴۰۰۰۰ نفر در کتابخانههای مؤسسه کتاب خوانده بودند و ۱۲۹۰۰ نفر در مجالس درس مؤسسه درس خوانده بودند.

در اوایل سال ۱۹۴۳ میلادی عده خانههای خلق در ترکیه ۳۹۴ باب بوده و رویهم رفته دارای ۱۴۳۰۰۰ اعضا بوده که ۱۳۰۰۰ نفر آن زنان بوده اند و ۲۳۱ طالار بزرگ برای نمایشهای گوناگون می داشته اند. مؤسسه مزبور در پاره‌ای از نقاط خارجه و از آن جمله در لندن شعبه‌ای دارد که مرکز ترکهای مقیم آنجا است (۱)

ایکاش ما ایرانیان مقلد تقلید اینگونه کارها راهم گاهی میکردیم.

(۱) نقل از روزنامه ژنو (ژورنال دو ژنو) مورخه ۲۳ مارس ۱۹۴۲ م.

۲۶ = عقیده مترجم فارسی کتاب انجیل در باب ایران

مارتین نام (۱) از کشیشان انگلیسی بقصد ترجمه انجیل و تورات در سنه ۱۸۱۱ میلادی بایران آمد و ده ماه در شیراز اقامت داشته بکمک میرزا سیدعلی نامی مشغول ترجمه این دو کتاب بوده است و در اواخر ۱۸۱۲ در موقع مراجعت بانگلستان در ترکیه در اثر مرضی که در ایران عارض او شده بود در سن ۳۲ سالگی وفات نمود و اینک مزارش در شهر توکات زیارتگاه انگلیسهای با وفائی است که اتفاقاً از آنجا عبور مینمایند.

مارتین از بس آدم حلیم و مقدس و ساده ای بود طرف محبت ایرانیان واقع گردیده و از قرار معلوم اسمش را فرشته گذاشته بوده اند. در شیراز با علماء شیعه مباحثاتی داشته و میرزا ابراهیم نام از مجتهدین آن شهر در جواب او رساله ای در ثبوت دین اسلام نوشته که در ۲۵ جمادی الاخر سنه ۱۲۲۳ قمری با تمام رسیده بود و مارتین هم در رد آن جوابی بزبان فارسی نوشته است. (۲)

پرمارتین ترجمه انجیل را که بدستیاری میرزا سید علی نام (شوهر خواهر جعفر قلی خان) با تمام رسانیده بود بوسیله سفیر انگلستان سراوزلی بفتحعلی شاه تقدیم نمود و فتحعلی شاه وصول آنرا در تاریخ ربیع الاول ۱۲۲۹ بسفیر مزبور نوشته است و خنی گویا يك نسخه ثانی هم بعباس میرزا تقدیم شده بود. سفیر انگلیس ترجمه نامبرده

(۱) Henri Martyn که زندگانی و مسافرت او بایران

بزبان فرانسه در سنه ۱۸۲۸ در ژنو بچاپ رسیده است.

(۲) شرح مباحثات مارتین را با علمای شیراز M. Lee نامی

از اهالی کمبریج انگلستان بچاپ رسانده است و عنوان آن کتاب بزبان فرانسه از این قرار است :

“Exposition anglaise et persane” de la -
dispute. du père Martyn avec les prinpaux
savants de la perse.,.

سید محمدعلی جمالزاده

را پس از آن تاریخ در پترسبورغ بچاپ رسانید .
مطالب ذیل از کتاب شرح زندگانی مارتین نقل میگردد :

عقیده مارتین در باب ایران

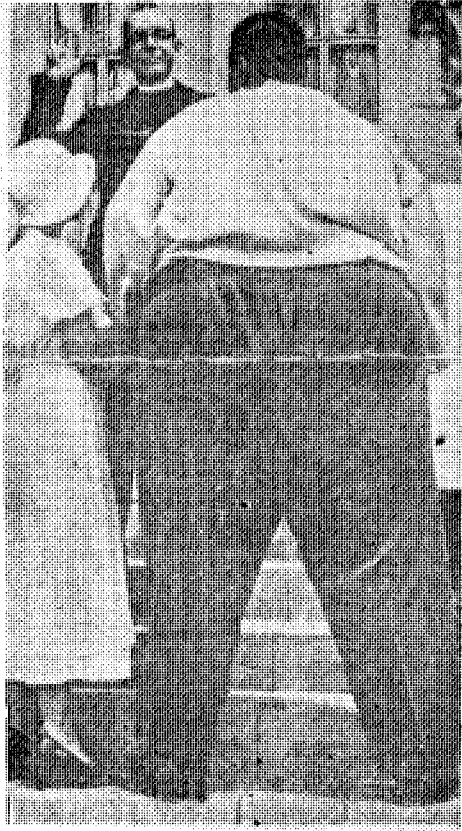
« این ملت بیچاره از ظلم و استبداد حکومت خود که هیچ چیز نمیتواند جلوظلم و احجافش را بگیرد و یا تخفیف بدهد فریادمیکند. زهی اروپای سعادت مند و زهی سعادت فرزندان جافث (مقصود یکی از سه پسر حضرت نوح است که پدر نژاد سفید و فرنگیها بقلم میرود)؛ ملت های اروپائی چقدر نسبت باین ملت ایران سر بلندتر بنظر میآید و با آنهمه ایرانیان باهوش و مردمان زنده ای هستند و استعداد دارند که بزرگترین و قادرترین ملت مشرق زمین بشوید و تنها چیزی که کم دارند یک حکومت خوب است و مذهب مسیح ». ص ۳۱۴

عبور شاه از خاک رعایا

« در تمام طول راه از هر کجا که شاه عبور مینماید مردم و رعایا از این قضیه چنان ترسناک و متوحشند که گوئی مصیبت آسمانی بر آنها وارد شده است. طاعون و امراض و قحطی در مقابل مصائبی که از طرف ملازمان شاه بالنسبه بمردم وارد میگردد چیز کمی است که در حساب نمیآید ». ص ۳۶۰

ارامنه در شیراز

« ارامنه در شیراز وقتی لباس میدوزند عمداً استینه های آنها پاره میکنند که مبادا اهالی شیراز بطمع افتاده آنها رالخت نمایند ». ص ۳۲۴



۲۰ امن و ۱۹ امن

صندوقچه اسرار

چاخچور پوشیدن سفرای خارجه ددایران

مارتین مینویسد (ص ۲۹۰) که روزی در شیراز (۶ ژوئن ۱۸۱۱) با سفیر انگلیس بدیدن شاهزاده حاکم شیراز رفتیم چنانکه در ایران مرسوم است مجبور شدیم چاخچوری از پارچه قرمز پوشیده کفشهای باشنه بلند سبزی بپا کنیم». (۱)

* * *

با سواد بودن ارامنه اصفهان

مارتین در سنه ۱۸۱۲ که در اصفهان بدیدن ارامنه جلفا رفته بود مینویسد که همه آنها سواد خواندن و نوشتن داشتند و هم او مینویسد که یونس نامی (yoannes) هم که آخرین قسّیس جلفا بوده انجیل را بفارسی ترجمه کرده بوده است ص ۳۵۰ و ۳۵۱

۲۷ = اذکروا موتیکم بالخیر

این کلام معروف را نظامی گنجوی بدینقرار ترجمه کرده است :

« از پس مرده بدنباید گفت . »

۲۸ = ۱۲۰ من و ۱۶ من میشود یک زن و شوهر

این عکس مردی را نشان میدهد از اهالی امریکا هاری روهد نام که یکصد و بیست و هفت روزن دارد بادوشیزه ای میس کار - ل نام که ۱۶ من بیشتر وزن ندارد عروسی کرده و همین عکس کشیش را نشان میدهد در حالی که عقد ازدواج شرعی آن دونفر را اجرا مینماید

(۱) در کتابهای دیگری هم باین رسم اشاره شده است و از آن جمله در سیاحت نامه های موریر انگلیسی مولف کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» .

سید محمد علی جمالزاده

۲۹ = از عجایب ارقام

۱۴۲۸۵۷ عدد غریبی است. اگر آنرا در ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ ضرب

کنیم با پیش و پس بودن ارقام این عدد بدست میآید

$$۲۸۵۷۱۴$$

که ارقام همان عدد اولی خودمان است با جایجا شدن آنها

از اینقرار -

$$۱۴۲۸۵۷ \times ۲ = ۲۸۵۷۱۴$$

$$۱۴۲۸۵۷ \times ۳ = ۴۲۸۷۵۱$$

$$۱۴۲۸۵۷ \times ۴ = ۵۷۱۴۲۸$$

$$۱۴۲۸۵۷ \times ۵ = ۷۱۴۲۸۵$$

$$۱۴۲۸۵۷ \times ۶ = ۸۵۷۱۴۲$$

از عجایب دیگر همین عدد یعنی ۱۴۲۸۵۷ یکی آنکه اگر

آنرا در ۷ ضرب کنیم حاصل ضرب میشود ۹۹۹۹۹۹ و اگر باز همین

عدد آخر را در ۷ ضرب کنیم میشود ۶۹۹۹۹۹۳ .

عجایب این عدد باز تمام نشده است . اگر حاصل ضرب آنرا در ۲

و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ (چنانکه در فوق ملاحظه میشود) مجدداً در ۷ ضرب

کنیم حاصل ضرب از اینقرار میشود یعنی اعدادی که منظمأ مرکب

است از پنج بار ۹ و دو عددی در اول و آخر که باز مجموع آنها هم ۹

میشود .

$$۲۸۵۷۱۴ \times ۷ = ۱۹۹۹۹۹۸$$

$$۴۲۸۷۵۱ \times ۷ = ۲۹۹۹۹۹۷$$

$$۵۷۱۴۲۸ \times ۷ = ۳۹۹۹۹۹۶$$

$$۷۱۴۲۸۵ \times ۷ = ۴۹۹۹۹۹۵$$

$$۸۵۷۱۴۲ \times ۷ = ۵۹۹۹۹۹۴$$

صندوقچه اسرار

۴۰ = بشادی روان خیام

برطبق احصائیات رسمی «مؤسسه بین‌المللی کشاورزی» در رم پایتخت ایتالی محصول شراب اروپا در سال ۱۹۴۱ رویهمرفته ۱۲ میلیاردونیم لیتر (یا بطری) بوده است (در ۱۹۳۹ محصول بیشتر هم بوده و متجاوز از ۱۵ میلیارد لیتر میشده است). در سال مزبور یعنی ۱۹۴۱ ممالک ذیل سهم عمده را در محصول شراب داشته‌اند.

۱ = فرانسه با ۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون لیتر

۲ = ایتالی با ۳ میلیارد و ۵۵۰ میلیون لیتر

۳ = اسپانی با ۱ میلیارد و ۴۵۰ میلیون لیتر

من گرچه شراب را شرعاً حرام و افراط در شراب را برای مزاج مضر میدانم با اینهمه نمیتوانم از انصاف چشم بدوزم که شراب برای انسان بیچاره سرچشمه تسلیت پربهائی است و اگر عیبهای دارد این يك هنر راهم دارد که جبران آن معایب را مینماید و تصور مینمایم اگر امروز شراب از صفحه زمین معدوم گردد هر روز هزاران نفر تاب استیصال و بیچارگی نیاورده بدست خود بعمر تلخ خود پایان خواهند داد. مبارک و میمون باد آن روزی که دیگر نوع بشر محتاج اینگونه تسلیتها نخواهد بود ولی آیا نوع بشر چنین روزی را خواهد دید.

(می)

(در نظر یکی از قدیمترین شعرای ایران)

می آرد شرف مردمی پدید

و آزاده نژاد از درم خرید

می آزاده پدید آرد از بداصل

فراوان هنر است اندرین نبید

سید محمدعلی جمالزاده

هر آنکه که خوری می خوش آنکه است
خاصه که گل و یاسمن دمید
بسا حصن بلند که می گشاد
بسا کره نوزین که می کشید
بسا دون بخملا که می بخورد
کریمی بجهان در پراکنید

رودکی (متوفی در ۳۲۹)

(باز می و باز رودکی)

بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی
و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی
بپا کی گوئی اندر جام مانند گلابستی
بخوشی گوئی اندر دیده بیخواب خوابستی
سحابستی قدح گوئی و می قطره سحابستی
طرب گوئی که اندر دل دعای مستجابستی
اگر می نیستی یکسر همه دلها خرابستی
وگر در کالبد جانرا بدیابستی شرابستی
اگر این می بابر اندر بچنگال عقابستی
از آن تانا کسان هرگز نخوردندی صوابستی

رودکی (متوفی در ۳۲۹)

(صاحب المعجم (ص ۳۱۶) این قطعه را بمعزی نیشابوری نسبت داده است.)

۳۱ = گلهای شب زنده و شب بیدار

اگر شب برای خوابیدن و آسایش خلق شده جانور دوپا که نام دیگرش انسان است استثنائاتی برای قاعده و قانون قائل شده و اشخاص زیادی هستند که زندگانی واقعی و کیف و حال آنها شب شروع میشود و گوئی اساساً برای شب خلق شده اند. خواهید گفت این کیفیت طبیعی نیست و انسان نابکار مؤسس این اساس ناپسند است ولی حرف مشکل



تصویر مجلس شورای جنگی داریوش اول



صندوقچه اسرار

در این است که در میان گیاهها و گلها هم انواع و اقسامی دیده شده که مانند عیاشان و عشاق دلباخته معلوم نیست بچه سبب و بکدام علتی شب بیدار و شکفته میشوند در صورتیکه روزاً در خوابند. در ایران خودمان لاله عباسی و گل‌های دیگری از قبیل «گل‌شب» یا «گل‌شیچراغ» که همانا اسمش حاکی از این کیفیت است نمونه این نوع گلها میباشند «گل‌ب» مخصوصاً نمونه کاملی است چون بمحض غروب آفتاب باز میشود و هنوز آفتاب طلوع نکرده بسته و پژمرده میشود. در فرنگستان هم گلی هست که آلمانها آنرا «شمع شب» (۱) مینامند و آن هم گلی است که شب باز میشود.

۳۲ = زندگی آدم خسیس

یک نفر از دانشمندان فرنگی در باب آدم خسیس چنین گفته:
«زندگانی آدم‌های خسیس «کمدی» غمناکی است که مردم و تماشایان فقط وقتی مجلس آخر آن فرامیرسد و پرده میافتد دست میزنند».

۳۳ = تقسیم ثروت ملی بین طبقات مختلف مردم در سوئیس

سوئیس با آنکه تماماً مملکتی است کوهستانی و هیچگونه معادنی ندارد و دستش هم از دریا بکلی بریده است مع هذا مملکت با ثروتی است و شاید بتوان گفت از این لحاظ با مراعات کمی جمعیت آن یکی از متمولترین ممالک دنیا باشد چنانکه در زمینه تجارت خارجی (باز با مراعات جمعیت) اولین مقام را در دنیا دارد.

بر حسب احصائیات رسمی پیش از جنگ تقسیم ثروت در بین اهالی در مملکت سوئیس از قرار ذیل بوده است (این در صورتی است که تصور نمائیم که نصف ثروت مردم از ترس مالیات مخفی مانده باشد):

(۱) Nacht Kerze.

سید محمدعلی جمالزاده

مقدار ثروت بفرانک سوییسی عدد اشخاص نسبت درصد بندهام جمعیت، ملکیت

دسته اول = تا ۱۰۰۰۰ فرانک ۱۶۰۰۰۰ نفر ۷۶ درصد تمام جمعیت

دسته دوم = از ۱۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ فرانک ۴۰۰۰۰۰ ۱۹ » » »

دسته سوم = بیشتر از ۵۰۰۰۰ ۱۰۰۰۰۰ ۴٫۸ » » »

مجموع دارائی دسته اول رو به مرز ۴ میلیارد فرانک میشود یعنی ۱۱٫۸ درصد تمام

ثروت ملی سوییسی

» » » دوم ۱۰ » » » ۲۹٫۴ » » »

» » » سوم ۲۰ » » » ۵۸٫۸ » » »

۳۴ = از پندهای فردوسی طوسی

بخوبی بیارای و بیشی ببخشی مکن روزرا بردل خویش پنخشی
بخور هر چه داری فزونی بنه تو رنجیده‌ای بهر دشمن منه
تو را داد فرزند راهم دهد همان، شاخ کن بیخ تو برجهد
وباز جای دیگر فرموده :

بخور هر چه داری و بیشی مجوی

که از آرز کاهد همی آبروی

چنانکه سابقاً در همین کتاب گذشت (۱) فردوسی بازر در جای
دیگر فرموده :

بپوش و بنوش و ببخش و بنده برای دگر روز چیزی بنه
مبادا که در دهر دیرایستی مصیبت بود پیری و نیستی

۳۵ = پول موجب جنون میشود

گلاستون رجل سیاسی مشهور انگلیسی در سال ۱۸۴۴ میلادی
در پارلمان انگلیس چنین گفت :

« حتی عشق هم با اندازه غصه پولداران دیوانه بوجود نیاورده
است ». حالا یقین دارم اشخاص زیادی دستها را بطرف آسمان بلند نموده
بتضرع و زاری خواهند گفت خداوند ما را همچون ساز (غافل از اینکه

(۱) نمره ۶۲۱

همین مسألت آنها شاید دلیل دیوانگی آنها باشد.)

۳۶ = گوته شاعر مشهور آلمانی و قرآن

گوته شاعر مشهور آلمانی آرزو میکرده که قصه ایمان آوردن حضرت ابراهیم را چنانکه در قرآن مجید (در سوره انعام، آیات ۷۴ الی ۸۱) آمده و واقعاً روح افزاست و میتوان آنرا داستان توحید خواند بنظم آورده و نمایش شایانی از آن تنظیم نماید. و آن قسمت از قرآن از اینقرار است و امید است که از شعرای زبردست خودمان يك نفر آنرا بطوری که درخور آن باشد بنظم آورد که از راه غیر مستقیم آرزوی شاعر بزرگ آلمانی هم بر آمده باشد.

« و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين. فلما جن عليه الليل رأى كوكباً قال هذا ربى فلما افل قال لا احب الافلين . فلما رأى القمر بازغاً قال هذا ربى فلما افل قال لان يهدنى ربى لاكونن من القوم الضالين . فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربى هذا اكبر فلما افلت قال يا قوم انى برىء مما تشركون. انى وجهت وجهى للذى فطر السموات والارض حنيفاً وما انا من المشركين.

که ترجمه تحت اللفظی آن از اینقرار میشود:

« و با ابراهیم عجایب آسمان و زمین را مینمودیم تا از زمره اهل یقین باشد و چون شب تاریک شد وی ستاره‌ای را دید و گفت همانا این ستاره پروردگار من ولی همینکه آن ستاره فرورفته ناپدید شد گفت هر آینه فروردنگان را دوست نمیدارم. آنگاه ماه را دید که بالامیاید و گفت پروردگار من این است ولی چون ماه هم فرو رفت گفت اگر خداوند مرا رهنمائی ننماید حتماً که در گمراهی و ضلالت خواهم ماند پس آفتاب طالع را دید و گفت بدرستی که این است پروردگار من و از همه بزرگتر است ولی آنگاه که خورشید هم غروب نمود گفت ای یاران من ار آنچه شما بدان ایمان دارید بیزارم و توجه من بآن کس است که آسمان و زمین را پدید آورده است و من حنیف هستم و از اهل شرك نیستم.»

۳۷ = سرنوشت ملتها و اقوام

موريس موره (۱) از دانشمندان مشهور فرانسه در کتاب خود موسوم به «عظمت اشخاص زبده» در باب سرنوشت ملل و اقوام چنین نوشته است:

«میگویند که سرنوشت ملل و اقوام بمنزله رودخانه است که مجال است بسرچشمه خود برگرده در اینکه این مطلب حقیقت دارد حرفی نیست ولی هر چند جلوی اضمحلال و تنزل را نمیتوان گرفت، با اینهمه ممکن است که بزور تعلیم و تربیت و ثبات و امتقامت تا حدی انحطاط و تنزل را عقب انداخت.»

۳۸ = باز یکنفر شاعر مظلوم

در مملکت ما آدم مظلوم کم نیست و حتی شعرای مانیز چه بسا مظلوم واقع شده اند و در همین عهد خودمان آنچه بر سر عشقی و عارف آمد مؤید این مقال است. بیچاره اختر گرجی (احمد بیگ) هم از شعرای فارسی زبانی بود که چون شعر میگفت سلیمان خان قاجار زبانش را داد بریدند. اختر گرجی بشهادت صاحب «مجمع الفصا» شاعر قادری بود و در اینجا برای یاد آوری بیگ بیت از او قناعت می رود:

بپایان شد حدیث دل زبس گفتیم و نشنیدی
سرآمد رشته الفت زبس بستیم و بگستی.

۳۹ = انار سمنان

در این زمان ما اناری که بیشتر شهرت دارد انار ساوه است ولی از قرار معلوم در سابق ایام انار سمنان مشهور بوده است چنانکه

(۱) Maurice Muret (del'Institut) :

«grandeu des Elites» p. 121-122

صندوقچه اسرار

در تواریخ و کتب مسطور است که شیخ علاءالدوله سمنانی گفته که «مانندشعر سلمان(۱) و انار سمنان درهمه عالم ندیده‌ام».

۴۰ = امان از درد دندان

توحید شیرازی (میرزا اسمعیل) از اولاد وصال مشهور (میرزا محمد شفیع معروف بمیرزا کوچک) و برادر وقار (میرزا احمد) که در خوشنویسی هم‌دستی داشت در شکایت از درد دندان اشعار بدیع ذیل را ساخته است. خداوند هیچ مسلمانی را (ولو شاعر باشد) گرفتار بدرد دندان نسازد.

«در شکایت از درد دندان»

بدین مشابه که من دستگیر دندانم
ز درد دندان آخر بلب رسد جانم
دریغ دور جوانی و روزگار شباب
که سال و مه بسر آمد بدرد دندانم
سی و دو دشمن خونخوار در سرای منند
که روز و شب بکمی نند از پی جانم
دوصف کشیده و پیوسته میزنند بهم
در این میانه گرفتار درد ایشانم
مگر که مرگ رسد تا زهر گجان سپرم
و گر چنین گذرد زندگی است زندانم
بکام من شده دندان سیاه چون انگشت
ز بس گذشته بر آن آه آتش افشانم
دهان چو کوره حداد شدز آتش دل
عجب مدار چو بینی سیاه دندانم
ز بسکه بر سر دندان کشیده‌ام تیمار
که نوشتن از شکل سین هر اسانم

(۱) مقصود سلمان ساوجی است متوفی در سنه ۶۶۹

سید محمدعلی جمالزاده

عجب که رحمت یزدان بجان من نرسد

بدین صفت که چو ایوب اسیر کرمانم

۴۱ = پادشاه انقلابی

بر نادوت از سرداران بزرگ فرانسه بود که در موقع انقلاب در آن مملکت خدمات عمده با انقلاب نمود و رفته رفته در سنه ۱۸۱۸ بمناسباتی با اسم شارل چهاردهم پادشاه سوئد گردید. معروف است که در زمان سلطنت خود سخت بیمار گردید و طبیب لازم دانست که رگش را زده خونش را بگیرند ولی هر چه اصرار نمودند حاضر نمیشد و عاقبت وقتی هر طور بود حاضرش نمودند و آستین پیراهنش را بالا زدند که رگش را بزنند دیدند روی بازویش این عبارت با خال کوبیده شده است «Mort Aux Rois» یعنی «هلاک باد پادشاهان» و معلوم شد در موقعی که انقلابی و اهل شور بود این جمله را چنانکه در آن موقع مرسوم بوده داده روی بازویش خال کوبیده اند.

۴۲ = کودک با حزم و احتیاط

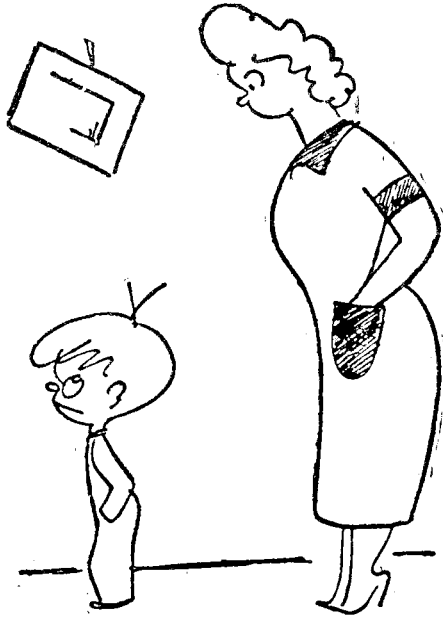
این مادر بیچه نخس و شیطانش میگوید که بگو بینم آیا معقول خواهی بود یا باز بدون شام میفرستمت بخوابی. طفل پس از لحظه ای تفکر جواب میدهد که بگو بینم اولاً برای شام چه داریم.

۴۳ = مرگ یک نفر از علمای بزرگ

جوهری مشهور صاحب کتاب «صاح» از عجبی که در دماغ او پیدا شده بود و منجر بجنون گردید بپام خانه خود رفت و دولنگه در بدو پهلوی خود بسته گفت با این دو بال میخواهم با آسمان پرواز کنم و بزمین افتاده جان سپرد.

۴۴ = تجارت خارجی بعضی از ممالک

تجارت خارجی هر مملکتی عبارت است از داد و ستد آن مملکت



«كودك باحزم واحتياط»

صندوقچه اسرار

باممالك ديگروهمن تجارت است كه يكي از سرچشمه هاي مهم ثروت هر قوم و ملتي مي باشد . بر طبق احصائيات رسمي تجارت خارجي بعضي از ممالك در سال ۱۹۳۴ م. نسبت با افراد آن مملكت از اين قرار بوده است.

- ۱ = سويس كه نسبت بهريك تن از اهالي خود ۴۳۸ مارك آلماني تجارت خارجي داشته
- ۲ = دانمارك كه نسبت بهريك تن از اهالي خود ۳۸۳ مارك آلماني تجارت خارجي داشته
- ۳ = انگلستان كه نسبت بهريك تن از اهالي خود ۲۹۲ مارك آلماني تجارت خارجي داشته
- ۴ = نروژ كه نسبت بهريك تن از اهالي خود ۲۸۹ مارك آلماني تجارت خارجي داشته
- ۵ = سوئد كه نسبت بهريك تن از اهالي خود ۲۷۳ مارك آلماني تجارت خارجي داشته
- ۶ = آلمان كه نسبت بهريك تن از اهالي خود ۱۳۲ مارك آلماني تجارت خارجي داشته
- ۷ = امريكا كه نسبت بهريك تن از اهالي خود ۷۳ مارك آلماني تجارت خارجي داشته

* * *

تجارت خارجي ايران در سال ۱۹۳۳ (اگر احصائيات رسمي ممالك خودمان را ماخذ بگيريم) (باستثنای نفت و خاويار) معادل بوده است مجموعاً يعني از واردات و صادرات با ۱۳۳۳۴۵۷۳۸۴ ريال
واگر جمعيت ايران را ۱۲ ميليون بگيريم (در صورتيكه بعضي ها كمتر از اين ميدانند) بهر نفر ۱۱۲ ريال ميافتد .

۴۵ = تصوير جنگ داريوش با اسکندر

چنانكه ميدانيد يكي از شهرهاي روم قديم موسوم به « پمپي »

سید محمد علی جمالزاده

(Pompeii) واقع در نزدیکی شهر کنونی ناپل (ایتالی) در اثر منفجر شدن کوه آتشفشان وزوودر سال ۷۹ میلادی بکلی در زیر مواد منفجره پنهان گردید و متجاوز از ۱۸۵۰ سال در زیر خاک پنهان بود تا در سال ۱۸۳۱ که رفته رفته خاک را برداشته و خانه‌ها و کوچه‌های آن شهر نمودار میگردد در بدنه یکی از عمارات تصویر بزرگی پیدا شد که همراه با سنگهای ریزرنگ برنگ به ترتیب «موزائیک» (خاتم کاری) ساخته بودند و وقعه جنگ بین اسکندر و داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی را نشان میداد. این تصویر که لابد اندکی پس از آن واقعه و منتهی چند قرنی پس از آن تاریخ درست شده یکی از پر بهاترین اسناد مصدر تاریخی است و اینک در موزه شهر ناپل موجود است.

۴۶ = حد و میزان متوسط زندگانی انسان

اگر صد نفر کودکی را که از مادر دنیا می‌آیند میزان قرار بدسیم می‌بینیم که رفته رفته عده‌ای از آنها قبل از رسیدن بسن رشد و بلوغ و مردی و پیری می‌میرند و وقتی هر صد نفر مردند اگر مجموع عمر آنها را حساب نمود و بعد آن‌ها یعنی صد تقسیم ما نیم میزان متوسط عمر آن صد نفر بدست می‌آید.

از قراری که چند سال پیش یک نفر از اطباء با اطلاع ایرانی میگفت میزان متوسط عمر در ایران ۲۵ سال است یعنی روی هم رفته مردم بیشتر از ۲۵ سال عمر نمی‌کنند مقصود این است که اگر عده‌ای در کودکی می‌میرند و عده دیگری به پنجاه و شصت سالگی می‌رسند ولی روی هم رفته هر یک نفر ایرانی بیشتر از ۲۵ سال عمر نمی‌کند.

حالا ببینیم میزان متوسط عمر در بعضی از ممالک دیگر از چه

قرار است:

اولاً در هلند که در آنجا در یک صد و اندی سال پیش میزان متوسط عمر ۳۵ و ۳۷ سال بوده کم کم از برکت حفظ الصحه و ترقیات و اصلاحات دیگر ترقی نموده در ۱۹۴۰ یعنی پس از صد سال به ۶۶ و ۳۵ سال رسیده یعنی تقریباً دو برابر شده است و جدول زیر جریان این ترقی را ده سال بدس سال نشان میدهد (باید دانست که عموماً زن‌ها بیشتر از



« جنگ دارا و اسکندر در صحرای ایسوس در سال ۳۳۳ قبل از میلاد. »

این تصویر از روی یک کاشی که در سال ۱۸۳۱ در خرابه‌های شهر یومینی در ایتالیا پیدا کرده اند برداشته شده است.



صندوقچه اسرار

مردها عمر میکنند:

عمر مردها	سال
۳۶ر۲	۱۸۴۹ تا ۱۸۴۰
۳۶ر۴	۱۸۵۹ تا ۱۸۵۰ «
۳۷ر۲	۱۸۶۹ تا ۱۸۶۰ «
۳۸ر۴	۱۸۷۹ تا ۱۸۷۰ «
۴۲ر۵	۱۸۸۹ تا ۱۸۸۰ «
۴۶ر۲	۱۸۹۹ تا ۱۸۹۰ «
۵۱ر۰	۱۹۰۹ تا ۱۹۰۰ «
۵۵ر۱	۱۹۲۰ تا ۱۹۱۰ «
۶۱ر۹	۱۹۳۰ تا ۱۹۲۱ «
۶۵ر۵	۱۹۴۰ تا ۱۹۳۱ «

عمر مرد و زن باهم

عمر متوسط زنها

۳۶ر۸۵	۳۸ر۵
۳۷ر۳۰	۳۸ر۲
۳۸ر۱۵	۳۹ر۱
۳۸ر۵۵	۴۰ر۷
۴۳ر۷۵	۴۵
۴۷ر۶۰	۴۹
۵۲ر۲۰	۵۳ر۴
۵۶ر۱	۵۷ر۱
۶۲ر۷	۶۳ر۵
۶۶ر۳۵	۶۷ر۲

در بعضی از ممالک دیگر میزان متوسط عمر در سنه ۱۹۴۱ از

اینقرار بوده است:

سید محمدعلی جمالزاده

زن	مرد	اسم مملکت
۶۷۹	۶۵	۱ = زلند جدید
۶۷۲	۶۵ر۵	۲ = هلند
۶۷۱	۶۳ر۵	۳ = استرالیا
۶۵۳	۶۳ر۲	۴ = سوئد
۶۳۸	۶۲	۵ = دانمارک
۶۴ر۶	۶۰ر۷	۶ = سوئیس
۶۲ر۷	۵۹ر۹	۷ = آلمان
۶۲ر۷	۵۹ر۱	۸ = آمریکا
۶۲ر۹	۵۸ر۷	۹ = انگلستان
۵۹ر۸	۵۶	۱۰ = بلژیک
۵۶	۵۴ر۳	۱۱ = ایتالیا
۴۶ر۵	۴۴ر۸	۱۲ = ژاپون

در ایران خودمان بر طبق اطلاعات ناقصی که در دست است
تصور نمیرود که فعلا میزان متوسط عمراز ۳۰ سال تجاوز نماید.

* * *

در آلمان بر طبق کتاب «امراض و تمدن در زندگانی ملل ۱»
میزان متوسط عمر در ۱۸۷۲ برای مرد ۳۵ سال و برای زن ۳۸ سال
بوده و در ۶۳ سال پس از آن تاریخ یعنی در سنه ۱۹۳۵ مال مردان
به ۶۰ و مال زنان به ۶۳ رسیده بوده است.

۴۷ - تصویر مجلس شورای جنگی داریوش اول (۳)

این تصویر از روی نقشی که در یک کوزه منقش کشیده اند
برداشته شده است. این کوزه در سال ۱۸۵۱ میلادی در میان یک قبر

(۱) Paul Schenk : « Krankheit und Kultur im Lebew der Volker (Leipzig 1942)

(۲) این تفصیل از کتاب «نقاشی ظروف در یونان» که با آلمانی

نوشته شده ترجمه گردید.

صندوقچه اسرار

در شهر کاتوزا (۱) از ایالت آپولین در ایتالای پیداشده وبا این کوزه مقداری دیگر از اسلحه طلاکار و شش کوزه قشنگ دیگر در همان قبر بدست آمده است .

این کوزه یکمتر وسی سانتیم بلندی دارد و چون بزرگترین قسمت نقاشیهای آن همین مجلس شورای جنگی داریوش را تشکیل میدهد بدان مناسبت نام آن کوزه را «کوزه ایرانی» گذاشته وبه همین نام در دفاتر موزه خانه ملی شهر ناپل که حالا هم این کوزه در آنجاست ثبت کرده اند. نقشهای زیاد در گلو و اطراف این کوزه که اغلب آنها مجالس رزم را نشان میدهند دیده میشود ولی مهمترین نقشهای کوزه همان نقشی است که در روی شکم کوزه کشیده شده و مجلس شورای جنگی داریوش را تمثیل میکند.

در این تصویر سه صف صورت دیده میشود. صورتهای صف اول از بالا خدایان یونان را نشان میدهد چنانکه در وسط آن پدر خدایان یونانی مشتری نشسته است و عصائی در دست دارد و برق پهلوی او بزمین افتاده است. در جلو مشتری صورت زنی دیده میشود که دو پسر دارد و یک دستش را بر زانویش گذاشته با دست اشاره بزنی دیگر یک پشته سر مشتری ایستاده است میکند این زن بالدار الهه ظفر است که نیکه نام دارد و ظاهراً بیونان تسلی و دل داری میدهد و زنیکه پشته سر مشتری ایستاده و ما تمزده و سوگوار بنظر می آید مملکت یونان را تصویر میکند که از خدایان یعنی مشتری طلب یاری میکند .

در بالای سرا و بخت یونانی کلمه «هلاس» که نام عمومی و قدیم یونان بود نوشته شده است. پشته سر نیکه دو دختر مشتری آپول و آرتیمیس جا گرفته اند. آپول یک مرغ قو در دست دارد و خواهرش آرتیمیس که الهه نور و شکار است سوار آهویی است و کمائی در دست و تیر کشی در پشته دارد و یک سگ شکاری هم در پهلوی آهوی دیده میشود. در طرف راست هلاس مردی مسلح بانیزه و سپر دیده میشود که

(۱) شهر کاتوزا یکی از بزرگترین و مهمترین شهرهای قدیم ایتالی بوده است که در عهد جغرافی نویسی یونانی سترابون در قرن اول میلادی فقط خرابه های این شهر باقی بود.

سید محمدعلی جمالزاده

دست راست خود را بدوش هلاس گذاشته است این مرد شهر آتن را نشان میدهد که وعده حمایت به هلاس اظهار میدارد. در پهلو ی آتن صورتی است که روی موهای سر او دوماز دیده میشود و در هر دست يك مشعل دارد این هم آ پایه و عبارت دیگر شیطان است که فریب و انبوا را تمثیل میکند و پشت او مملکت آسیا است که مانند ملکه باوقار و سر بلند روی کرسی نشسته است. آ پایه چنین بنظر میآید که آسیا را دعوت و اغوا میکند که او را پیروی کرده بر خیزد و بطرف هلاس برود یعنی یونان را تسخیر نماید.

در وسط صف دویم شاهنشاه ایران داریوش روی تخت نشسته در دست راست عصای سلطنت و در دست چپ شمشیری دارد که روی زانو نهاده است.

تخت شاهنشاه با نقوش زیاد تزئین و تذهیب شده است. کلاهیکه در سردارد فرقی با کلاههای سایر امراء و بزرگان مملکت تنها بواسطه دندانهای است، که دیده میشود، ولی این نوع کلاهها مخصوص یونانیان بوده و معلوم میشود نقاش یونانی از آنها تقلید کرده است. بالای سر داریوش در جلو پیشانی بکلمات یونانی داریوش نوشته شده است. پشت سردار یوش یک نفر از محافظین مخصوص شاهنشاه که نیزه دار (دوریفور) مینامیدند ایستاده با دست راستش يك شمشیر روی دوش گذاشته و با دست دیگر دو نیزه گرفته است.

در جلو شاهنشاه یک نفر ایستاده است که سه انگشتش را بلند کرده با يك سیمای جدی حرف میزند و از لباسش فهمیده میشود که از يك مملکت بیگانه آمده است ولی یونانی نیست گویا يك قاصد و یا جاسوسی است که از ممالک دشمن خبر آورده است و شاهنشاه را از اوضاع آن ممالک آگاه میسازد. در زیر پای این مرد کرسی مانندی هست از چوب که روی آن بیونانی ایران نوشته شده است. این کلمه مربوط بحال آن مرد نیست بلکه راجع به تمام این هیئت مجلس است که ایران را نشان میدهد.

در دو طرف داریوش و قاصد سرداران و ارکان کشور هستند که با اطوار و جنات خودشان اهمیت و جدیت شورای نظامی را

صندوقچه اسرار

نشان میدهند بر خلاف شاهنشاه ایران که با يك متانت و خونسردی حرفهای قاصد را گوش میدهد. دونفر از این سرداران لباسی شبیه بلباس داریوش در بر دارند و فقط نقشهای آنها طوری است که سادگی آسیائی را می نمایاند، این شباهت در لباسها فقط ناشی از بی اطلاعی نقاش یونانی بوده است بر اطوار و عادات مملکت ایران در صف پائین خزینه دار شاهنشاه در لباس یونانی روی کرسی نشسته و مالیات جنگ را که از ولایات رسیده است تحویل میگیرد. در دست چپ يك دفتر حساب گرفته که در آن رقم صد نالنت (هر تالنت معادل شش هزار درهم یونانی بود) نوشته شده است و روی میز که پولها را تحویل میگیرد بازهم ارقام مختلف ثبت است.

یکنفر کیسه پر از زر بخزینه دار تقدیم میکند و دیگری هم از پشت سر سه کاسه فلزی در دست گرفته است و سه نفر دیگر که در طرف راست دیده میشوند چیزی نیآورده اند و برای طلب معذرت و معافی از دادن مالیات استغاثه مینمایند.

نقاش یونانی با تصویر این نقش خواسته است بگوید که شاهنشاه ایران خود را حاضر جنگ با یونان میسازد و با ارکان کشور و سران لشکر خود مشورت مینماید و از اهالی مملکت خراج جنگ میستاند ولی غافل از گردش روزگار است. زبان حال نقاش که ترجمان حسیات و وطنپرستانه اوست میگوید: ای مالک رقاب آسیا تو که با تشوین و اغوای اهریمن میخواهی اقطعه آسیا را مانند سیل دمان بروی یونان برانگیزی با خبر باش که یونان در زیر حمایت خدایان خود و در پناه جوانان آن تن میباشد.

۴۸ = ترقی و اصلاحات دوهزار ساله بوشهر

سرپرسی سایکس سیاح و مورخ انگلیسی در کتاب خود موسوم به «هشت سال در ایران» که بفارسی هم ترجمه شده است در مورد صحبت از بوشهر چنین مینویسد (۱):

(۱) «هشت سال در ایران» بقلم سرپرسی سایکس ترجمه حسین سعادت نوری، طهران، ۱۳۱۶ جلد دوم، صفحات ۱۵۰ و ۱۵۱

سید محمد علی جمال زاده

«این نکته قابل توجه است که اوضاع بوشهر از لحاظ آبادی و عمران در دوهزار سال قبل بوضع حاضر آن امتیاز داشته است زیرا نارخ دریا سالار اسکندر مینویسد که این ناحیه شبه جزیره ایست که مزامیری نام دارد و باغات مشجر در آن زیاد دیده میشود و اقسام میوه نیز بحد وفور دارد.»

۴۹ = مضامین هندی

هند شعرای فارسی زبان بسیار داشته و هنوز هم در آن سرزمین پهناور شعرائی پیدا میشود که بزبان فارسی هم شعر میگویند. شعرای هندی که بفارسی شعر گفته اند (و حتی شعرای فارسی زبانی که از ایران به هند رفته در آنجا بسبب هندیها شعر گفته اند) مضامین مخصوصی در اشعار خود میآورند که گرچه بی لطف نیست ولی عموماً با طبع ایرانیان موافق نمیآید و بهمین مناسبت آنها را مضامین هندی میخوانند اینک نمونه ای چند از اینگونه مضامین:

نرگس از چشم تودم زد دردهانش زد صبا
درددندان دارد اکنون میخورد آب از قلم

* * *

بیخ هر خاری که آن از خاک من حاصل شود
زاهد ارمسواک سازد مست لای عقل شود
بخیه کفشم اگر دندان نماند عیب نیست
خنده آرد کفش من بر هرزه گردیهای من

* * *

خوش هوای سالمی دارد دیار نیستی
ساکنانش جمله یکتا پیرهن خوابیده اند

* * *

صندوقچه اسرار
بسکه در آغوش گلها شیشه شبنم شکست
مینماید در نظرها چشم عینک دار گل

۵۰ = عمر مان چگونه میگذرد

از قراری که بدقت حساب کرده اند معلوم شده است انسانی که شصت و
دو سال عمر میکند عمرش بشر تیب ذیل میگذرد:
خواب ۲۳ سال
کار ۱۹ سال
تفریح و عبادت و غیره ۶ سال
مسافرت و راه رفتن ۶ سال
ناخوشی و کسالت و نقاها ۶ سال
لباس پوشیدن ۲ سال

۵۱ = انگور و انار در نظر منوچهری دامغانی

منوچهری از شعرای بسیار عالی ایران است و قطعات بسیار
مرغوب دارد و مخصوصاً تشبیهات او میتواند گفت در نظم فارسی بی نظیر
و بی عدیل است و اینک برای نمونه چند بیت از او در وصف انگور و انار
در اینجا درج میگردد :

« انگور سیاه »

انگور سیاه است و چو ماه است و عجب نیست
زیرا که سیاهی صفت ماه رخان است
عیبش بجز این نیست که آبستن گشته
اونیز یکی دخترک تازه جوان است
بی شو شود آبستن چون دختر عمران
وین قصه بسی خوبتر و خوشتر از آن است
زیرا که گر آبستن مریم بدهان بود
این دختر رر رانه لب است و نه دهان است
آبستنی دختر عمران بیسر بود
و آبستنی دختر انگور بجان است

سید محمدعلی جمالزاده

«انار»

آن نار همیدون بزَن حامله ماند
وندرشکم حامله‌مشتی نِسران است
مادر بچه را یادو پسر آرد یا سه
وین نارچر امدار سه صد بچگان است

* * *

همودر تعریف خم فرموده است :
چنین خواندم امروز دردفتری
که زنده است جمشید را دختری
سفالین عروسی بمهر خدای
بِرو بر نه زری و نه زیوری
ببسته سفالین کمر هفت و هشت
فکنده بسر بر تنک معجری
بسی خاک بنشسته بر فرق او
نهاده بسر بر گلین افسری
همی بوی مشک آیدش از دهان
چو بوی بخور آید از مجمری
بساغر لب خویش بردم فراز
مرا هر لبی گشت چون شکری (الخ).

۵۲ = آیا میدانید

که عینک از چه تاریخی و در کجا اختراع شده است؟
عینک را ظاهرآ در ایتالیا اختراع کرده‌اند و بهر حیث در اواخر
قرن سیزدهم میلادی یعنی تقریباً هفتصدسال پیش از این در قسمتهای
شمالی ایتالیا چند نفر کمال وجود داشته است ولی فقط از قرن هفدهم
باین فکر افتادند که عینک را روی دماغ نصب نمایند و اختراع عینک
علمی که مطابق قواعد و فن کحالی علمی ساخته شده باشد از یک قرن

صندوقچه اسرار

تجاوز نمینماید.

آیا میدانید که از چه تاریخی استعمال دستمال عمومیت پیدا کرده؟ دستمال پس از آنکه مدت‌ها بود مورد استعمال خواص واقع گردیده بود بازهنوز عمومیت پیدا نکرده بود و مردم عموماً با دست دماغ می‌گرفتند و حتی در تواریخ مسطور است که نرون امپراطور معروف روم عرق پیشانی خود را با آستین پاک می‌کرد. از قرار معلوم دستمال در قرن شانزدهم از ایطالی بسایر ممالک رفت و باز مدتی منحصر بخانه‌ها بود.

آیا میدانید تکمه از کی معمول شده است؟

از آثاری که بدست آمده چنین استنباط میشود که حتی مردم قبل التاریخ هم برای خود تکمه‌هایی درست می‌کرده‌اند. در قدیم الایام و حتی در قرون وسطی قزاق‌نقلی و کمر بند را بتکمه ترجیح میدادند ولی در قرن پانزدهم میلادی رفته رفته استعمال تکمه عمومیت پیدا کرد. آیا میدانید استعمال «کراوات» (دستمال گردن) از چه تاریخی شروع شده است؟

اولاً باید دانست که کلمه «کراوات» از کلمه *Groate* می‌آید یعنی اهل کرواسی (قسمتی از سرستان قدیم واز یوگوسلاوی کنونی) و از آنجائیکه در زمان لوئی چهاردهم فوجی از سواران اهل این سرزمین که با اسم «کراوات همایونی» (*le Royal croate*) در فرانسه خدمت میکردند دستمال سفیدی بدور گردن می‌بستند کم کم اعیان و اشراف فرانسه هم بآنها تأسی نمودند و استعمال دستمال گردن عمومیت پیدا کرد ولی از قرار معلوم رومیهای قدیم هم باستعمال دستمال گردن آشنا بوده‌اند.

۵۳ = از عجایب ارقام

اگر عدد ۳۷ را متوالیاً در ۳ و ۶ و ۹ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ ضرب کنیم هر بار عددی بدست می‌آید که اگر ارقام آنرا با هم جمع کنیم حاصل جمع هم میشود ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ از این قرار:

سید محمد علی جمالزاده

$۳۷ \times ۳ = ۱۱۱$	$(۱+۱+۱=۳)$
$۳۷ \times ۶ = ۲۲۲$	$(۲+۲+۲ \times ۶)$
$۳۷ \times ۹ = ۳۳۳$	$(۳+۳+۳=۹)$
$۳۷ \times ۱۲ = ۴۴۴$	$(۴+۴+۴=۱۲)$
$۳۷ \times ۱۵ = ۵۵۵$	$(۵+۵+۵=۱۵)$
$۳۷ \times ۱۸ = ۶۶۶$	$(۶+۶+۶=۱۸)$
$۳۷ \times ۲۱ = ۷۷۷$	$(۷+۷+۷=۲۱)$
$۳۷ \times ۲۴ = ۸۸۸$	$(۸+۸+۸=۲۴)$
$۳۷ \times ۲۷ = ۹۹۹$	$(۹+۹+۹=۲۷)$

وچنانکه ملاحظه میفرمائید حاصل ضرب ۳۷ در اعداد ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ همیشه عددی است سه رقمی بدینقرار

۱۱۱
۲۲۲
۳۳۳
۴۴۴
۵۵۵
۶۶۶
۷۷۷
۸۸۸
۹۹۹

۵۴ = مادر و بچه

یستان بدین گرفتن آموخت	گویند مرا چوزاد مادر
بیدار نشست و خفتن آموخت	شبهها بر گاهواره من
بر غنچه گل شکفتن آموخت	لبخند نهاد بر لب من
تا شیوه راه رفتن آموخت	دستم بگیرفت و پایا برد
الفاظ نهاد و گفتن آموخت	یک حرف و دو حرف بردهانم

پس هستی من زهستی اوست
تا هستم و هست دارمش دوست

(ایرج میرزا جلال الممالک)



عمل سالیاری / مادر و بچه
(Andrea Solario)



۵۵ = «آکادمی» همدان

چنین آورده اند که در عهد قدیم در شهر همدان «آکادمی» یا باصطلاح خودمان «فرهنگستان» مشهوری بود که اولین ماده نظامنامه آن از اینقرار بود:

«اعضاء فرهنگستان باید زیاد فکر بکنند کم چیز بنویسند و حتی المقدور سخن بر لب نیاورند»

و بهمین جهت آن بنگاه ارجمندرا «فرهنگستان خاموشان» مینامیدند و در سر تا سر قلمرو ممالک محروسه ایران دانشمندی نبود که آرزوی عضو بودن در آن محفل دانش و ادب نباشد. روزی یکی از دانشمندان بنام آن کشور موسوم بحکیم زیبا آگاهی یافت که يك تن از کارکنان فرهنگستان خاموشان در گذشته و جای او را هنوز بکسی نداده اند. دردم از محل اقامت خود که صدها فرسنگ از خاک همدان بدور افتاده بود خود را بهمدان رسانیده و در پیشگاه فرهنگستان حضور بهم رسانیده و نامه ای بر رئیس آن بنگاه نوشته خواهش نمود که جای خالی را بدو دهند ولی افسوس که پیش از رسیدن حکیم زیبا بهمدان یکنفر از درباریان که بزور پرگوئی و پرروئی خود را از اهل علم و فضل قلمداد کرده بود بوسایلی که بین درباریان معمول است آن جای خالی را گرفته بود. رئیس فرهنگستان که از این پیش آمد سخت متأثر و شرمنده بود حکیم زیبارا بفرهنگستان خوانده و بدون آنکه سخنی برانجام آبی را که چنان لبالب بود که جای کمترین قطره ای در آن نمیبود در جلوی حکیم بر زمین نهاد. حکیم بفراسست مقصود رئیس فرهنگستان را دریافت که میخواهد برساند که دیگر در فرهنگستان جای خالی باقی نمانده است. حکیم زیبا بمنظور اینکه بفهماند که برای او باز جایی خالی پیدا خواهد شد از گلی که در دست داشت برگی کنده و بآرامی بر روی آن جام قرارداد بطوریکه آب نجنبید و هیچ قطره ای فرو نریخت. اعضاء فرهنگستان از عقل و درایت حکیم سخت بتعجب آمدند و وجود چنین دانشمند با فطانتی را در محفل خود واجب دانستند و دردم دفتر اعضاء فرهنگستان را در مقابل او نهادند که نام

سید محمد علی جمالزاده

خودرأیت نماید. حکیم زیبا چون دید که شماره اعضاء بصدرسیده ازسرفروتنی صفری درجلوی عددنهادیدینقرار ۱۰۰۱۰۰ مقصودش این بود که از وجود او برافتخار و شهرت اعضاء آن بنگاه چیزی افزوده نخواهد شد و این کار او باز برحیرت و شگفتی اعضاء فرهنگستان افزود. آنگاه رئیس فرهنگستان که نخواست این بزرگ منشی حکیم زیبا بی جواب بماند باز بدون آنکه لب بگشاید قلم را گرفته آن صفر را از جلوی عدد ۱۰۰ برداشته در عقب آن گذاشت و بدین وسیله رسانید که با بودن حکیم زیبا در فرهنگستان شهرت و افتخار آن بنگاه ده برابر خواهد شد یعنی بجای صد (۱۰۰) هزار (۱۰۰۰) خواهد گردید .

(اقتباس از قصه فرانسوی بقلم آبه بالانسه)

۵۶ = خدایا این چه سری است

حکیم بزرگ ایرانی غزالی فرموده:

« ان للربوبية سرالو ظهر لبطلت النبوة وان للنبوة سرالو ظهر لبطل العلم وان للعلم سرالو انكشف لبطلت الاحكام والشرايع (۱) »

یعنی در خدائی سری است که اگر ظاهر شود نبوت باطل میشود و در نبوت سری هست که اگر ظاهر شود علم باطل خواهد شد و در علم هم سری است که اگر مکشوف گردد کلیه احکام و شرایع از میان خواهد رفت .

جای آن دارد که بگوئیم خداوند این چه سری است آیا مقصود فهم و ادراک کامل نیست .

« مقدمه »

(متهای فارسی (۲))

متهای ایرانی یکی از گرانبها ترین و زنده ترین نمونه نثر فارسی

(۱) در « احیاء المملوم »

(۲) نقل از « مجله موسیقی » شماره آبان ۱۳۱۸ .

صندوقچه اسرار

است که از حیث موضوع و تازگی و تنوع درخور معرفی بدنیامی باشد و قادر است با بهترین آثار ادبی برابر بری بکند. ولی متأسفانه تا کنون با شتنامه مجموعه لوریمر (۱) که قصه‌های آمیانه کرمانی و بختیاری را با انگلیسی ترجمه نهوده است متن صحیح و قابل توجه فارسی آنها در دست نیست. در مجموعه آقای کریستنسن با متن فارسی بیشتر متلکهای زبان فارسی جمع آوری شده است (۲). در مجموعه آقای هانری ماسه، (۳) نیز متلک بر قصه غلبه دارد مگر دو سه قصه که متن خراسانی آن نیز ضمیمه میباشد.

در این متلهای لا ابالی و ابدی تمام موضوعهائی که ب فکر انسان رسیده مختصر شده است و از کهن ترین و عمیق ترین آثار بشر بشمار میرود. این قصه‌ها مملو از ایما و اشاراتی است که تأثیر خود را در روحیه هر کس میگذارد در صورتیکه علم و عقل انسان را از دنیای ظاهری پیوسته دور میکند این افسانه‌ها با قدرت مرموزی انسان را با همه آفرینش بستگی میدهد و مربوط میسازد. ازین لحاظ متلهای عامیانه بخصوص برای بچه‌ها مناسب است که احتیاج دارند گرچه بوسیله خیال و از روی تفریح ولی در تاریخ بشر زندگی کنند و زندگی را از آغاز زمانها و از آنجائی که نیاکان ابتدائی انسان شروع کرده اند در خودشان حس بنمایند

پس از جمع آوری قصه‌ها و تحقیقاتی که توسط برادران گریم (Grimm) تقریباً در یک قرن پیش انجام گرفت این موضوع طرف

(۱) Lorimer, Persian Tales London 1919.

(۲) A. Christensen, Contes persans, en langue populaire, Kobenhaven 1918

(۳) H. Massé, Contes en persan populaire, Paris 1925.

سید محمد علی جمال زاده

توجه علما و ادبا واقع گردید. امروزه نه تنها برای تشویق خردسالان قصه‌های عامیانه را با چاپ و باتصاویر دلپذیر در دسترس آنها می‌گذارند که بارو حقیقهٔ بچه توافقی کامل دارد و نویسندگان بزرگی از جمله آندرسن (Andersen) دانمارکی بهمین شیوه حکایات دنیا پسندی بوجود آورده‌اند بلکه ممکن است موضوع آثار هنری و ادبی فوق‌العاده زیبا قرار بگیرد. مثلاً فیلم مشهور «سیمین بر» (Blancheneige) که یکی از شاهکارهای بی‌مانند هنری این عصر بشمار میرود از یک قصه عامیانه گرفته شده است و نایب بزرگی مانند والت دیزنی (Walt Disney) که با دست جادوئی خود بهر چیزی اشاره میکند جان می بخشد و معنی میدهد از یک مشت رنگها و صداها و خط و دنیای جدیدی بوجود آورده و این اثر ابدی را از خود بیادگار گذاشته است.

موضوع و سبک مثلها بی اندازه متنوع و مانند موضوع و سبک ادبیات امروزه دنیا می‌باشد. درین قصه‌ها موضوع: «کمیک» «دراماتیک» تفریحی و غیره وجود دارد. بعضی مربوط با اتفاقات روزانه یا ناشی از کنایهٔ فلسفی است. دخالت جانوران و اشیاء و همچنین اغلب موضوع خارق‌العاده از جمله دخالت موجودات خیالی مانند جن و پری و دیو یا عملیات جادوگری در آنها مشاهده میشود. یعنی مادر و سرچشمهٔ رومان و «نولهای» جدید و بر اساس حس ابدی افسانه پرستی (Mythornanie) بشر قرار گرفته است.

مانند ترانه‌های عامیانه مصنف مثلها مجهول و این مثلها با زبان ساده و لطیف و زنده‌ای ساخته شده و بتوسط عوام سینه بسینه انتقال یافته است. عین قصه‌های فارسی اغلب بزبانهای اروپائی نیز وجود دارد. برای جمع‌آوری آنها نیز باید بمردمان قدیمی و بی‌سواد مراجعه کرد و الفاظ و کلمات آنها را بدون کوچکترین دخل و تصرف ضبط نمود. و البته از هر مثل فارسی باید چند نسخهٔ مختلف بدست آورد تا بتوان راجع بمتن اصلی آن قضاوت کرد.

اینک بطور نمونه دو قصه فارسی نقل میشود :

ص. ۵.

(صادق هدایت)

« آقا موشه »

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکی نبود!
یه موش بو، توسلواخ نمیرفت، جارو بدنیش بست؛ اومد بره
توسلواخش، دنبش ور اومد.

موشه رفت پیش دولدوز گفت: « دولدوز، دنب منوبد وز
درزو وادرز ده.»

دولدوز گفت: « از جولانخ بسون بیار تا من دنب تو درزو وادرزدم »
موشه رفت پیش جولاکفت: جولانخی ده، نخی دولدوز ده،
دولدوز دنب منو درزو وادرزده.

جولاکفت: « یه تخم مرغ واسه من بیار تا بهت نخ بدم.»
موشه رفت پیش مرغه گفت: « توتو تچی ده، تخی جولاده، جولانخی
ده، نخی دولدوزده، دولدوز دنب منو درزو وادرزده.»

مرغه گفت: « برو از علاف ارزن بسون بیار تا بهت تخم بدم.»
موشه رفت پیش علاف گفت: « علاف ارزن ده، ارزن توتو ده،
توتو تخی ده، تخی جولاده، جولانخی ده، نخی دولدوزده، دولدوز دنب
منو درزو وادرزده.»

علافه گفت: « برو از کولی غربیل بگیر بیار، تا بهت ارزن بدم.»
موشه رفت پیش کولی گفت: کولی غربیل ده، غربیل علاف ده،
علاف ارزن ده، ارزن توتوده، توتو تخی ده، تخی جولاده، جولانخی
ده، نخی دولدوزده دولدوز دنب منو درزو وادرز ده.»

کولی گفت: « برو از بزه روده بگیر بیار تا برات غربیل ببافم.»
موشه رفت پهلوی بزی گفت: بزی روده ده، روده کولی ده،
کولی غربیل ده، غربیل علاف ده، علاف ارزن ده، ارزن توتوده، توتو
تخی ده، نخی جولاده جولانخی ده، نخی دولدوزده، دولدوز دنب منو
درزو وادرز ده.»

بزی گفت: « برو از زمین علف بگیر بیار من بخورم، انوخت سرم
را ببر، روده هام را در بیارو بده به کولی.»
موشه رفت پهلوی زمین گفت: « زمین علف ده، علف بزی ده، بزی

سید محمدعلی جمالزاده

روده ده، روده کولی ده، کولی غربیل ده، غربیل علاف ده علاف ارزن ده، ارزن تو توده، تو تو تخی ده، جولانخی ده تخی جولاده، نخعی دولدوزده، دولدوزدنب منودرزو وادرز ده.

زمین گفت: «برو آب از میراب بگیر بمن بده تا علفت بدم.»
موشه رفت سرچوب دید غورباغه تو آب بالا پائین میره، بگمون اینک قورباغه میرابه گفت: «میراب آبی ده، آبی زمین ده، زمین علف ده، علف بز ی ده بز ی روده ده، روده کولی ده، کولی غربیل ده، غربیل علاف ده، علاف ارزن ده، ارزن تو توده، تو تو تخی ده، تخی جولاده، جولانخی ده، نخعی دولدوزده، دولدوزدنب منو درزو وادرزده.»

قورباغه جوابی نداد، هی غوری کرد رفت بالا، رفت پائین، موشه اوقاتش تلخ شد، جست زد رو غورباغه، آب بردش.

قصه ما بسر رسید، کلاغه به خونه اش نرسید

۵۷ = یاعلی یاعلی

میگویند گاری سنگینی در دره سرازیر شده و بطرف پائین روان بود. گاریچی در بالا ابستاده فریاد میکرد نه یاعلی یاعلی جلوش را بگیر و نگذار پائین تر برود وقتی دید که الان است که از آخرین قسمت سراسیمی گذشته و بته دره بیفتد نعره بر آورد که یاعلی یاعلی حالا دیگر کنار برو که میترسم تو را هم باخودش بکشد پائین.

۵۸ = عقیده یکنفر از شعرای نامی آلمان در باره

ملت آلمان

هبل از شعرای مشهور آلمان است که هشتاد سال بیست درسنه ۱۸۶۳ میلادی وفات نموده است. ولی در باره ملت آلمان چنین گفته است (۱)

«هیچ استبعادی ندارد که ملت آلمان بازیک بار دیگر

(۱) Fredric Hebbel (1813-1863)

صندوقچه اسرار

از صفحه گیتی معدوم گردد چونکه این ملت تمام صفاتی را که برای دست یافتن با آسمانها لازم است دارا میباشد ولی هیچیک از صفاتی را که برای بقای روی زمین لازم است ندارد و همانطور که بدها دشمن خوبها هستند تمام ملتها کینه او را در دل دارند ولی اگر روزی کلمیاب شوند که او را از میان بردارند اوضاعی دردنیای پیش خواهد آمد که از نو زمین را بناخن خواهند کند که او را از زیر خاک بدر آورند .

۵۹ = خست اهای اکوس در انگلستان

اکوس قسمتی است از انگلستان که مردم آن بخت مشهورند و در فرنگستان در باب آنها قصه های بسیار خوش مزه ای حکایت میکنند. از آنجمله میگویند که یک نفر از آنها پسر را نزد همسایه خود فرستاد که آن چکش خودتان را چند دقیقه بمن قرض بدهید میخواهم یک میخ صندلی در آمده بگویم . همسایه جواب میدهد که معذرت میخواهم میترسم چکشم را بشما قرض بدهم خرابش کنید. آنوقت آن شخص بپسرش میگوید حالا که چنین است برو چکش خودمان را بیاور .

۶۰ = به به باین عقل و فراست

میگویند جوانی بعمویش نوشت که خداوند امروز صبح فرزندی بمن عطا فرمود. آن شخص شادی میکرد و کاغذ را بهمه نشان میداد ولی میگفت افسوس برادر زاده ام ننوشته است که نوزاد پسر است یا دختر که بدانم عمو شده ام یا عمه.

۶۱ = زنبور عسل و عسل

همه کس میدانند که زنبور عسل عسل میدهد ولی تصور نمیکنم کسی بتحقیق بداند که هر زنبوری در روز چه مقداری عسل میدهد

سید محمدعلی جمالزاده

(باستثنای علمای فنو اهل خیره که روی سخن بدانها نیست) از قرار تجربیات و تحقیقاتی که بدقت بعمل آمده معلوم شده است که در موقعی که هوا خوب است یک زنبور عسل در طی شش الی ده رفت و آمد به ۴۰ الی ۸۰ گن می‌نشیند و رو به سرفته (یک‌شانزدهم) گرم از مغز گل جلب مینماید و اگر به ۳۰۰ الی ۴۰۰ گل بنشیند باندازه یک ثلث گرم بر میدارد و رو به سرفته هر ۱۵ روز یک گرم جمع میکند و از اینقرار سالها طول میکشد تا بتواند یک کیلو گرم عسل درست کند (یک کیلو گرم عسل در حدود ۳۰۰۰ از سوراخهای کندو را پر میکند).

یک کندو در حدود ۲۰ هزار الی ۵۰ هزار زنبور عسل دارد که نصف آنها بکارهای داخلی کندو و باصطلاح کدبانو گری میپردازند در صورتیکه نصف دیگر مشغول جمع آوردن عسل میباشند. وقتی هوا خوب است ۱۶۰۰۰ (شانزده هزار) الی ۲۰۰۰۰ (بیست هزار) زنبور عسل بده میتواند در طی شش الی ده رفت و آمد مسافت به ۳۰۰۰۰ (سیصد هزار) الی یک میلیون گل بنشینند و از اینقرار کندویی که دارای ۳۰۰۰۰ زنبور عسل بده باشد در مواقعی که هوا خوب باشد روزی یک کیلو گرم عسل میدهد.

* * *

ابرو باد و مهو خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت بخوری
(مخصوصاً بجای «بخوری» نوشته شده است.)

۶۲ = ابریشم بدون پیمله

در اواخر سال ۱۹۴۳ میلادی در روزنامه‌های فرنگستان خبری انتشار یافت مبنی بر اینکه در ژاپون وسیله‌ای پیدا کرده‌اند که ابریشم را بدون پیمله بدست بیاورند یعنی وسیله‌ای را که چند سال پیش پیدا شده بود و از مقام تجربه بالاتر نرفته بود بمقام اجرا گذاشته و عملی نمایند. وقتی گرم شروع بتنیدن ابریشم میکنند او را روی تخته کوچکی میگذارند

صندوقچه اسرار

که لبه های آن از فلز ساخته شده است و بوسیله سیم قوه برق داخل آن میشود. کرم پس از آنکه مدتی کوشش مینماید که خود را از آن تخته دور نماید از بیحاصلی سعی خود در همان روی تخته بنای رفت و آمد و تنیدن را میگذارد و آنقدر می تند تا قوتش تمام میشود. فرق این طریقه جدید با طریقه قدیم که مستلزم پیله بود این است که بدون پختن پیله ابریشم بی زحمت می آید و علاوه بر آنکه خیلی کمتر وقت بر میدارد ابریشم بی پیله بمراتب از ابریشم قدیمی بهتر است.

* * *

ای لعنت بر آدمیزاد که قوانین طبیعت را هم دارد بهم مینند.

۶۳ = سخنانی از «قابوسنامه»

« این جهان چون کشتزاری است که در وی کاری و از وی دروی.»

«مانند آن کس که راه خدا جوید چون آتش بود که هر چند سرنکون کنی برتری و فزونی جوید و مانند آن کس که از راه خدا و طاعت او دور باشد چون آبی همی بود که هر چند بالاش همی دهی فروتر و ننگونی جوید.»

۶۴ = يك دو کلمه حرف حسابی

من نگویم خدمت زاهد گزین یا میفروش
هر که حالت خوش کند در خدمتش چالاک باش
(مجنوب همدانی)

۶۵ = عقیده داستایوسکی درباره هموطنانش

داستایوسکی نویسنده بسیار مشهور روسی که بعضی از صاحب نظران معتقدند که بزرگترین رمان نویس دنیاست دریکی از کتاب

سید محمد علی جمالزاده

های خود بنام « زمینهای دست نخورده » در باب هموطنانش چنین گفته است .

« نکته عجیب که باسانی نمیتوان راه حلی بر آن یافت این است که روسها بکلی در دروغگوئی فرورفته اند و در دنیا از آنها دروغگوتر آدمی پیدا نمیشود و معینا هیچ چیز را با اندازه حقیقت و راستی مقدس و محترم نمیشمارند ».

* * *

خدا نخواهد که ایرانیان باستانی هم که آنهمه دم از راستی میزدند چنین مردمی باشند .

۶۶ = ابوعلی سینا و بوزینه

علما از روی تحقیق ثابت کرده اند که تفاوت بین يك آدم وحشی و يك بوزینه کمتر است تا بین يك آدم وحشی و يك نفر دانشمند بزرگ از قبیل گوته حکیم مشهور آلمانی یا ابوعلی سینای خودمان . بعقیده من يك نظر بصورت این مردی که عکسش را در زیر می بینید برای ثبوت این مطالب کافی است .

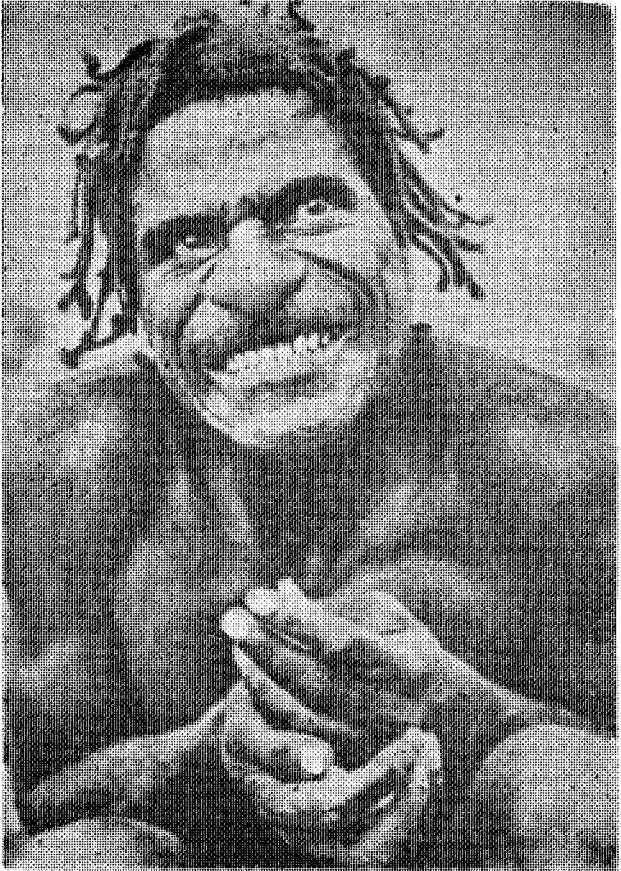
۶۷ = از مزایای مسافرت در ایران

سایکس سیاح انگلیسی (۱) در کتاب خود موسوم به «هشت سال در ایران» (جلد دوم، صفحه ۲۳۵) چنین مینویسد:

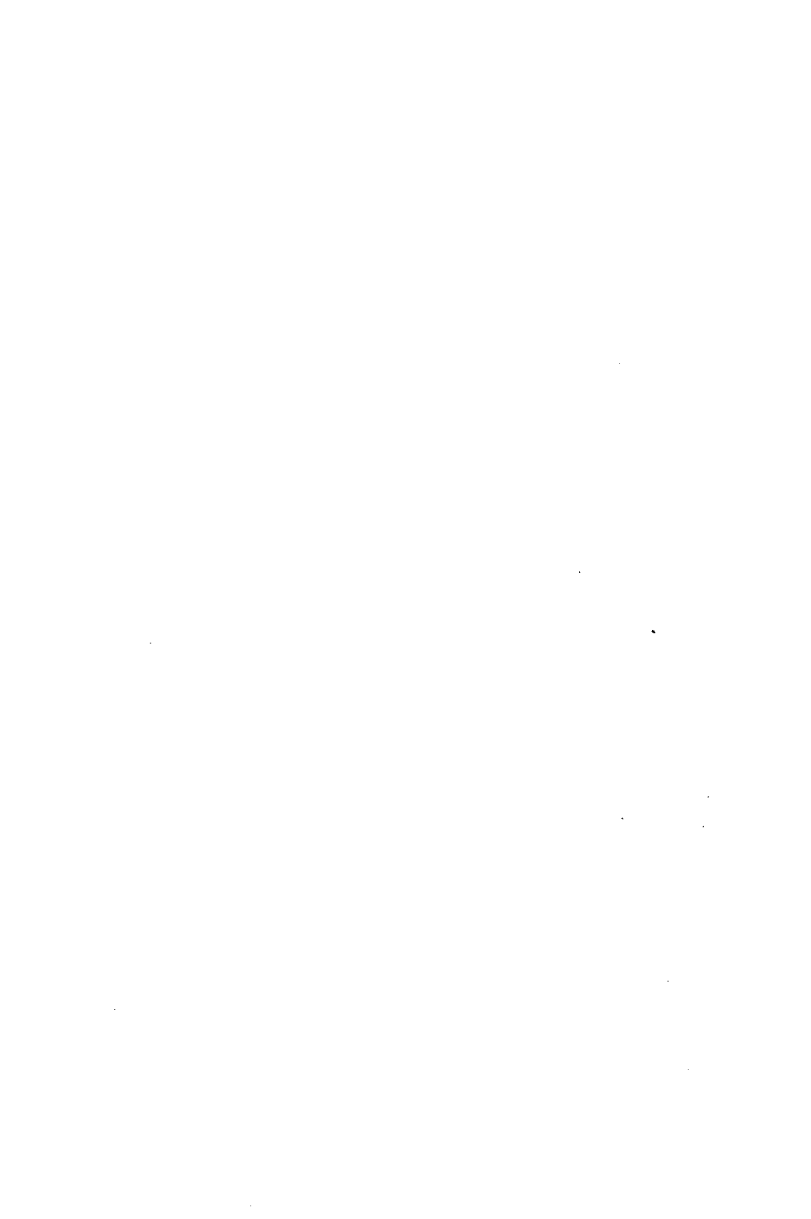
«مسافر (در ایران) پس از آنکه مسافت بعیدی در بیابان های خشک زیر آفتاب سوزان طی طریق کرد وقتی بیکی دو درخت و نهر کوچکی می رسد تصور میکند بچشمه تسنیم و درخت طوبی رسیده است و از يك دانه پیاز یا يك پر گندنا (۲) زیادتر از ضیافتها و مهمانی های مجلل و پرشکوه لذت میبرد.»

(۱) برای شناختن این سیاح رجوع شود بنمره ۶۲۴ از همین کتاب

(۲) گندنا نوعی از سبزیجات است .



عکس یکی از ساکنین جزایر جنوبی اقیانوس اطلس



صندوقچه اسرار

۶۷ = تاخشکه مقدسین چه فرمایند

فروغی بسطامی از شعرای بسیار خوب این زمانهای اخیر گفته
گرتو زیبا صنم ازدیر در آئی بحرم
کافر آنست که آتش نزند قرآن را

* * *

همای مروزی هم آورده که
نیست دلهارا صعائی ورنه بهربندگی
هیچ فرقی در میان کعبه وبتخانه نیست

۶۹ = میرزای وصال وکنیزك حبشی

میرزا شفیع وصال شیرازی (مشهور بمیرزا کوچک) متوفی
درسال ۱۲۶۲ هـ ق از شعرای بزرگ این عهد اخیر است (۱) و محتاج
بمعرفی نیست. یکی از وزرا کنیزکی حبشی برای او بهدیه فرستاده
بود و وصال این قطعه بدیع را در باره آن کنیزك ساخته است:

دوش چون گشت جهان از سپه زنگ سیاه
از درم آن بت زنگی بدر آمدر ناگاه
با رخی غیرت مه لیک بهنگام خسوف
خنده بر لب چو درخشی که جهد ز ابرسیاه
بینیش چون الف اما بسر های دهن
ابرویش همچو یکی مدکه نهد بر سر آه
همچو نرگس که بنیمی شکفت در دل شب
چشم افکنده بصد شرم همی کرد نگاه
لب چوانگشت (۲) ولی نیمه انگشت آتش
موجو سرطان ولی چون شب سرطان کوتاه

(۱) میرزای وصال چهارپسر داشت که هر چهار تن از شعرای
بنام شیراز بودند و اسامی آنها از این قرار است: میرزا احمد وقار
میرزا محمود حکیم - میرزا محمد داوری - میرزا ابوالقاسم فرهنگ
(۲) انگشت بمعنی زغال است.

سید محمد علی جمالزاده

چون یکی شب که دوروزش بمیان در گیرند
میخرامید و ز آصف دو وثاقش همراه
گفتم ای از رخ تو گشته شب من شب قدر
وی بزلفین تو آورده شب قدر پناه
ای تو بسا بخت من سوخته توام زاده
زی برادر بشب تیره که بنمودت راه
هر زمان بر من و بر کلبه من مینگریست
آه میزد که بدوزخ شده ام و اغوشاه
خانه ای حجره او هفت و مقیمش هفتاد
سفره ای گرده او پنج و بگردش پنجاه
مطبخی دید بمانند یکی بیضه سفید
روزنش لیک ز دود دل اطفال سیاه
آن یکش گفت که بی آرد بزنان بتنور
وان دگر گفت که بی دلو بکش آب از چاه
خواست دستاس (۱) یکی گفت که بر بام فلک
جست گندم دگری گفت که در خرمن ماه
از من و خانه من شد همه نومید چو دید
که همه چیز ضعیف است مرا حتی الباه

۷۰ = مملکتی که هیچ دختری در آنجا بخانه نمی ماند

امروز دیگر چنین مملکتی وجود ندارد و الا معلوم است که دخترها از اطراف جهان بدانجا رو می آوردند. این مملکت که هیچ دختری در آنجا بی شوهر نمی مانده و حتی دخترهای شلو چلاق هم بشوهر میرفته اند مملکت قدیم بابل است. هر دوت ابوالمورخین یونانی در کتاب مشهور خود در مورد ذکر بابل و رسوم و عادات آن کشور چنین آورده است (۲) که در بابل قدیم مرسوم بوده که هر سال

(۱) دست آس یعنی آسیاب دستی

(۲) تاریخ هر دوت، باب اول (کلیو)، مبحث ۱۹۶.

صندوقچه اسرار

در روز معینی در تمام شهرها وقصبات دخترها را در محلی جمع میکردند و مأمورین رسمی دولتی آنها را یکی پس از دیگری حراج میکردند. اول بدخترهای صاحبجمال و پندرو مادر دار شروع میشده است و هر کس بیشتر قیمت میداده دختر باو تعلق میگرفته و بموجب قانون مجبور بوده است که اگر آن دختر را بخانه میبرد باید باو عروسی نماید. پس از آنکه تمام دخترهای زیبا بفروش میرسیدند و مبلغی جمع میشد بنای حراج دخترهای زشت و فقیر و عاجز را میگذاشتند ولی در اینجا بجای آنکه خریدار قیمتی بپردازد برعکس مأمورین دولت و حکومت از پولی که از بابت فروش دخترهای زیبا جمع شده بود مبلغی باو میپرداختند باین معنی که دختر زشت یا عاجز را حراجچی بمیان آورده و میگفت ای مردم هر کس طالب این دختر باشد فلان مبلغ باو داده میشود و اگر کسی پیدا نمیشد مبلغ را آنقدر زیاد میکردند تا عاقبت خریدار پیدا میشد و بدین ترتیب تمام دخترهای مملکت به خانه شوهر میرفتند.

۷۱ = گذشته و مقایسه های عبرت آمیز

(دو واقعه از وقایع سال ۱۳۱۰ ه. ش.)

۱ = نقل از صورت جلسه مجلس شورای ملی در یوم ۲۶ اسفند ۱۳۱۰
« خبر کمیسیون بودجه راجع بخرید مهمات قرائت و ماده واحده پیشنهادی بقراردیل قرائت شد:

« ماده واحده »

« وزارت مالیه مجاز است تا حدود مبلغ يك ميليون و پانصد هزار لیره از محل ذخیره مملکتی علاوه بر شش ملیون تومان مصوب در ذیل بودجه سال ۱۳۰۸ مملکتی برای تکمیل تهیه مهمات قشونی بپردازد و نیز تصویب میشود که شش میلیون تومان مزبور معادل يك ميليون و دو یست هزار لیره محسوب و باسعار خارجی از محل ذخیره مملکتی اخذ و احتساب شده و مدت اعتبار آن محدود بسال مالی و دوره عمل ۱۳۰۸ نخواهد بود.»

سید محمد علی جمال زاده

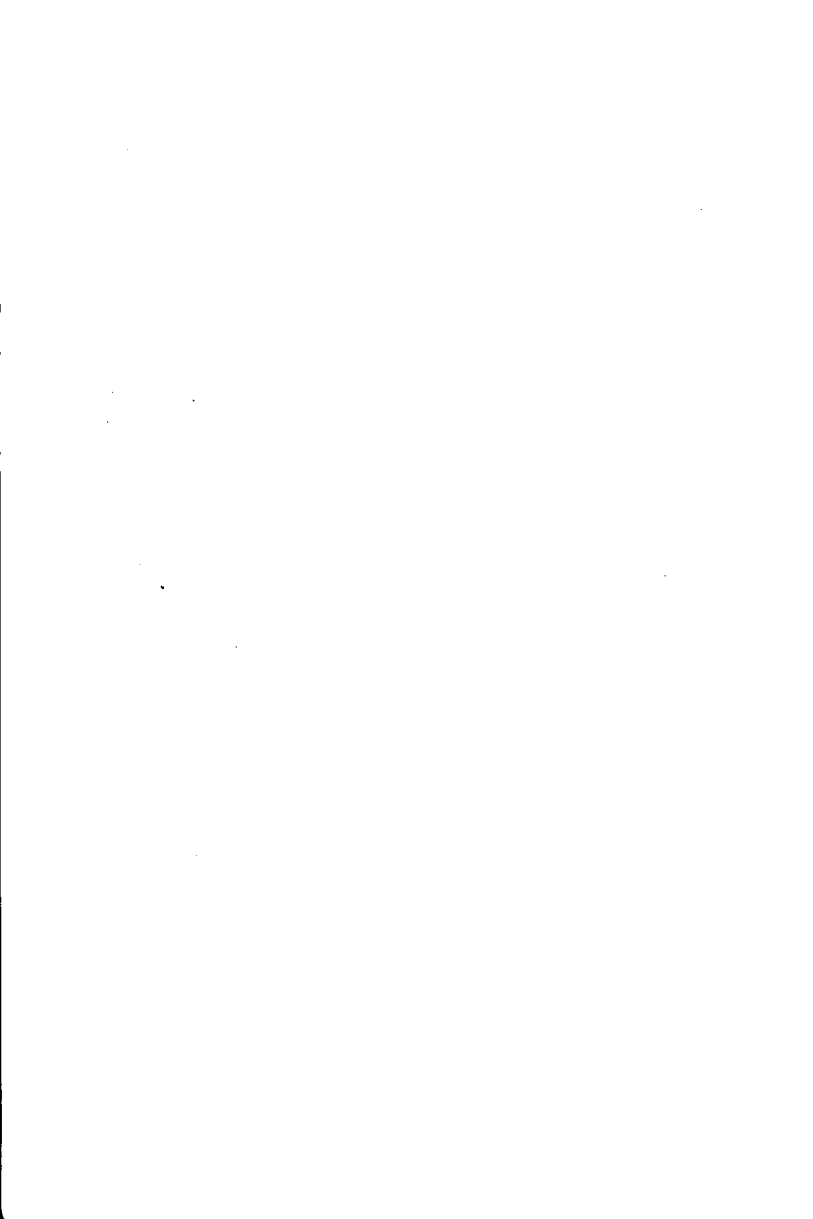
ماده واحد مطرح گردید و مخالفی نبود و اخذ رأی باورقه شد.
آقای رئیس-عده حضار باینده ۹۶ نفر با کثرت ۹۵ رأی تصویب
شد. بنا بر این تصویب لایحه با توافق آراء بوده است.

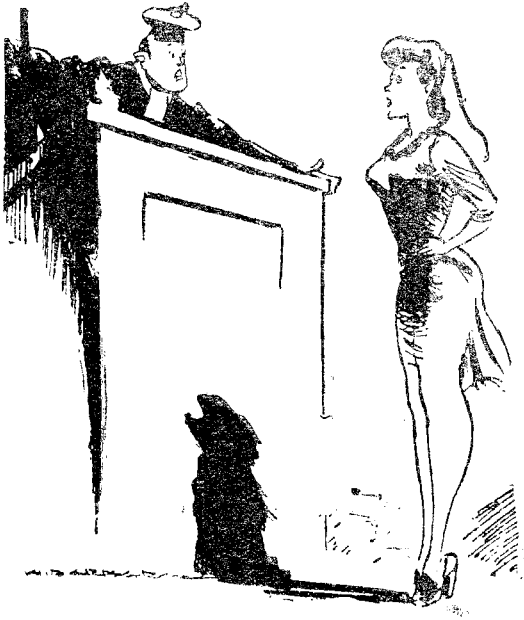
۲ = نقل از روزنامه «اطلاعات» منطبعه طهران، شماره ۲۴
بهمن ۱۳۱۰ استخراج از مقاله «مسافرت بآب گرم»

در مردادماه ۱۳۱۰ بقصد آب گرم بمحلات رفتم- چون قبل از
حرکت نتوانسته بودم اطلاعات کافی از وضعیت آنجا پیدا کنم خیال
میکردم «آب گرم محلات» که میگویند در محلات است. در محلات
فهمیدم که آب گرم سه فرسخ از محلات دور افتاده در میان تپه‌های خشک
و گرم و بی آب و علف و آبادیست اقامت در آنجا خالی از اشکال نیست
و بسختی باید در زیر چادر زندگی کرد بنا بر این تهیه چادر و لوازم
سفر بوسیله دوستان از محلات نمودم.

چنین گفتند که از محلات تا نخجیروان راممکن است با اتومبیل
رفت عصر روز ورود به محلات بنخجیروان رفتم و شب در آنجا اقامت
نموده تا صبح زود با الاغ بآب گرم بروم در آن شب تقریباً نصف اهالی
آن ده بدیدن من آمدند- البته ملاقات ایشان از نقطه نظر کنجکاو
و بالاخره بیکاری بود طبیعت اینطور ملاقاتها مطبوع واقع میشود ولی
برای من بسیار نامطبوع است چونکه در میان آن جمعیت یک نفر بی عیب
و سالم ندیدم اطفال مبتلابا نواع چشم درد و اولیای آن‌ها نیز بامراض مختلف
از قبیل استسقی، مالاریا، مسلول، رماتیسم، سودا و غیره مبتلا داشتند.
امراض مذکور بطوری سخت و مزمن بود که هر کس میفهمید آثار تب
شدید از حال و بشره ایشان ظاهر و باشکمه‌ها و پاهای متورم بزحمت
خودشان را نفس زنان باینطرف و آنطرف می کشیدند. و قتیکه عده جمع
شده و متدرجاً مرضای بیچاره ناله کنان پی در پی می رسیدند یک منظره
فوق العاده اسفناگی در مقابل من پدیدار شد که حقیقه روحاً و جسماً
خسته و غمگین شدم.

سابق بر این مکرر در داخله ایران با کالسکه سفر میکردم و
دردهات منزل میگردفتم تعجب در اینجاست که در آن زمان دهاتیان را
سالم مزاج و مسرور دیده بودم و این تفاوت کنونی مراد حیرت انداخته





قاضى محكمه رقيق القلب

صندوقچه اسرار

بود بکدخدای آنده مطلب فوق‌الذکر را اظهار و علت دردمندی اهالی آنجا را سؤال نمودم؟ گفت از وقتی که مسافری با اتومبیل بسرعت سفر می‌کنند دیگر بطیب بداهات ما نمی‌آید بیش از این سالی چند مرتبه اطباء با کیف دوا بداهات ما آمده هر کدام چند روزی توقف می‌کردند و مرضای ما را معالجه می‌نمودند اما حالا نه دسترس بطیب داریم نه دوا اگر جوانان مریض شوند امید هست که پس از چندی اما مزاده آن‌ها را شفادهد ولی اگر پیرها و مسن‌ها چنانچه می‌بینید دردمند شدند ناچار منتظر روز آخر مانده و با درد می‌سازند تا مرگ آن‌ها را نجات دهد. گفتم صحیحه کل مملکتی در همه جا حکیم و دوا فرستاده چطور است که شما از آن نعمت محرومید گفت متجاوز از ۱۲ آبادی در این حدود نزدیک بهم است از این حرفهائی که شما می‌زنید در یکی از آن‌ها دیده و شنیده نشده و حقیقت امر همین است که می‌بینید و می‌شنوید.

۷۲ = قاضی محکمه رقیق القلب

چنانکه میدانید در اروپا هم قضات عدلیه لباس و کلاه مخصوصی دارند و وقتی می‌خواهند متهم و مقصری را استنطاق نمایند اول او را قسم میدهند و صیغه قسم از این قرار است که قسم یاد می‌کنم که حقیقت را بگویم تمام حقیقت را بگویم و جز حقیقت چیزی نگویم.

در تصویر مقابل چنانکه ملاحظه می‌فرمائید دخترک زیبائی (که خدا میداند تقصیرش چیست) در مقابل کرسی دادخواهی و دادرانی ایستاده و قاضی باو می‌گوید خانم فراموش نفرمائید که قسم خورده‌اید که حقیقت را بگوئید تمام حقیقت را بگوئید و جز حقیقت نگوئید حالا بفرمائید ببینم فرداشب دو ساعت از شب گذشته کجا میتوان خدمت سرکار رسید.

۷۳ = راستگوئی و وفای ایرانیان

نولدکه (۱) از مستشرقین بسیار معروف آلمانی است که دارای

(۱) Noldeke

سید محمد علی جمال زاده

تألیفات مهمه در باب مملکت ما میباشد وحتی اورا میتوان محیی تاریخ سلطنت ساسانیان خواند. این دانشمند بزرگ که خدمات بسیار گرانبها بتاریخ ایران نموده زیاد معتقد باخلاق ایرانیان قدیم نموده ودر ضمن تألیفات خود مکرر در این باب اشارات و کنایات نامطبوعی دارد از آن جمله در کتاب مشهور خود موسوم به «تاریخ سلطنت مادها و هخامنشیان» چنین نوشته است:

**Creue ist nie eine hervorst-
echeude Eigenschaft ader Zranier gewe-
sen. (۱)**

یعنی وفا هیچگاه از صفات بارزۀ ایرانیان نبوده است

و باز او در ضمن تاریخ ساسانیان خود (بر اساس تاریخ طبری) میگوید ایران که از قدیم الایام الی کنون آنهمه بمبالغه از راستگویی سخن گفته و آنرا ستوده اند در حقیقت چندان علاقهای بدان نداشته و ندارند. یکی از دوستان هم میگفت اگر ایرانیان قدیم آنهمه از دروغ نمیترسیدند و دروغ در میان آنها زیاد شایع نبود در هر موقع و در تمام کتیبه‌های خود در مذمت و نکوهش آن سخن نمی‌راندند خدا بخواهد که این گفته‌ها بی اساس و مبنی بر غرض و جهالت باشد.

۷۴ = هفت خبط و خطای بزرگ در تاریخ

(بعقیده یکنفر عالم امریکائی)

فن لون نام (۲) از مورخین امریکائی چنین عقیده دارد که نوع بشر از زمانی که تاریخ وقایع نوشته شده هفت خطای بزرگ را مرتکب شده است از اینتقرار:

۱ = خرابی بیت المقدس بدست تیتوس امپراطور روم در سال

(۱) geschichte des Medischen u .
Achamenischen Reiches s.39.

(۲) Hendrik Willem Van Loon.

صندوقچه اسرار

۷۰ پس از میلاد (۱). اگر بیت المقدس خراب نشده بود
یهودیه‌ها متفرق نمیشدند و دین مسیح در روم رواج نمییافت
و پیشرفت کیش مسیح موجب انقراض سلطنت روم نمیشد.
۲ = تعصب علمای یهود که در آغاز اسلام با حضرت رسول در
مدینه موافقت نکردند و همدست نشدند و الامذهب یهود دنیا
رامیگرفت.

۳ = خبط و خطای مسیحیها در روم شرقی (بیزانس) که اعتنا
بترکها نکردند و ترکها در سنه ۱۴۵۳ م. بقسطنطنیه دست
یافتند و سلطنت روم منقرض گردید.

۴ = خبط پایای مسیحیان، کاتولیکی که بالوتر رئیس و مؤسس
مذهب پروتستانی نخواست کنار بیاید و عالم مسیحیت دو
دسته شد.

۵ = قتل رئیس جمهور امریکا ابراهیم لینکلن در سنه ۱۸۶۵
که اسباب اشتداد فتنه و کینه بین امریکای شمالی و جنوبی
گردید

۶ = اجازه رفتن لنین بر روسیه در جنگ اول جهانگیر که موجب
انقلاب روسیه و تأسیس طریقه بالشویسم و کمونیسم در دنیا
گردید.

۷ = سعی اروپائیان و امریکائیان در نشر تعلیم بین ملت‌های
آسیائی و آفریقائی که اسباب بیداری آنها شده و رفته رفته موجب
ضعف اقوام و ملل فرنگی خواهد گردید

* * *

باید دانست که عقاید مذکور در فوق عقاید یکنفر امریکائی
است و البته ما مجبور نیستیم با او هم عقیده باشیم.

۷۵ = پند نامه قائم مقام فراهانی (میرزا ابوالقاسم)

قطعه بدیعه زیر خیلی مفصل است بذکر پاره‌ای از ابیات

(۱) در آن تاریخ تیتوس هنوز بسطنت نرسیده بود و پدرش
سلطنت میکرد.

سید محمد علی جمال زاده

قناعت می‌رود :

جانانفسی آخر فارغ زدو عالم باش
نه شاد ز شادی شو نه غم زده از غم باش
وارسته ز کفر و دین آسوده ز مهر و کین
نه رنج و نه غمگین نه شاد و نه خرم باش
از رأی زنی پخته بشنو سخنی سخته
نه از پی هر خامی ناپخته چو شلغم باش
گردست دهد پی‌ری کاندرا قدمش میری
رو عقل مجرد شو نه جهل مجسم باش
ورگوش کنی با من بزمن بکمر دامن
از عقل مجرد شو در عشق مسلم باش
ورعشق همی ورزی بی پرده و پروا ورز
دیوانه و شیدا شو افسانه عالم باش
زان لعل لب مینوش می نوش و بمستی کوش
نه بر لب کوثر رو نه تشنه زمزم باش
رندانه بپاشور است هم بی کم و هم بی کاست
نه هم چو ریا کاران گه راست گهی خم باش
جهدی بکن و جان جوی نه جان بکن و نان جوی
نه جاده زنجان جوی نه قاصد پر خم (۱) باش
دینار تا اگر نبود رو شکر کن و دین آر
نه در غم دینار و نه در هم در هم باش
راه طمع و تشویش بر نفس خیانت کیش
بر بسته و بنشسته مردانه و محکم باش
صد بار بود کژدم نیکوتر از آن گندم
کز خوردن او گویند آواره عالم باش
بر خیز و ببر پیوند از خویش وزن و فرزند
نه یاد برادر کن نه یار پسر عم باش

(۱) پر خم یکی از دهات زنجان است.

صندوقچه اسرار

خوش خوش دوسه گام از خود بر گیر و فراتر نه
بالا تر و والا تر زین طارم اعظم باش

۷۶ = قفنس چه مرغی و وقواق چه درختی است؟

نقل از یکی از فرهنگهای اخیر چاپ طهران (۲):

قفنس «باقافو و نون مضموم» مرغی است خوش رنگ، و خوش آواز و در بالای کوه نشیند و آواز کند. پاره‌ای مرغان آیند آنها را گرفته صید کند و پس از هزار سال هیزم جمع کند و آتش افروزد و خود رادر آتش اندازد و از خاکستر آن بیضه‌ای پدید آید و جفتی ندارد و گویند موسیقی را از او دریافته‌اند و برخی گویند که در آتش زندگی کند و بقارسی آنرا سمندر گویند.

* * *

همین فرهنگ، در باب «وقواق» چنین نوشته است: «گویند درختی است در کوهی که بارو میوه آن بصورت آدمی و حیوانات است و از آن صورتهای صدای عجیب بیرون آید و چون بیفتد دیگر آواز ندهد.

۷۷ = رهنمائی حافظ شیراز

انسان در هر کجای دنیا که باشد اگر اسباب برایش فراهم باشد که بتواند باین دواندرز حافظ شیراز عمل نماید بلاشک دامن عافیت و سعادت را (تا آن اندازه که سعادت‌مندی و عافیت برای بنی نوع بشر امکان پذیر است) بدست خواهد آورد و آن دواندرز از این قرار است:

(۲) بدیهی است که صاحب این فرهنگ خود معتقد باین مطالب نیست و خواسته آنچه را گفته و نوشته‌اند جمع آوری نماید و از این حیث خدمتی بسزا انجام داده‌است.

سید محمد علی جمال زاده

-۱-

از چار چیز مکندرگر عاقلی و زیرک
امن و شراب بیغش معشوق و جای خالی

-۲-

دویار زیرک و ازباده کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام بدنیا و آخرت ندم
اگر چه در پیم افتند خلق انجمنی

۷۸ = در ایران حیوانات نیز تریاکی شده اند

سریرسی سایکس سیاح انگلیسی سابق الذکر (۱) در کتاب خود که با اسم «هشت سال در ایران» بفارسی هم ترجمه شده است، در مورد صحبت از قاین و محصولات فلاحتی آن چنین میگوید (جلد دوم، صفحات ۲۶۱ و ۲۶۲).

«تریاک نیز بدبختانه زیاده از حد کشت و زرع میشود و جای تأسف است که محصول مزبور مشرق ایران را خراب ساخته و اکثر اهالی بالاخص طبقه اول بکشیدن آن عادت کرده اند، بدیهی است وقتی پدر و مادر باین سم مهلك معتاد شدند فرزندان آنها نیز اشتیاق تامی بآن پیدا کرده و هر چه زودتر بآن خو میگیرند و از این بدتر که بعضی شیرۀ تریاک را میکشند و برخی چراغی استعمال میکنند و با اینکه خود تریاکیها باین زهر جانگداز «شیرافکن» لقب داده اند معلوم نیست چرا این عادت زشت را ترک نکرده و بدست خود تدریجاً انتحار میکنند. یکی از اشخاص محترم که فعلاً از ذکر نام وی خودداری میشود بنگارنده میگفت که حیوانات این حدود نیز باین سم مهلك عادت کرده اند و اگر مهتر تریاکی نداشته باشند

(۱) برای آشنائی بحال این شخص رجوع شود بنمره ۶۲۴ از همین کتاب «هزار پیشه».

صندوقچه اسرار

از حال رفته و هلاک میشوند.»

۷۹ = مقایسه دوستان بد با چتر

بتصویر مقابل نگاه کنید ببینید این چتر که سالها با این مرد همراه و همراز بوده حال چگونگی در موقع سختی که هوا طوفانی شده بدون شرم و خجالت برگشته است:

دوستان بد بوی صفت هم حال همین چتر را دارند که تانیا با شما موافق و همراه است آنها هم باشما همراه هستند ولی وی بروزی که اقبال از شما رو بر گرداند که آنها هم مانند همین چتر یک دفعه بر می-گردند و بجای آنکه کمکی بحال شما بکنند اسباب زحمت شمارا فراهم میسازند. سعدی درست فرموده :

دوست شمار آنکه در نعمت زند

لاف یاری و برادر خواندگی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی

۸۰ = حافظ و شراب

در غزلیات حافظ مدام صحبت از شراب و باده و می بمیان می آید و بسیاری از مفسرین و هموطنان عقیده دارند که مقصود حافظ از شراب حقیقت و باده معنی و می معرفت بوده است و نمیخواهند زیر بار بروند که شاید در بعضی موارد اقلاً مقصودش همین شرابی بوده که از انگور میسازند و در میان اهل فسق و فجور خواهان و هوادار بسیار دارد. قصه آخوند ملاعلی نوری از علمای بزرگ معروف است که یکی از شاگردانش کتباً از او پرسید که معنی و مراد این بیت حافظ چیست که فرمود:

می دو ساله و محبوب چارده ساله

همین بس است مرا خدمت جدید و قدیم

آیا مراد حافظ از محبوب چارده ساله چنانکه عرفا میگویند پیغمبر اکرم است که در چهل سالگی مبعوث شد و چون چهل عبارت

سید محمد علی جمال زاده

است از چهار بارده مقصود حافظ از محبوب چهارده ساله یعنی محبوبی است که چهار بار ده سال داشته است .

آخوند ملا علی در حاشیه همان کاغذ چنین نوشت (۱).

« نور هر دو چشم من می دوساله آن شرابی است که دوسال مانده باشد و اهل نشأه گویند که تأثیر چنین شرابی برای مستی بیشتر از شرابهای دیگر است و اما مراد از محبوب چهارده ساله (مردی است که بسن چهارده باشد و پشت لب اوسیزه زار شده باشد و اهل ذوق گویند که با چنین امری صحبت داشتن لذت است و حافظ غیر از این معنی را قصد نکرده است و آنچه عرفاً توجیه و تأویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ است ».

خدا پدر چنین آخوند چیز فہمی را بیمار زد کہ آب پاکی را بروی دست عرفا و مفسرین ریخته ولی گذشتہ از این در خود دیوان حافظ ہم پارہ ای ابیات هست کہ واقعاً بوی شراب انگور از آن می آید و از آن جملہ است این ابیات .

- ۱ -

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز
دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

- ۲ -

زان می عشق کز او بخته شود هر خامی
گر چه ماه رمضان است بیاور جامی

* * *

- ۳ -

آن تلخوش که صوفی ام الخبائش خواند
اشهی لنا و احلی من قبلة العذارا

* * *

(۱) این قصه در نمره ۴۱۲ همین کتاب « هزار پیشه » سابقاً یکم رتبه آمده است ولی برای اینکه خواننده زحمت مراجعه نداشته باشد دوباره در اینجا و در این مورد نقل گردید .

- ۷۴ -

صندوقچه اسرار

-۴-

باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک
نقش از لعل‌نگار و نقش از یاقوت خام

-۵-

نگویمت که همه ساله می پرستی کن
سه‌ماه می خورو نه ماه پارسا میباش

-۶-

چه شود گرم‌ن و تو چند قدح باده‌خوریم
باده‌از خون‌رزان است نه‌از خون‌شماست

-۷-

باده نوشی که در او هیچ ریائی نبود
بهتر از زهد فروشی که در او و وریا است

-۸-

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت
درده قدح که موسم ناموس و نام رفت
نقد دلی که بود مرا صرف باده شد
قلب سیاه بود از آن در حرام رفت

-۹-

می‌خور که صدگناه زاغیاری در حجاب
بهتر ز طاعتی که بروی ریا کنند

-۷۵-

سید محمد علی جمال زاده

- ۱۰ -

زباده هیچت اگر نیست این نه بس که تورا
دمی ز وسوسه عقل بی خیر دارد

* * *

- ۱۱ -

صوفی ارباده با ندازه خورد نوشش باد
ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

* * *

- ۱۲ -

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو
نقی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

* * *

البته تأویل و توجیه عارفانه بعضی از این ابیات کارمشکلی
نیست ولی باید انصاف داد که اگر عقل سلیم راحاکم قرار دهیم
بصدای بلند خواهد گفت که ایها الناس حقا که مقصود حافظ لااقل
در این ابیات از می و باده و شراب همین شرابی است که با انگور
میسازند و چون در میان مسلمانان حرام است با فراطمینوشند.

باید دانست که علاوه بر ابیات مسطوره در فوق ابیات بسیار
دیگری هم هست که باز دلالت دارد بر همین معنی ولی در اینجا بهمینقدر
قناعت رفت.

۸۱ = صفحه شطرنج و میدان مبارزات زندگانی

شطرنج هم مثل زندگانی است وای بحال کسی که زود از میدان
دررفته با آسانی سپر بیندازد.

این بازی خیلی مشکل نیست و اخیراً در تاریخ چهارم فوریه
امسال (۱۹۴۴ م.) در شهر زوریخ از بلاد سوئیس ما بین دو نفر بازی کنی
نام اتفاق افتاده است. بازی با سیاه است و چنانکه ملاحظه میفرمائید بنظر

- ۷۶ -

صندوقچه اسرار

نمی‌آید که سیاه بتواند دست و پائی بکند که در چند حرکت دیگر مات نشود ولی شخصی که مهره سیاه را بازی میکرد مایوس نشده و بطریق ذیل نه تنها خود را از دامات شدن نجات داد بلکه سفیدرامات هم کرد. سیاه در حرکت اول بارخ خود از خانه d۸ آمده پیاده d۵ را زد و کیش داد. سفیده جبور است که با وزیر خود رخ را بگیرد و الا اگر بخواهد شاهش را حرکت بدهد رخ وزیر سفید را میگیرد و پیش خواهد افتاد. در حرکت دوم سیاه با فیل خود بخانه e۶ رفته کیش میدهد. شاه سفید مجبور است یا بخانه c۳ و یا بخانه c۴ برود و الا اگر بخانه دیگری برود در حرکت سوم وزیرش از دست خواهد رفت. در حرکت سوم سیاه رخ خود را از h۲ به c۲ آورده کیش میدهد و سیاه مات میشود.

۸۲ = ایرانی بخود مینازد و از خودی بیزار است

ما ایرانیها خیلی از خودمان راضی هستیم و اغلب بیگانگانی هم که ما را میشناسند همین صفت و صفت خود نمائی و خود فروشی را عیب بزرگ ملی ما میدانند. بدیهی است که بیشتر موجب این حال گذشته ما است که روزی بزرگ و توانا و صاحب و سرور دنیا بودیم و اشخاص بزرگی از میان ما قد علم کردند و ما البته حق داریم با آنها مباحث کنیم (آن هم باندازه معقولی) و آنچه را تعلق بگذشته ما دارد دوست و عزیز داشته و در حفظ آن بکوشیم. با اینهمه از چندی باینطرف با آنکه بیشتر از حد معقول بگذشته خود مینازیم و حتی بعضی از دانشمندان ما ایران را سرچشمه اغلب علوم و صنایع معرفی مینمایند و در این شیوه راه مبالغه و افراط می‌پیمایند از طرف دیگر با مقداری از آنچه تعلق بگذشته ما دارد (مقصودم چیزهای زشت و مضر نیست) دشمنی میورزیم و در بر انداختن آن از هیچگونه جدیتی مضایقه نداریم از آن جمله است لباسهای ملی خودمان که میتوان گفت یا بکلی از میان رفته و یا بزودی یکباره از میان خواهد رفت. بخاطر دارم چند سال پیش که مسافرتی بایران نموده بودم در صد خرید یک عدد کلاه نمدی تخم مرغی برآمدم و تمام بازارها را زیر و رو کردم و حتی بسمسارها و دست فروشها

سید محمد علی جمال زاده

سپر دم که يك دانه از آن کلاه و یا کلاه نمدی دیگری بر ایم پیدا کنند ولی متأسفانه بهیچوجه من الوجوه بدست نیامد .

فرنگیها که مامقلد آنها شده ایم برعکس در حفظ آنچه بگذشته آنها تعلق دارد از لباس گرفته تا آواز و رقص و اصطلاحات و رسوم و عادات سخت کوشش دارند مثلاً همین مملکت کوچکی که نگارنده این سطور در آنجا اقامت دارد و موسوم است به سویس و در ناف اروپا واقع گردیده و یکی از متمدن ترین ممالک فرنگستان است بی نهایت در حفظ و حراست و آثار گذشته خود جدیت دارد و با آنکه رویهمرفته شاید از بعضی از ایالات ایران کوچکتر باشد ولی چون شکل حکومت آن «فدرالیسم» است یعنی مانند ممالک متحده امریکا مشتمل است بر چند مملکت کوچک (۲۲ مملکت کوچک با اسم «کانتون» و ۲ «نیم کانتون») هر يك از این «کانتون» ها لباس مخصوص و عادات و رسموی دارند که منحصر بخودشان است و بهزاد وسیله سعی دارند که آنرا از دست ندهند و جشن بزرگ سالیا نه که با اسم «عید لباس» هر سالی در پایتخت یکی از این «کانتون» ها منعقد میگردد از جمله آن وسایل است.

مملکت فرانسه که امروز در تحت اشغال دشمن و گرفتار هزار گونه مشکلات داخلی و خارجی است باز در این گیر و دار يك سلسله تمبرهای پستی بسیار بدیع و زیبا درست کرده که لباسهای ملی ایالتهای مختلفه آن مملکت را نشان میدهد و تصویر چهار عدد از آنرا در زیر از نظر خوانندگان میگذرانم باشد که درس عبرتی برای هموطنان گردیده سعی نمایند که تا حد مقدور طوق ملعنت تملیدرا از گردن خود بردارند. (تصویر عده ای از تمبرهای پستی تازه فرانسه در اوایل سال ۱۹۴۴ م. که لباسهای ملی ایالت آن مملکت را نشان میدهد)

نمره ۱ = لباس ملی ایالت برطانی (Bretagne) در شمال غربی فرانسه

نمره ۲ = لباس ملی زنان ایالت ایل دو فرانس (Ile de France) در مرکز خاک فرانسه

نمره ۳ = لباس ملی زنان ایالت پروانس (Provence) در جنوب فرانسه



تصویر عده‌ای از نمبرهای پستی تازه فرانسه در اوائل سال ۱۹۴۴ که
لباسهای ملی ایالات آن مملکت را نشان میدهد



صندوقچه اسرار

نمره ۴ = لباس ملی زنان ایالت پیکاردی (Picardie) در شمال فرانسه

۸۳ = وفور لاک پشت در ایران و امکان صادر نمودن آن

ما ایرانیها میدانیم که فرنگیها آبگوشت لاک پشت میخورند (چنانکه کباب قورباغه هم میخورند و از شما چه پنهان خیلی هم لذیذ است) و از این بابت تعجب میکنیم و هرگز در صد بر نیآمده ایم که تجربه ای کرده بمانیم واقعاً چنین آبگوشتی چه مزه ای دارد. خواهید گفت که خداوند نعمت خود را بما ایرانیها تمام کرده است و جائی که گوشت کبک و قرقاول و جوجه مرغ موجود است چه احتیاجی باین جانوران کج و معوج از قبیل لاک پشت و قورباغه و خرچنگ داریم ولی نباید فراموش نمود که یک قسمت بزرگی از مردم مملکت ما در نتیجه فقر و تنگدستی عموماً مجبورند بنان و ماست و پنیر و میوه و سبزیجات (که البته خیلی مغذی و سالم است ولی جای گوشت را نمی گیرد) قناعت نموده از خوردن گوشت خودداری نمایند و البته اگر در مملکت ما نیز خوردن بعضی گوشتها (بشرط آنکه از لحاظ مذهبی حلال و از نظر صحتی بی زیان باشد) معتاد نیستیم مردمان فقیر ممکن بود از همین لاک پشت و قورباغه و خرچنگ که در رودخانه های ایران گاهی بحد وفور پیدا میشود استفاده نمایند و انگهی همین جانورهای کج و معوج که در اغلب نواحی فرنگستان آنها را بر غبت میخورند ممکن است سرچشمه تازهای برای صادرات تجار قوی مملکت تشکیل بدهد.

سایکس سیاح انگلیسی (۱) در کتاب خود موسوم به «هشت سال در ایران» مکرر از وفور لاک پشت در ایران سخن میراند چنانکه در موقع صحبت از بلوچستان و اقامت در «چاه بهار» چنین مینویسد (جلد دوم، صفحه ۱۴۸):

« در موقع توقف بنده در چاه بهار خورا کم معمولاً ماهی و تخم لاک پشت بود و تخم لاک پشت در این ناحیه بسیار فراوان

(۱) مراجعه شود بنمره ۶۲۴ از همین کتاب «هزار بیشه» .

سید محمد علی جمال زاده

است که اهالی آنرا برای شترهای خود نعم البدل نواله قرار داده اند.

۸۴ = پاره‌ای از صفات ملی و نژادی روسها

نقل از کتاب «اروپا و روح شرقی» تألیف والتر شو بارت عنطبعة لوسرن (سوئیس) در سال ۱۹۳۸ (۱) :

«روسها بعالم از نظر من و توئی نگاه نمیکنند بلکه از نظر مائی [یعنی هیئت جامعه بشری] نگاه میکنند. روسها بکیفیات و عوالم روحانی دیگران بقدری علاقه نشان میدهند که گوئی مستقیماً پای خودشان در میان است. روسها وقتی با طرف خود مینگردند مردم را بچشم برادری نه بچشم بیگانگی نگاه میکنند. روسها بالطبع خون گرم و خوش طینت میباشند. روسها بطور غریب و اسرار آمیزی بایکدیگر رفیق و دوست هستند و آدمهائی که هرگز یکدیگر را ندیده بوده اند بمحض اینکه آشنا میشوند باهم یگانه و گرم میشوند و پس از یکساعت چنان بنظر میآید که تمام عمر باهم بوده اند. روسها چندان سرشت و طبیعتشان با احساسات برادری آمیخته است که ذاتاً از قدرت و آقائی بدشان میآید.

۸۵ = عزاداری روز عاشورا در شهر حلب

مولوی در کتاب «مثنوی» این دو بیت را دارد دال بر اینکه عزاداری شیعه پیش از دوره صفویه هم معمول بوده است :

«روز عاشورا همه اهل حلب

باب اطاکیه اندر تا بشب

تا بشب نوحه کنند اندر بگام

شیعه عاشورا برای کریلا

از این قرار معلوم میشود که در زمان مولوی عدّه شیعیان در حلب

(۲) مراجعه شود بنمره ۶۲۴ از همین کتاب «هزاربیشه»

(۲) Walter Schubart: 'Europa und die Seela des Ostens', Kuzerw, 1938

صندوقچه اسرار

خیلی زیاد بوده و روز عاشورا برای شهدای کربلا عزاداری می-
کرده اند و ظاهراً در محلی موسوم به «باب انطاکیه» جمع می شده اند.

يك قطعه ممتاز از اثر طبع پروین اعتصامی

كودك آرزومند

(نقل از مجله بهار منطبعه طهران شماره ۷ سال دوم)

دی مرغکی بمادر خود گفت تا بچند
مانیم ما همیشه بتاریك لانه ای
من عمر خویش چون تو نخواهم تباه کرد
در سعی و رنج ساختن آشیانه ای
آید مرا چو نوبت پرواز بر پر
از گل بسبزه ای و زبامی بخانه ای
خندید مرغ زبرك و گفتش تو كودکی
كودك نگفت جز سخن كودكانه ای
آگاه و آزموده توانی شد آن زمان
كاگه شوی ز فتنه دامی و دانه ای
زین آشیان ایمن خود یاد ها کنی
آنگه که ناوکی رسد بر نشانه ای
گردون بر آن ره است که هر دم زنده ای
گیتی بر آن سرست که جوید بهانه ای
باغ وجود یکسره دام حوادث است
اقبال قصه ای شد و دولت فسانه ای
پنهان به هر فراز که بینی نشیبهاست
مقدور نیست خوشدلی جاودانه ای
هر قطره ای که وقت سحر بر گلی چکد
بحریست خود که نیستش اصلا کرانه ای
بنگر به بلبل ازستم باغبان چه رفت
تا کرد سوی گل نگه عاشقانه ای

سید محمد علی جمال زاده

پرواز کن ولی نه چنان دور زآشیان
منمای فکر و آرزوی جاهلانه ای
ای نور دیده از همه آفاق خوشتر است
آرامگاه لانه و خواب شبانه ای
بین بر سرکه چرخ وزمین جنگ میکند
غیر از تو هیچ نیست تو اندر میانه ای
هر کس که توسنی کند او را کنند رام
در دست روزگار بود تازیانه ای
بسیار کس زپای در آورد اسب آرز
آنها مگر نبود لکام و دهانه ای
پروین

مخاطرات الفبای عربی

درباب مشکلات و مذایم الفبای عربی و فارسی خیلی چیزها
گفته و نوشته اند ولی باید دانست که این الفبا علاوه بر آن
مشکلات و مذایم ممکن است موجب خطراتی هم بگردد و دو حکایت
ذیل شاهد این مدعا است .

ابن رشد (ابوالولید محمد بن احمد اندلسی) یکی از حکمای
بزرگ اسلامی است (تولد در سنه ۵۲۰ هجری در شهر قرطبه از
بلاد اندلس که همان اسپانی کنونی باشد) که در واقع محیی فلسفه
و تألیفات ارسطو میباشد . ابن رشد در دربار یعقوب بن یوسف
(ملقب بمنصور) از امراء موحدین بوده که در مراکش حکومت
داشتند و در نزد آنان دارای مقام و منزلت بلند بود ولی عاقبت طرف
بغض و کینه منصور قرار گرفت چنانکه تفصیل آنرا در توارینخ مسطور
داشته اند . مینویسند یکی از چیزهایی که موجب غضب منصور
بابن رشد گردید این بوده است که ابن رشد در یکی از کتابهای خود
موسوم به « الحیوان » درباب زرافه نوشته بوده است من آنرا در
دربار شاهنشاه بربر دیده ام و لکن وقتی او را در حبس انداختند

صندوقچه اسرار

گفت دشمنان من سعایت نموده اند و تحریفی در عبارت نموده اند والا من نوشته بودم « در دربار پادشاه برین » و بد خواهان کلمه « برین » را مبدل به « بربر » نموده اند .

در همین زمینه حکایت ابونواس شاعر مشهور عرب با خلیفه عباسی هرون الرشید هم مشهور است مینویسند روزی ابونواس قصیده غرائی در مدح هرون ساخت و بخدمت خلیفه رسید که بعرض برساند و امید صلّه مهمی داشت ولی بر حسب اتفاق هرون کمیز کی بسیار خوب و بنام « خالصه » بتازگی خریداری نموده بود و به محبت او گرفتار شده چندان اعتنائی بشعر ابونواس ننمود و انعامی هم باو نداد و ابونواس آزرده خاطر شده هنگام بیرون شدن از قصر خلیفه بیکی از دیوارهای قصر این بیت را نوشت :

لقد ضاء شعری علی بابکم كما ضاع در علی خالصه

یعنی شعر من در این درگاه همانسان ضایع گردید که درو مرواریدی که بخریداری « خالصه » مصروف گردیده ضایع شده است . خلیفه خبردار گردیده و از این جسارت ابونواس سخت بر-آشفته امر باحضارش نمود و پس از حضور او را در معرض عتاب و مورد سخط و غضب قرارداد . ابونواس گفت یا خلیفه والله که من چنین جسارتی نموده ام بلکه دشمنان و بدخواهان من بقصد اینکه خاطر خلیفه را از من رنجور سازند شعر مرا تغییر داده اند . خلیفه پرسید مگر تو چه نوشته بودی . ابونواس گفت من نوشته بودم .

لقد ضاء شعری علی بابکم كما ضاء در علی خالصه

یعنی هر ایینه شعر من در درگاه شما همان سان درخشید که درو مروارید بریدن خالصه میدرخشد و سعایت کاران همزه را اشباع نموده آنرا از صورت مدح بصورت ذم در آورده اند . میگویند خلیفه هر چند دانست که ابونواس خدعه مینماید ولیکن از این صنعت شاعرانه و حضور ذهن اولدت برد و صلّه اشعار او را دوچندان داد (۱) .

(۱) بنقل از « کنز الحکمة » بترجمه آقای ضیاء الدین دری

چاپ طهران ، صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹

پیشگوئی اوستا درباره مغول

یکی از جزوهای اوستا موسوم است به « بهمن یشت » که از روی اسناد قدیمی ظاهراً در قرن اول هجری انشاء شده است موضوع این کتاب یکرشته از پیشگوئی ها میباشد که اهورامزدا (خدای زرتشتیان) بحضرت زردشت خبر میدهد . یکی از این پیشگوئیا فتنه مغول را بخاطر میآورد که در حدود ششصد سال پس از انشاء آن کتاب واقع شده و در آنجا اهورا مزدا خطاب به زردشت چنین میگوید :

« ای اشو (۱) زرتشت چون هزاره تو پایان رسد ناگزین نشان آن در رسیدن روزگار زشتی است که صدگونه و هزار گونه دیوها باموهای آویخته از نژاد خشم و کین از سوی خاور زمین بتازند و ایرانشهر را ویران کنند و کشور و خواسته و آزادی و دارائی و آئین و راستی و آسایش و پناه و شادمانی را بسوزانند و پایمال سازند و کیش اهورامزدا پرستان و آتش بهرام (۲) را نابود کنند و چندی بابیدار و ستم فرمانروا شوند . »

دولت آنست که باخون دل آید بکنار

دولتی که بی زحمت و بی دردسر بدست آید زود هم از دست میرود و قدر و قیمتی ندارد در حقیقت گرچه گفته اند « دولت آن است که بی خون دل آید بکنار » آنرا دولت نتوان خواند . در این باب فرانسویها قصه خوشمزه دارند که خالی از حکمت نیست . میگویند : مارشال لوفور Le fèvre از سرداران نامی ناپلیون که پدر و مادرش از روستائیان فقیر ایالت آلزاس بودند در نتیجه شجاعت و شهامت بزودی بمقام عالیه نظامی رسیده در شهر پاریس

(۱) اشو بمعنی حضرت است .

(۲) آتش بهرام یکی از پنج آتشی است که در اوستا از آن

سخن رفته و آتش مقدس بوده است .

صندوقچه اسرار

دارای خانه وزندگی مجلل و باشکوهی گردید . روزی که یکی از دوستان قدیمی او بدیدنش آمده بود از تماشای آنهمه تجمل و دستگاه تعجب نموده پی در پی میگفت راستی که عجب اقبال طالعی داشتی عاقبت حوصله لوفور که ملتفت حسادت رفیق خودگشته بودسر - رفته گفت برادر تو هم بآسانی میتوانی دارای همه این چیزهایی که میبینی بشوی ولی فقط شرطش این است که همین الساعه با من از این اطاق بیرون بیائی و پنج دقیقه درفاصله سی قدم دورتر از من بایستی . فی الفور هر دو از اطاق بیرون رفتند و لوفور تفنگ خود را برداشته گفت آنجا درسی قدمی بایست و حرکت مکن تا من بیست گلوله تفنگ بطرف تو آتش بدهم . آن شخص تعجب کنان پرسید که مقصود تو را نمیفهمم . مارشال در جواب گفت بدان که بیشتر از هزار گلوله بطرف من آتش داده اند و چه بسا فاصله از سی قدم هم کمتر بوده تا صاحب این خانه وزندگی شده ام اگر تو هم میخواهی که تمام دارائی و مقام خودم را بتو واگذار نمایم لازم است لااقل تحمل بیست گلوله را بنهائی .

باز دو کلمه حرف حسابی

شرف اصفهانی از شعرای متأخر سئوالی از هموطنان و همکیشان خود نموده که تصور نمیرود تاکنون کسی جواب حسابی باو داده باشد و آن سؤال چنین است :

« آب از آن روی حلال است که مصنوع خداست
می چه کرد است نه مصنوع خدای دگر است »

بازیکقطعه شعر عالی بزبان عوامانه (۱)

(هرچی میگم پدرسك نوام و در میاره)

آخ که دلم شده خون-اخ که بابام در اومد
از دست این زن خر - حوصله ام سر اومد

(۱) نقل از روزنامه هفتگی «امید» منطبعه طهران. شماره ۲۳۵

سید محمد علی جمال زاده

هندونه ابوجهل - کی گفته نویر اومد
گراین زنست آخر - بابام و در میاره
هرچی میگم پدر سگ - نوام ودرمیاره
خبر این هوس نداره این زنیگه شلخته
که صبح وشب تو کوچه-زندش لنک وتخته
چه زنداری که این زن-لاپ من و کرده اخته
راستی بلاست این زن- که درد سر میاره
هرچی میگم پدر سگ - نوام و در میاره
زبسکه این پدر سگ- گوساله است وعامی
میان هشت تا خواهر - با اینکده هست نامی
گوشت میگیرم ز بازار- برای کوفته شامی
گوشت ومیده بگر به - برام خبر میاره
هرچی میگم پدر سگ - نوام و در میاره
گاه زمن بخواهش - کفش فرنگی میخاد
پاچین وطوق و یاره - گوشواره زنگی میخاد
پالتو ورب دوشانه - الله پلنگی میخاد
هزار رنگ از خود - هر دقه در میاره
هرچه میگم پدر سگ - نوام و در میاره
این زنکه شلخته - بسکه که گند و منده
شب که میرم بخونه- از بسکه این چرنده
هیچ نمیگه بامن - مشتی خرت بچنده
روی نجس نجسش - آیت شر میاره
هرچی میگم پدر سگ - نوام و در میاره
هست بگاہ خوردن - مثال رستم یل
وقتی بنای کاره - ازهر دوپا میشه شل
میره که نون بیاره - قر میزنه مسلسل
یا میشه آب بیاره - قر کهر میاره
هرچی میگم پدر سگ - نوام و در میاره

صندوقچه اسرار

هر که در این زمانه - چومن اسپر زن شد
اسپر صد هزاران - درد و غم و محن شد
لات سـر محله - رسوای انجمن شد
نه زن که از برای - خودش شور میاره
هر چی میکم پدر سگ - نوام و درمیاره

(۱. غازیچہ)

متأسفانه معلوم نگردید که این اسم «۱. غازیچہ» اسم مستعار کدام یک از شعرای باقریچہ است که در روزنامه «امید» اشعار ایشان بزبان عوامانه بچاپ رسیده است.

۹۲ = باز یک مثل فارسی (۱)

یکی بود و یکی نبود. غیر از خدا هیچکس نبود. یه بزی بود سه تا بچه داشت: شنگول و منگول و حبه انگور.

روزی از روزها، بزه به بچه‌هاش گفت: «من میرم برای شما علف بیارم مبادا شیطونی بکنین؛ اگر گرگه اومد درزد، در را برویش باز نکنین، اگر گفت: من مادرشام، بگین دستت را از لای در زدر تو بکن. اگر دیدین دستش سیاه است در را باز نکنین، اما اگر قرمز بود میفهمین که مادر تو بر گشته.»

نگو که گرگه گوش وایساده بود؛ همچنین که بزه رفت، دستش را با حنا رنگ کرد، اومد در زد، بچه‌ها پرسیدند: «کیه؟»

گرگه گفت: «در را باز کنین و اسه شما علف آوردم.» بچه‌ها گفتند: «دستت رو بمانشون بده.» گرگه دستش را از لای در زدر تو کرد. همینکه دیدند قرمز است، در را برویش باز کردند. گرگه هم پرید شنگول و منگول را جلو کرد برد، اما حبه انگور دوید و رفت قایم شد.

بزه که برگشت دید در باز است و هیچکس خانه نیست. بچه‌هایش

(۱) نقل از مجله موسیقی منطبعه تهران شماره آبان ۱۳۱۸

این مثل بقلم نویسنده باهنروبی نظیر این عهد آقای صادق هدایت میباشد.

سید محمد علی جمال زاده

راصدا زد، حبه انگور که صدای مادرش را شنید، از آنجائی که قایم شده بود بیرون اومد و برای مادرش نقل کرد که چطور گرگه برادرهایش را برداشت و برد. بزه گریه کرد و با خودش گفت: «پدرگرگه را در میارم!» اومد رفت بالای پشت بام خانه گرگه، دید که گرگه آتش بار کرده. با سمش خاک تو آتش گرگه پاچید گرگه فریاد زد:

«این کیه تاپ و تاپ میکنه؟
آش منو پر از خاک میکنه؟»

بزه جواب داد:

«منم منم بزك زنگوله پا،
ور میجم دو پا دو پا:

«دوسم دارم به زمین،
دو شاخ دارم به-وا:

«کی برده شنگول من؟
کی برده منگول من؟»

«کی میاد بجنگ من؟»

گرگه گفت:

«من بردم شنگول تو
من بردم منگول تو»

«من میام بجنگ تو».

بزه رفت يك انبانه گیر آورد، پر کرد از شیر و سر شیر و ماست

و کره و برد پیش چاقوتیز کن و گفت: «بیا شاخهای منوتیز کن.»

گرگه رفت يك انبانه برداشت و باد کرد تا پرشد، و برد پیش

دلاک و گفت: «اینوبگیر، دندونهای منوتیز کن.» دلاک در انبانه را

که واز کرد بدادش در رفت. بروی خودش نیاورد، پیش خودش گفت:

«بلائی بسرت بیارم که توی داستونها بنویسن؟»

گازانبر را برداشت، همه دندونهای گرگه را از ریشه بیرون

آورد و جایش دندونهای چوبی گذاشت.

بعد بزه اومد و باهم رفتند تا جنگ بکنند. رفتند کنار يك

چوب آبی، بزه گفت: «بیا اول آب بخوریم.» خودش پوزه اش را تو آب

فرو کرد اما نخورد. گرگه تا میتونست آب خورد، شکمش باد کرد و

سنگین شد.

بزه گفت: «حالا من برای جنگ حاضرم. رفت و عقب اومد جلو

شاخهایش را زد بشکم گرگه. همینکه گرگه خواست پشت بزه را گاز

بگیرد، همه دندونهایش که چوبی بود ریخت و شکمش را بزه پاره

صندوقچه اسرار

کرد و کشتش .
بمدرفت شنگول و منگول را از خانه گر که در آورد و برد خانه شان
پیش حبه انگور .

بالا اومدیم ماست بود ، پائین رفتیم دوغ بود ،
قصه ما دروغ بود !
بالا رفتیم دوغ بود ، پائین اومدیم ماست بود ،
قصه ما راست بود !

۹۳ = عهد پادشاهان و وفای زنان اعتماد را نشاید

رضا قلی خان هدایت در «مجمع الفصحاء» و صف حال محمود نام
شاعر شیرازی را در عهد ناصرالدین شاه قاجار از این قرار نوشته است ؛
محمود شیرازی شاعر از صاحب جمالان عهد بوده و از ملازمان
میرزا محمد حسین آصفی . صیت حسنش بدار الخلافه رسید و
احضار شد و حضرت خاقانی را از خادمان در بار . چندی در نظر
مبارک خاقانی جلوه ایازی در نظر محمودی کرد و حضرت
خاقان در ضمن غزلیات خود میفرموده که :
«محمود من از ایاز خوشتر»

تا عاقبت الامر از بخت نام محمود محمود مقبول مردود و
معزول آمد و غزال چشمش که دل شیران میبرد و خون
پلنگان میخورد بنیش گز لک قهر در خون کشیده شد . پس از کور
شدن بشیر از برگشته غزلهای دردناک میگفت و ساغر تخلص
میگرد و از اوست :

« نه پائی که گامی گذارم بصحرا
نه دستی که بیرون کشم خاری از پای
تماشای گل خوش بمرغان گلشن
که بستند ما را نظر از تماشا .»

۹۴ = خر گوش دراز و خر ریش دراز

حکایت میکنند که یغمای جندقی شبی منزل یکنفر از آقازادگان

سید محمد علی جمال زاده

جندق که خود جوان باذوقی ولی پدرش از آن خشکه مقدسه‌های متعصبی بوده که مسلمان نشود کافر نمیند میهمان بوده و شب را ساعت‌های دراز با صحبت‌های شیرین بسر برده نزدیکی‌های سحر تازه چشمش بخواب‌نوش رفته بود که الاغ صاحب‌خانه بنای عرعر را میگذارد. یغما از جا چسته این بیت را بروی کاغذی نوشته بروی رخت‌خواب خود میگذارد و پنهانی چنانکه احدی خبردار نشود از خانه آقا زاده بیرون میجهد و آن بیت از اینقرار است :

« خود آدمک بدی نمودی »

اما پدر خرت پس‌وزد »

حالا آیا مقصود شاعر از « پدر خرت » چه بوده خود نکته‌ای است که صاحب‌نظران دانند که آیا مقصود شاعر خرگوش دراز یا خرریش دراز بوده است .

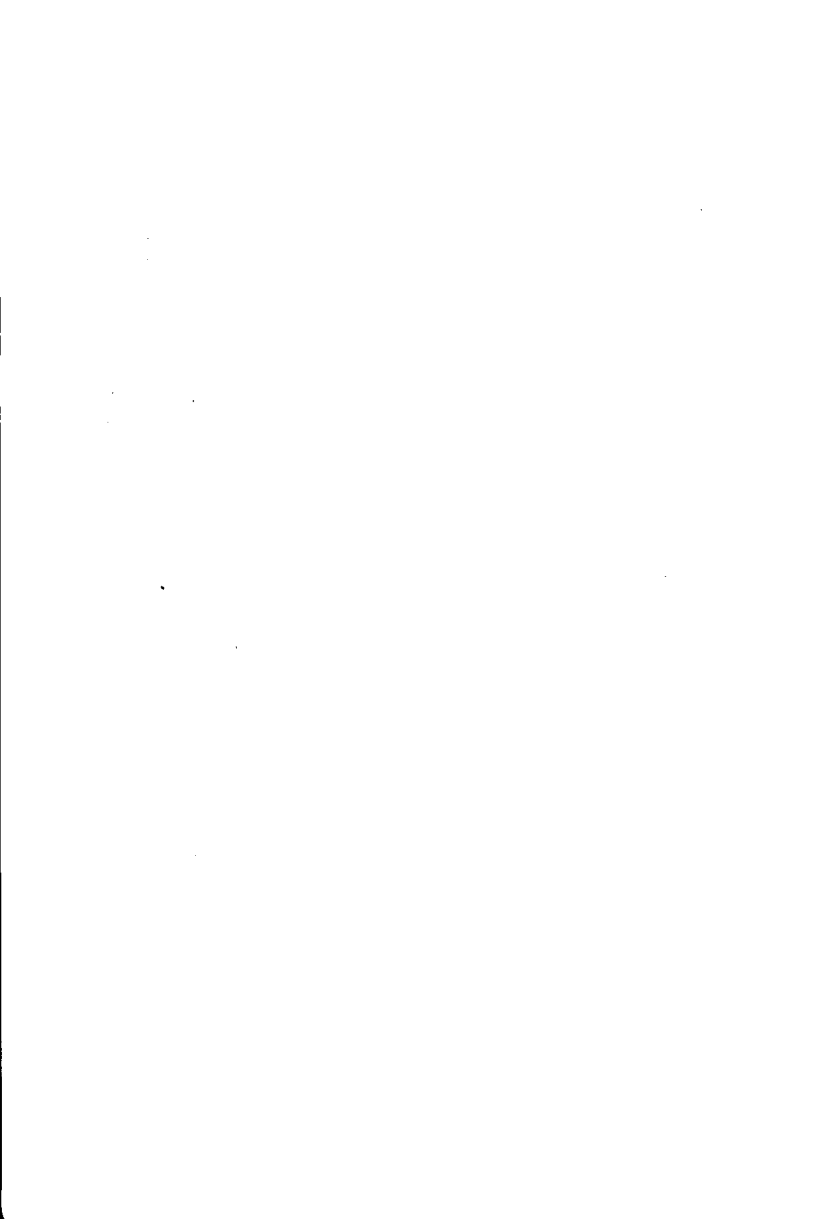
۹۵ = عقاید و آراء در باب کتاب

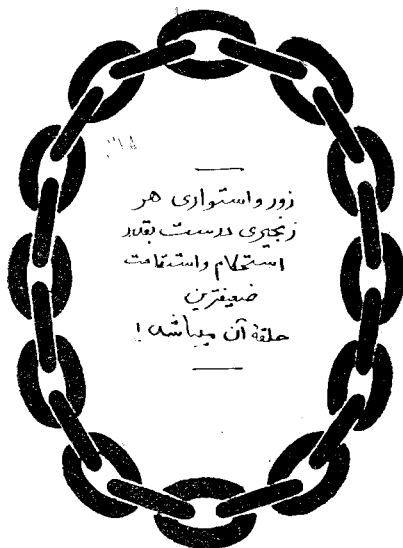
هر کتابی که بتوان آنرا مختصرتر نمود بدون آنکه از مایه و معنای آن چیزی بکاهد شایسته اسم « شاهکار » نیست کتابی که خواننده را مجبور بتفکر و تأمل ننماید ناسزائی است در حق او .

مردم عموماً نمیدانند که فن کتاب‌خواندن و استفاده کردن از کتاب تا چه اندازه دشوار است. گوته حکیم عالی‌مقام آلمان میگفت که من هشتاد سال صرف این کار کردم .
اگر مؤلفین و اهل قلم تصمیم داشتند که مطالب خود را واضح و پوست‌کنده بنویسند چه بسا کتابها که هرگز از عدم بوجود نمی‌آمد .

شوپن‌هوفر (۱) فیلسوف مشهور آلمانی همیشه میگفت که بسیاری از نویسندگان و شعرا حکم نجوم ثاقبه را دارند که تا خواستی آنها را نشان بدهی و حسن و زیبائی آنها را توصیف نمائی بطور ابداً خاموش شده‌اند

(۱) Schopenhauer





میزان و ملاءك قدرت و نیروی اقوام و ملل

صندوقچه اسرار

لیشتنبرگ (۱) نوشته است که کتاب حکم آینه را دارم محالست که بوزینه خود را در آن بصورت اولیاء السز ببیند .
گفته فرموده که انسان فقط از کتابهایی میتواند استفاده نماید که نتواند آنها را مورد انتقاد قرار دهد .
لازم نیامده که هر نویسنده ای مصباح فروزانی باشد ولی باید اقل چراغکی باشد که بتوان پیش پائی بنور آن دید .

۹۶ = میزان و ملاک قدرت و نیروی اقوام و ملل

زور و استواری هر زنجبری درست بقدر استحکام و استقامت ضعیفترین حلقه آن میباشد و بهمین منوال است توانائی و استقامت هر قوم و هر جماعتی که باید توانائی ضعیفترین عضو آن را میزان قرارداد نه قدرت توانگران و بزرگان را

۹۷ = صحاف زبردست

در مجلدگری مرا هنری است که کتابی که بصد مدد سازم
جز مقوا و جلد و شیرازه هر چه سازم بدست خود سازم
تا شود جلد یک کتاب تمام همه اوراق آن نمود سازم
با همه زیرکی و استادی دیر سازم و لیک بد سازم
آیا این اشعار اشخاصی را از هموطنان بخاطر نمیآورد که می
خواهند بدون کمک گرفتن از تمدن فرنگستان برای ما وطن و معارف
ولشکر و هزار چیز دیگر بسازند. حقا که بیم آن میرود که دیر بسازند
ولیک بد بسازند .

۹۸ = یک مزده (بدون هیچگونه ضمانتی در باب صدق و کذب آن)

خبر زیر چند سال پیش در روزنامه «اطلاعات» طهران منتشر

(۱) Lichtenberg

درمان تازه سیفلیس

پیدایش يك فورمول كه بیماری سیفلیس را در

پنج روز خوب میکند

گوششهای فوق العاده ای که برای معالجه سیفلیس از هفت سال
با این طرف صرف شده است نتیجه شگرفی داده و موفقیت بی مانندی بدست
آمده است .

کمیسر بهداشتی نیویورک دکتر ژونل. ریس- این نتیجه حیرت
بخش و سودمند را با اسامی ۲۰۰ نفر پزشکان کارشناس که در راه معالجه
با این بیماری خانمان بر انداز مبارزه کرده اند بتوسط نمایندگان
مطبوعات با اطلاع همگانی رسانیده و اعلام داشته که با این داروی نو
مبتلایان در عرض پنج روز بکلی شفا خواهند یافت .

نام این دارو که (آرسن اوگسید) میباشد هر روز پنج مرتبه از
ساعت ۸ صبح تا ساعت ۱۰-۱۲ شب به ازوی بیمار تزریق میشود و مدت
پنج روز این ترتیب ادامه داده میشود.

رویه هر فرقه در ظرف این مدت پنج روز به بیمار ۱۲ لیتر مایع
تزریق میشود. در این مایع ۱۲۰۰ میلیگرم آرسن اوگسید و ۶۰۰ گرم
دکستروز حل شده است و در این ۱۲۰۰ میلیگرم آرسن اوگسید ۳۶۰
میلیگرم آرسنیک خالص وجود دارد.

این درمان تا کنون در مورد ۳۸۶ تن مبتلایان آزمایش شده
و بیماران در مدت ۵ روز بکلی شفا یافته اند.

هر چند این درمان در نتیجه گوششهای فوق العاده سه نفر از
معروف ترین پزشکان آمریکا پروفیسور دکتر هارولد، طومسون، هاپمان
استاد دانشگاه کولومبیا و دکتر لوئی شارکن پزشک متخصص سیفلیسی
در بیمارستان مون سته- دکتر ویلیام لایفر کشف شده و از طرف يك
هیئتی مرکب از پزشکان نامی نیویورک با کمال دقت تحت مطالعه و
آزمایش قرار گرفته و نتیجه مثبت در بهبودی بیماران داده است، ولی
ما تا هنگامی که این طرز معالجه بدرجه تکامل طبیعی برسد بکار بردن

صند و قچه اسرار

این درمان فقط به بیمارستانهای ویژه سیفلیس اختصاص داده شده است.

دکتر علی توفیق

ترجمه از روزنامه جمهوریت

۹۹ = پادشاه پاسبان چوپان است

ما ایرانیان دوهزار و پانصدسال است که پادشاه داریم و عموماً هر قصه خوبی هم که از آنها حکایت میکنیم افسانه و داستان است نه تاریخ و حقیقت. ممالک دیگر چند قرن بیشتر نیست که پادشاه و ملکه دارند و عموماً خاکشان بمراتب از خاک امروز و مخصوصاً قدیم ما کوچکتر است و با اینهمه صدها و هزارها قصه‌های خوب از پادشاهان خود دارند که بالتمام بشهادت تاریخ عین حقیقت است. از آن جمله همین اواخر در روزنامه (۱) این قصه را خواندم که روزی ملکه هلند و یلهلمن ملکه فعلی آن مملکت در ضمن گردش در پایتخت خود دخترک ملوس را می بیند و از نظافت و ملاحظت او خوشش آمده مدتی با او صحبت مینماید و در موقع جدا شدن از او او را با کمال مهربانی میبوسد.

دخترک پس از چندی یک جفت دستکش پشمی برای ملکه میفرستد و شرح مختصری بخط بچگانه خود نوشته میگوید که این دستکش هارا بدست خود برای مادر هلندیها بافتم.

ملکه نیز در عوض یک جفت دستکش چرمی بچگانه برای او میفرستد و یکی از آن دو دستکش را با سکه‌های طلا و دیگری را با شیرینی پر میکند و کاغذی نبر بخط خود بان دخترک نوشته میگوید برای بنویس بنیمن از این دولنگه دستکش کدام یک را بیشتر پسندیدی.

فردای آنروز دخترک جواب مینویسد که ای خانم ملکه عزیز حقیقت این است که پدرم یک لنگه و برادرم لنگه دیگر دستکش را برداشتند و من نمیتوانم بگویم کدام یک را بیشتر پسندیدم.

ملکه از این جواب خیلی لذت برد و باز هدایای دیگری برای

(1) La Tribune de geneve.

سید محمدعلی جمالزاده

دخترک فرستاد و سپرد که بدست خودش برسانند و رسید گرفته بیاورند.
خوشوقت ملتی است که چنین پادشاهان و ملکه‌هایی داشته باشد.

۱۰۰ = مرک و قضا

از مرگ حذر کردن دوروز روانیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکنند سود
روزی که قضا نیست در آن مرگ روانیست.

۱۰۱ = بازیگ مسئله فکری آسان

سه نفر تاجر بطور «چکی» بیست و یک هزار کیسه خریدند
که هفتصد کیسه آن پراز گندم و هفتصد کیسه دیگر فقط نیم پراز
گندم و هفتصد عدد دیگر خالی بود در صدر قسمت برآمدند و مقصود
شان این بود طوری قسمت نمایند که مقدار گندم وعده کیسه‌ای که بهر
یک از آنها میرسد برابر باشد. حالا باید دید چگونه این کار را
انجام دادند.

* * *

جواب را در تحت نمره ۷۳۰ ملاحظه فرمائید.

۱۰۲ = چه حرف‌هایی که در باره ما نمی‌زنند!

از جمله اروپائیهای بسیار معدودی که مشهور است ایران و
ایرانیان را خوب شناخته‌اند یکی گوینو (۱) دیپلومات و حکیم مشهور
فرانسوی است که دو بار در ایران، مأموریت داشته و مرتبه اول سه سال
(از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ م) و مرتبه دوم بسمت وزیر مختاری دولت فرانسه
یک سال (از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۲) در ایران بوده و دارای تصانیف چندی
در باره مملکت ما باشد از قبیل کتاب سیاحت نامه موسوم به «سه سال
در ایران» و «تاریخ ایرانیان» و «قصه‌های آسیائی» که بیشتر قصه‌های

(1) Comle Y. A. de Gobineau.

صندوقچه اسرار

آن در باب ایران میباشد. تصویر این شخص رامیتوان در عمارت نظامی طهران در طالار بزرگ در بین نمایندگان دولتهای دیگر دید. گوینو کتابی هم دارد با اسم «مطالبی در باب تفاوت و اختلاف فیما بین نژادهای انسانی» که بعقیده جمعی از دانشمندان موجب تولید عقایدی گردید که بعدها در همین زمینه یعنی تفوق نژاد ژرمنی بر سایر نژادها در آن مملکت پیدا شد.

گوینو در کتاب نامبرده خود «سه سال در ایران» عقایدی در باب ایرانیان نوشته که راست یادروغ دانستن آن برای ما بیفایده نخواهد بود و بهمین ملاحظه زیلا ترجمه آنرا از نظر خوانندگان میکدرانیم.

از آن جمله مینویسد :

«ایران تمام آنچه را عریضها از فهم آن عاجزند میفهمند و هوش آنان هر چیزی را در مییابد. چیزی که هست فهم و شعورشان استوار نیست و قوه تعقلشان کم است ولی آن چیزی که ایرانیان بیشتر فاقد آن میباشند وجدان است.»

* * *

در جای دیگر مینویسد :

«زندگانی مردم این مملکت عبارت است سر تا پا از یک رشته توطئه و یک سلسله پشت هم اندازی. فکر و ذکر هر ایرانی فقط متوجه این است که کاری را که وظیفه اوست انجام دهد. ارباب مواجب گماشتگان خود را نمیدهد و نوکر هانیز تامیتوانند ارباب خود را سروکیسه میکنند. دولت یا اصلا حقوق بمستخدمین خود نمیدهد و یا وقتی هم میدهد کاغذ و سند میسپارد و مستخدمین هم تمام همشان دزدیدن دولت است و اختلاس. از بالا گرفته تا پایین در تمام مدارج و طبقات این ملت جز حقه بازی و کلاه برداری بی حد و حصر و بدبختانه علاج ناپذیر چیز دیگری دیده نمیشود و غریب آنکه این اوضاع دلپسند آنان است و تمام افراد ناس

سید محمد علی جمال زاده

هر کس بسهم خود از آن بهره مند و برخوردار است و این شیوه کار و زندگی رویهم رفته از زحمت آنان کاسته برای آسایش و بیکاری و بیعاری میدان فراخی بدست آنها میدهد و رفته رفته این سبک زندگی برای آنها حکم بازی و سرگرمی پرتفنن و تفریحی را پیدا میکند که احدی حاضر نیست باین آسانها دست از آن بردارد.»

* * *

و باز در جای دیگر چنین نوشته است:

«مجال است که انسان بایک نفر ایرانی یک ربع ساعت صحبت بدارد حالا آن ایرانی هر که میخواهد باشد و آن صحبت در هر موضوع و مقوله ای که باشد بدون آنکه اصطلاحاتی از این قبیل بگوشش نرسد: ماشاء الله - ان شاء الله - استغفر الله - سبحان الله و عبارات دیگری از همین نوع و اگر عده مستمعین بیشتر از یک نفر باشد شخص متکلم در موقع ادای این جملات که همه دال بر تدین و خدا پرستی و پرهیز کاری اوست این عبارتها را با آب و تاب تمام و قرائت مالا کلام بشیوه مؤمنین و ابرار و اختیار از بیخ گلو و بن دماغ تلفظ مینماید ولی در همین حال حقیقتی است غیر قابل انکار و تردید که از بین بیست نفر ایرانی که همه بهمین شیوه ورع فروشی نموده تقدس بخرج میدهند یک نفرشان صادق نیست و واقعاً جای تعجب است که چگونه تمام افراد ملتی بدین درجه گرفتار بلای عام دورویی و تزویر شده اند در صورتیکه احدی فریب آنرا نمیخورد ولو در ظاهر همه بیکدیگر نان قرض داده بله بله بهم تحویل بدهند.»

۱۰۳ = تاریخ فلسفه در چند کلمه

آنا تول فرانس نویسنده و حکیم فرانسوی مشهور در باب سیر حکمت و تاریخ فلسفه چنین نوشته است:

صندوقچه اسرار

« میخواهید تاریخ فلسفه را در چند کلمه برایتان شرح بدهم: دیوانه‌ای را بنظر بیاورید که دوسه هزار سال است در بالای دهنه چاه تاریکی ایستاده و نگاهش رابته آن دوخته و در بن تیره و تار آن چیزی را می بیند که می جنبد و اشکال تازه‌ای بخود میگیرد در صورتیکه سایه خود اوست که در آب چاه افتاده است و لاغیر.»

* * *

عمر خیام خودمان هم در اینخصوص فرموده و حقا که از آناتول فرانس بهتر هم گفته است:

این چرخ فلک که مادر او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندرا او گرانیم

* * *

در نمره ۲۲ همین کتاب «هزار پیشه» عقیده افلاطون حکیم رانین در باب دنیا و فهم انسانی آوردیم و با مقایسه آن با این رباعی حکیم نیشاپور میتوان احتمال داد که عمر خیام از عقاید افلاطون باخبر بود و این دو بیت را بهمان مضامین سخنان او سروده است.

۱۰۴ = قلندر گستاخ و شیخ سعدی

دیشب خواب دیدم که در کنار شهر جنت طراز شیراز در پای کوه موسوم ببابا کوهی در حضور شیخ سعدی نشسته و گوش دل بسنخنان حکیمانهای دوخته بودم که در آن حال در نتیجه رفت و آمد بز و گوسفندی که در سینه کوه بچرا مشغول بودند چند قطعه از سنگ و کلوخ بطرف ماسرازیر شده شیخ چنان از جا جسته خود را بکنار کشید که گوئی بال و پر در آورده بود. در همان حین درویش سروپا برهنه‌ای از آنجا میگذشت چون دید لبخندی زد خطاب بشیخ گفت مگر نه تو آنی

سید محمد علی جمالزاده

که در کتاب «گلستان» نوشته‌ای که :

«اگر زکوه فروغلطد آسیاسنگی

نه عارف است که از راه سنگ برخیزد»

۱۰۵ = زن جوان و شوهر پیر

براستی که سعدی خدای فصاحت و بلاغت است. ملاحظه بفرمائید
در این قطعه کوتاه چطور یکی از مشکلترین معانی را با نهایت لطف
و ملاحظت بیان نموده و کار ممتنع را با چه سهولتی انجام داده است:

«قطعه»

شنیده‌ام که در این روزها کهن پیری
خیال بست به پیرانه سر که گیرد جفت
بخواست دختر کی خوب روی گوهر نام
چو درج گوهرش از چشم مردمان بنهفت
چنانکه رسم عروسی بود مهیا کرد
ولی بحمله اول عصای پیر بخت
کمان کشید و نزد برفد که نتوان دوخت
مگر بسوزن فولاد جامه هنگفت
بدوستان گله آغاز کرد و حجت ساخت
که خانمان من این شوخ دیده پاک برفت
میان شوهر و زن جنگ و فتنه گشت چنان
که سر بشخنه و قاضی کشید و سعدی گفت
پس از خلافت و شنعت گناه دختر چیست
ترا که دست بلرزد گهر چه دانی سفت

کنیزك رومی و تاج و تخت اسیران

یکی از وقایع شگفت تاریخ ایران قصه «رولی» است که يك
کنیزك رومی در حدود دوهزار و پنجاه سال پیش در مملکت ما بازی
کرده است و شرح آن از قرار ذیل میباشد :

صندوقچه اسرار

قیصر مشهور روم موسوم په او گوست بیکی از پادشاهان اشکانی موسوم به فرهاد چهارم (Phraates) کنیزك زیبا و جوانی از اهالی ایتالی موسوم به موزا هدیه فرستاد . این دختر در ترویج تمدن کشور خود در ایران خدمات عمده نمود چنانکه فرهاد چهارم هر چهار پسر خود را برای تحصیل و کسب تربیت بدربار روم فرستاد و شاه - زادگان ایرانی در دارالسلطنه روم باشکوه و تجمل تمام سالهای دراز بسر بردند . موزا که میخواست پس از فرهاد چهارم پسر خودش بتاج و تخت ایران برسد عاقبت شوهر خود فرهاد چهارم را مسموم نمود و دو سال تمام با پسر خود موسوم به فرهاد پنجم در مملکت ما بسطنت پرداخت و حتی در روی مسکوکات تصویر خود را در پهلوی تصویر پادشاه نقر نمود و بعضی از این مسکوکات هنوز هم در دست است و تنها مسکوکات ایرانی است که از آن زمان مانده و صورت یک نفر زن در آن دیده میشود .

در دربار ایران تیاتر یونانی در میآوردند و با سر بریده سردار رومی بازی میکنند

در تواریخ مسطور است که در زمان سلطنت اورود اول از پادشاهان اشکانی که در قرن اول قبل از میلاد مسیح سلطنت نموده کراسوس نام از رجال معتبر روم که بثروت و دارائی در مغرب و مشرق دارای شهرت تام و تمامی بود (۱) و در آن موقع حکومت شامات داشت بالشکری بخاک ایران تاخت و در محل هران از قشون ایران شکست سختی خورد (در سال ۵۳ قبل از میلاد) و در همان اوان ظاهراً در اثر توطئه فرمانده قشون ایران بقتل رسید سرش را بریدند و برای اورود بهدیه فرستادند و در موقعی که در دربار یکی از قطعات شاعر و تیاتر نویس مشهور یونانی اوری پیدرا بازی میکردند سر کراسوس را مانند گوی بجلوی پادشاه اشکانی انداختند . معروف است که

(۱) کراسوس یک نفر از سه نفری بود که با سر تری یوم ویرا (سلطنت سه نفری) در روم هم سلطنت نموده بود .

سید محمدعلی جمالزاده

اورود حکم نمود تا مقداری طلا آب نموده بر دهان او ریختند. در حالیکه خود پادشاه خطاب با او چنین گفت « حالا آنقدر طلا بخور تا سیرشوی، توئی که در حیات خود از جمع آوردن زروسیم هرگز سیر نمیشدی.»

و نیز در همان موقع ده هزار تن از اسیران رومی را بمر و فرستادند و خدا میداند آیا امروز از آنها اخلاقی که بلاشک باقی مانده میتواند تصور نمایند که آباء واجداد آنها متجاوز از ده هزار سال بیشتر رومی بوده از آنطرف دنیا آمده بودند. راستی که روزگار عجایب و غرایب بسیار دارد.

۱۰۸ = جواب مسئله فکری شماره ۱۰۱

بنا بود ۲۱ هزار کیسه را که ۷۰۰۰ کیسه آن پر از گندم و ۷۰۰۰ کیسه دیگر نیمه پر و ۷۰۰۰ دیگر خالی است میان سه نفر بطوری قسمت کنیم که عده کیسه و مقدار گندمی که بهر یک از آن سه نفر میرسد مساوی باشد.

جواب

باولی میدهیم ۳۵۰۰ کیسه پر و ۳۵۰۰ کیسه خالی
بدومی هم میدهیم باز ۳۵۰۰ کیسه پر و ۳۵۰۰ کیسه خالی
بسومی میدهیم ۷۰۰۰ کیسه نیم پر

۱۰۹ = هزار رنگ بر آرد زمانه ...

امروز که روز دوم فروردین ۱۳۲۳ است در یکی از روزنامه‌های سویس شرحی می‌خواندم مبنی بر اینکه در حدود ده سال پیش که در همه جا صحبت از صلح دائمی بمیان بود و در جامعه ملل برای استقرار صلح و خلع اسلحه ممالک کنفرانس بزرگی برپا بود دولت سویس برسم یادگار آن کنفرانس تاریخی تمبر پستی بطبع رسانید که کبوتر صلح را روی آن نقش کرده بودند که بروی شمشیر درهم شکسته‌ای نشسته بود و از غرایب آنکه اینک گاهی دیده میشود که همان تمبر

صند و قچه اسرار

را روی یا کتھا میچسبانند و پهلوئی آن از طرف ادارهٔ پستخانه این عبارت را با منگنه میزنند: «برای قشون و سلاح با استقرارهای جنگی دولت سویس کمک نمائید.»

۱۱۰ = بوسعید میخواهد خدا را بشناسد!

شیخ مهنه (۱) بود در قبضی عظیم (۲)
شد بصحرا دیده پر خون دل دو نیم
دید پیری روستائی او ز دور
گاو میراند و از و میتافت نور
شیخ سوی او شد و کردش سلام
شرح دادش حال قبض خود تمام
پیر چون بشنید گفت ای بوسعید
از فرود فرش تا عرش مجید
گر کنند این جمله پر از زن تمام
نی بیک کرت بصد کرت (۳)
ور بود مرغی که چینه آشکار
دانه ای ارزن پس از سالی هزار
گوز بعد آنکه چندینی زمان
مرغ صد باره بپردازد جهان
از درش بوئی نیابد جان هنوز (۴)
بو سعید از دور باشد آن هنوز
(از منطق الطیر شیخ عطار)

(۱) مقصود ابوسعید ابوالخیر است.

(۲) یعنی سخت ملول و مکدر و گرفته بود.

(۳) یعنی نه فقط یک مرتبه بلکه صد مرتبه.

(۴) یعنی بازجان انسانی بوئی از احدیت نیابد.

۱۱۱ = قربان دل پراز آرزویت بروم!

این دو خانم که ماشاءاله از حیث کلفتی از فیل کوچکی چیزی کم ندارند در جلوی مغازه لباس فروشی بحسرت بلباس پشت بساط نگاه میکنند و اولی بدومی میگوید خواهر جان راستی جای تأسف است که وقتی این جور لباسها ببدنمان میرفت پولش را نداشتیم و حالا که پولش را داریم دیگر ببدنمان نمیرود.

۱۱۲ = هر حرفی را پیشینیان زده اند

این سخنان بلند پایه شیخ سعدی مشهور است که:
بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیگ گوهرند
چو عضوی بدم آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
ولی قرنهای پیش از سعدی حضرت رسول فرموده:
الناس كالجسد الواحد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد
بالحمى والسهر» (۱)
و حدیث دیگری نیز در همین باب آمده که «الناس امة واحدة»

ولی باز شش هفت قرن قبل از حضرت رسول اکرم یکی از مقدسین بزرگ عالم مسیحیت بولس (۲) مقدس چنین فرموده است:
«هر چند ما متعددی ولی در واقع یک جسمیم و اعضای یکدیگر میباشیم».

۱۱۳ = نمونه سفسطه

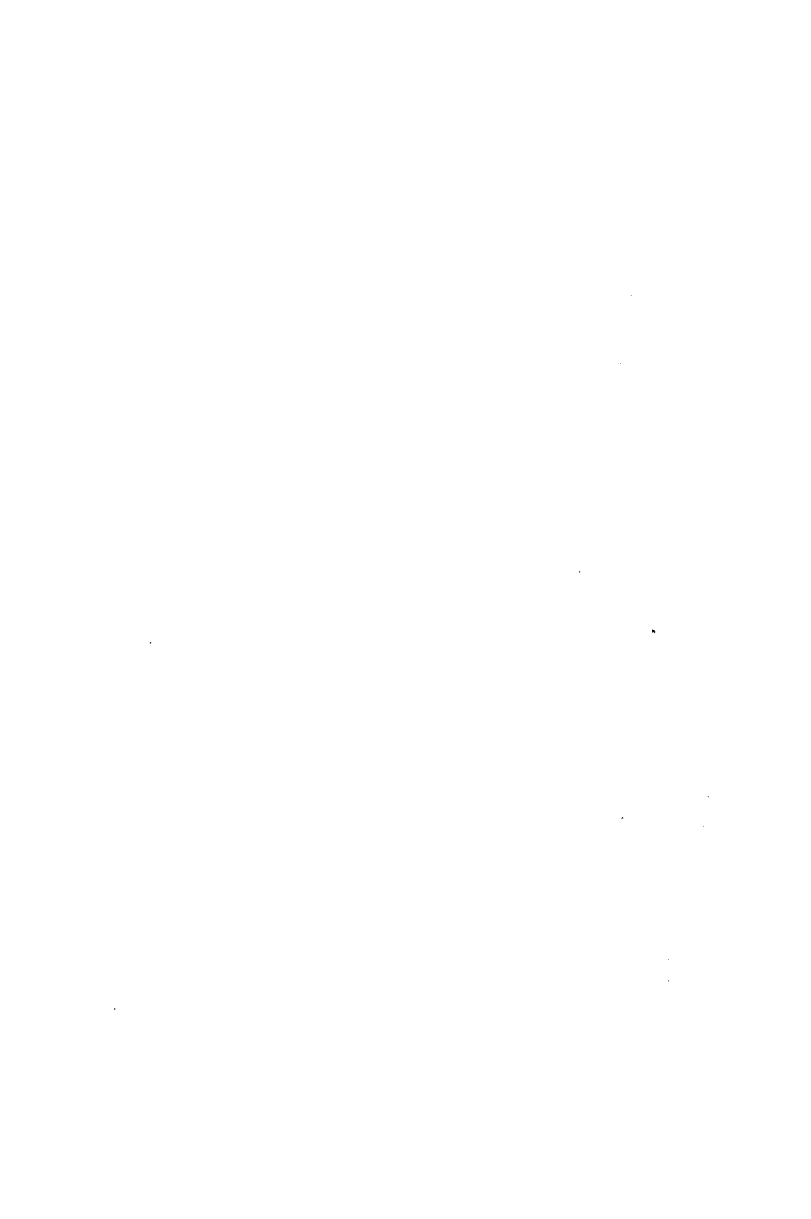
وقتی کسی بزور ادله و براهین بی اساس میخواهد حرف خود را بکرسی بنشانند و مثلاً ثابت بدارد که تمدن اسباب بدبختی نوع بشر

(۱) این حدیث را بدین شکل نیز دیده شده «تری المؤمنین فی تراحمهم وتوادهم كمثل الجسد... الخ»

(2) Saint Paul.



« قربان دلپر از آرزویت بروم »



صند و قیجه اسرار

شده و یا آنکه ایرانیها از فرنگیها خوشبخت ترند و یا آنکه مسافرت با پالکی و کجاوه از مسافرت با اتومبیل راحت تر است می گویند یارو سفسطه مییافت .

این کلمه اصلاً یونانی است و در آن مملکت در عهد قدیم چند تن از حکمای معروف اهل این طریقت بوده اند و کسی که از حکمای یونان بیشتر از همه بر ضد سفسطه جنگید همانا سقراط بود .

زنون (۱) از حکمای نامی یونان که تقریباً پانصد سال قبل از میلاد مسیح بدنیا آمده در این زمینه مسائلی طرح ساخته که دوتای از آنها خیلی شهرت دارد:

اول: میگوید اگر تیری را بطرف هدفی بیندازیم هرگز بان نخواهد رسید برای اینکه فرض کنیم فاصله بین ما و هدف ۱۰۰۰ قدم باشد در این صورت آن تیر باید اول نصف اول این فاصله را طی نماید و همینکه بوسط راه رسید آن وقت باز باید نصف باقی راه را طی نماید و هکذا باز باید نصف باقیمانده راه را طی نماید و هکذا الی یوم القیمة و لهذا هیچوقت به هدف نخواهد رسید .

دوم: میگوید فرض کنیم آدمی در هر ساعت دو فرسنگ بتواند بدود و سنک پستی سه فرسنگ از او جلو باشد و در هر ساعت بیشتر از یک صد ذرع جلو برود . آن آدم هر قدر بزود بان سنک پشت نخواهد رسید بعلت آنکه وقتی پس از یک ساعت و نیم سه فرسنگ را طی نماید آن سنک پشت باز یکصد و پنجاه ذرع جلو تر رفته است و وقتی آن دونده باز این فاصله را طی نماید باز سنک پشت دور تر شده و هکذا الی یوم القیامة .

شنیدم یکی از هموطنان در فرنگستان در مجلسی که صحبت از تلفاتی بود که هر سال در نتیجه افتادن زیر اتومبیل بمیان میآید با کمال تمبختن میگفته در مملکت ما از اینگونه تلفات هیچ نداریم ولی البته بروی بزرگواری خود نمیآورد که علت اصلی نداشتن

(1) Zenon.

۱۱۴ = دشمنی بازن

شعرای ما با آنکه سرتاپای دیوانهای آنها همه در مدح و ثنای روی دلبر و موی یار و قدموزون شاهد است و مدام قسم و آیه میخورند که حاضرند دل و دین را فدای یک تار موی معشوق بنمایند معجزه‌ها گاهی نیز حرفهای خیلی سختی درباره زنان میزنند و حتی یکی از بزرگترین شعرای ماکاررا بجائی رسانیده که بزنهاى خوب هم ابقاء نکرده و گفته است :

« چه خوش گفت شاه جهان کیقباد

که نفرین بد بر زن نیک باد »

زنها حق دارند روز قیامت گریبان کیقباد را سرپل صراط بگیرند و از او بازخواست نمایند که چرا اینقدر بی لطفی کرده است

۱۱۵ = آیا معجز است یا اتفاق

اخیراً عکس مقابل را در یکی از روزنامه های مصور هفتگی سویس دیدم .

و این شرح را در زیر آن نوشته بودند .

یکی از هوا نوردان جنگی انگلیس این «انجیل» را در جیب بغلی جلیقه خود داشته و در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۴ در موقع جنگ هوائی گلوله بآن خورده و همین کتاب انجیل مانع شده که گلوله بقلب او سرایت نماید و عجب تر آنکه روی جلد کتاب بزبان انگلیسی این عبارت دیده میشود .

خدا با تو باشد .

حالا باید دید این معجز است یا اتفاق . اگر اتفاق هم باشد باز جای تعجب است . ممکن است اصلاً بگوئید که از کجا این مسئله راست باشد . من هم بشما حق میدهم چونکه از جنس دوپای روزنامه نگار هر چه بگویند بر میآید .

۱۱۶ = موافق و مخالف

از عجایب یکی این است که اشخاص بزرگ و حکماء و دانشمندان عموماً در مورد هیچ مسئله‌ای با هم موافق نیستند و اگر احیاناً يك مادر مرده‌ای بخواهد بفرمایش و نصایح آنها عمل نماید کارش خیلی مشکل میشود. «مثلاً در مورد زناشوئی» ملاحظه بفرمائید چه حرفهای متناقض و متضادی زده‌اند و البته اگر در کتابها باز هم جستجو نمائیم کلمات و سخنان ضد و نقیض بسیاری دیگر هم در همین باب پیدا خواهیم کرد، لهذا گمان میکنم انسان بهتر است زیاد گوش بحرف دیگران ندهد و در همه جا کلام خود را قاضی نموده به فتوای عقل و تجربه خود کار کند گرچه عقل و تجربه انسانی هم چراغ موشی اسقاطی بیش نیست.

« زناشوئی »

موافق :

درانگه که لوح آفرید و قلم	بزد بر همه بودنیها قلم
جهان را افزایش ز جفت آفرید	که افزونی از يك نیاید پدید
اگر نیستی جفت اندر جهان	بماندی توانائی اندر نهان
	فردوسی
بگیتی خداوند از آن شد پدید	که هر چیز را پاك جفت آفرید
یگانه گهر گرچه والا بود	نکو تر چو جفتیش همتا بود
	اسدی
زن پرهیز کار زاینده	مرد را دولتی است پاینده
	مکتبی
زن پرهیز کار طاعت دوست	با تو چون مغز باشد اندر پوست
	اوحدی

مخالف :

چو عیسی گر توانی خفت بی جفت
 مده نقد تجرد را ز کف مفت

سید محمد علی جمال زاده

بگلخن پشت بر خاکستر گرم
به از پهلوی زن در بستر نرم
جامی

برای يك دمه شهوت که خاک بر سر آن
زبون زن شدن آئین شیر مردان نیست
ملاحسین کاشفی

مرد آزاده نباید که کند میل دوچیز
تا همه عمر وجودش سلامت باشد
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
ابن یمن

زنان چون ناقصان عقل و دینند
چرا مردم ره ایشان گزینند
ناصر خسرو

۱۱۷ = قدیمی ترین قالی قیمتی کار ایران

(بهار کسری) (۱)

مورخین مینویسند وقتیکه در سال ۱۶ هجری مطابق ۶۳۷ میلادی شهر مداین که مقر سلطنت ساسانیان بود بدست اعراب افتاد و آنها قصر معروف بقصر سفید را تصرف کردند در میان خزاین بی شمار که در آنجا بدست آوردند یک فرش بسیار نفیسی بود که شصت گز مربع عرض و طول داشت. این فرش را اصلا برای خسرو پرویز بافته بودند و تا آنوقت مانده بود.

وقتیکه در زمستان بیابغاها رفتن غیر ممکن میشد جشنهای پادشاهی را روی آن فرش ترتیب میدادند چونکه نقشه آن يك باغرا نشان میداد در فصل بهار. ایرانیان آنرا «بهار کسری» (۲) مینامیدند

(۱) بمقل از مجله «ایران شهر» سال اول شماره ۱۰ غره شعبان

۱۳۴۱ ه. ق.

(۲) ممکن است که خوان پرویز هم همین فرش بهار کسری باشد

صندوقچه اسرار

ومورخین عرب بمناسبت اینکه آنرا در فصل زمستان بکار میبردند نام بساط الشتاء داده‌اند.

زمین این فرش باغیران نشان میداد که باحوضها وجویها ودرختها وگللهای زیبای بهاری آراسته شده بود. درحاشیهها وکنارهای آن نقش گللهای رنگارنگ وداکش رادرشکل سنگهای پرقیمت نشان داده بودند. درزمین فرش رنگ خاک را بارنگ طلای زرد تقلید ولبهای حوضها را باخطهای مخصوص معین نموده توی آنها را هم باسنگهائی که بسفیدی بلور بود پر کرده بودند که بجای آب دیده میشد ته جویها را نیز باسنگریزه هائی که در بزرگی مروارید بودند نشان داده بودند. تنهها وساقهای درختها را از طلاونقره وبرگها را نیز از ابریشم ومیوههاوغنچهها راهم ازسنگهای رنگارنگ ساخته بودند. قیمت این فرش رامورخین عرب سه ملیون وششصد هزار درهم نوشته‌اند که بیش از سه ملیون فرانک میشود. (۱) راجع به «بهار کسری» وصورت پاره کردن آن صاحب روضه الصفا چنین مینویسد:

«در فتوح سیف مذکور است که از جمله غنایم مداین بساطی زربفت در خزینه کسری یافتند که شصت گز در شصت گز بزرگ بود واستادان ماهر به یواقیت وجواهر آنرا مرصع ساخته بودند و بحد اقل طبايع اشجار وریاحین بر آن پرداخته. چون در ایام زمستان هوس شراب ونشاط و ذوق و انبساط برخاطر کسری اسیتلا یافتی بر آن بساط نشستى و در نظر بیننده چنان نمودی که آن فرش با گللهای بیخار آراسته است و باصناف ازهار پیراسته. سعد بی آنکه دست تصرفی بدان بساط دراز کند آنرا بمدینه فرستاد. عمر فرمود تا آن بساط را قطعه قطعه کرده بسویت برمهاجر وانصار قسمت نمایند. از آن جمله بانداره کف دستى بدست امیر المؤمنین علی علیه السلام افتاد وآنرا به بیست هزار درهم یادینار بفروخت.»

تاکنون از روی این توصیفات دوسه فرش بتقلید فرش بهار

(۱) رجوع شود بکتابهای ابن اثیر و دمشقی^{۱۱} و ابوالفداو

ابن الوردی.

سید محمد علی جمال زاده

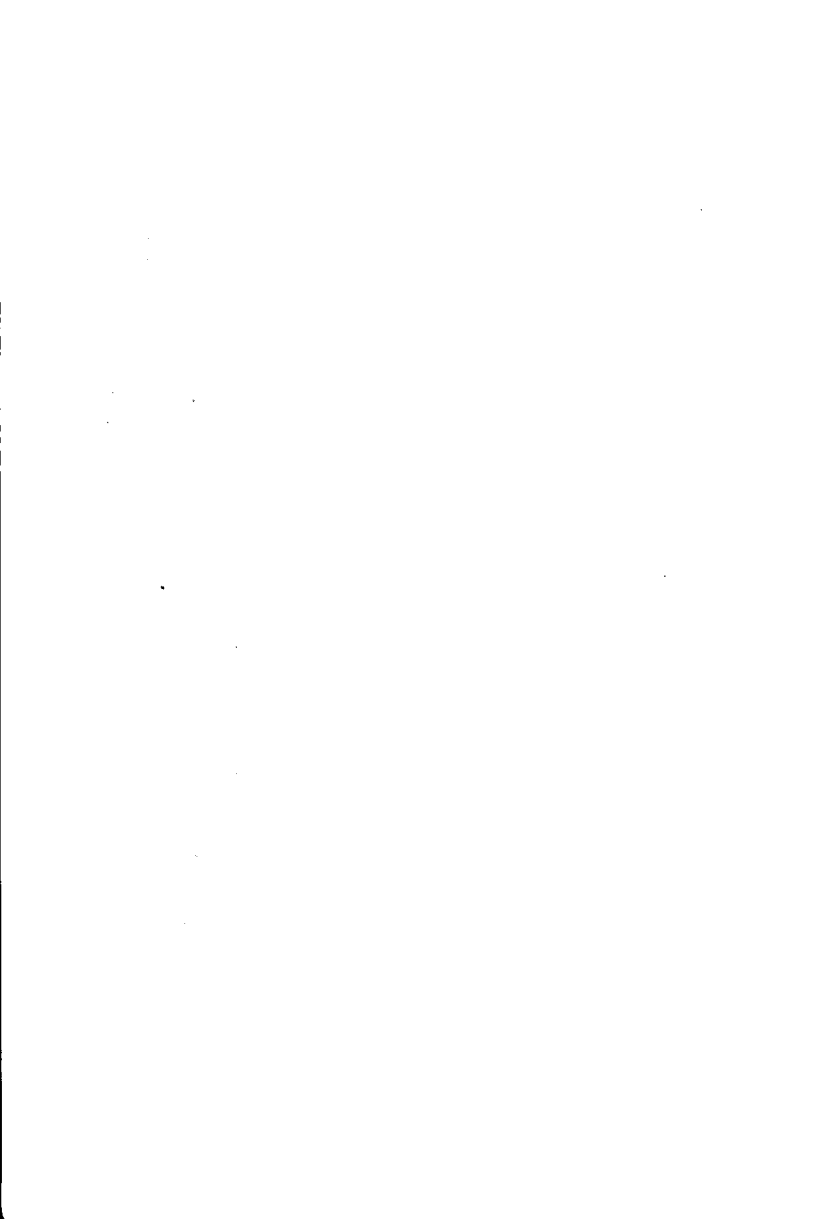
کسری از ابریشم در ایران ساخته‌اند و یکی از آنها که در این اواخر ساخته شده حالا در تصرف یکی از تجار وینه یولیوس اورندی نام می‌باشد.

* * *

۱۱۸ = مرغ عسل

اسم استانی سیاح انگلیسی معروف را اابد شنیده اید و محتاج بمعرفی نیست. استانی همان کسی است که شصت هفتاد سال پیش اول يك بار برای پیدا کردن سیاح معروف انگلیسی لیونینگستون نام با فریقای مرکزی رفت و يك بار دیگر خودش برای کشفیات بمرکز افریقا و نواحی کنگو رفت و سیاحتنامه های او باغلب زبانها ترجمه شده است. وی در سیاحت نامه اول خود چنین مینگارد که در موقع سیاحت در افریقا با پرنده ای آشنا شده که موسوم است به «مرغ عسلی». این مرغ را بومیان خوب میشناسند و اغلب برهنمائی او بکنند و های مهم عسلی که در شکاف درختها در جنگلها میباشد دست مییابند. این مرغ که بازنبور عسل دشمنی دارد وقتی آدمیزاد می بیند باو نزدیک شده بنای جیر جیر و آواز را میگذارد و کم کم شخص را بدنبال خود بطرف جائی میبرد که در آنجا کندوی عسلی سراغ کرده است و وقتی ملتفت میشود که اشخاصی که بدنبال او افتاده اند کندورا دیده اند بنای بال و پرزدن و شادمانی رامیگذارد و همانجا بالای شاخه ای نشسته آنقدر داد و فریاد میکند تا بومیان در نزدیک جائی که کندوی عسل در آنجا قرار دارد بوسیله افر و ختن آتش زنبور ها را سوزانده عسل را میربایند. آنوقت است که شادی و خرمی این مرغ باعلی درجه میرسد مخصوصاً که بومیان همیشه سهم او را نیز از عسل میدهند. (1)

(1) H. Stanley: Comment j. ai retrouvé Livingstone. Paris, 1877 (Hachette), P. 9293.





يك آدم كه موجب رستگاری ۴۰۰ میلیون گردید

۱۱۹ = بیچاره همایون فریدنی شاعر اصفهانی

اسم این شخص عبدالعال و از اولاد واحفاد شیخ جلیل‌القدر شیخ علی عبدالعال معاصر صفویه بوده ولی بقول (یا بزعم) صاحب «مجمع‌الفصحاء» جز باسم باشیخ مذکور تناسبی پیدانکرده و «مردی یاوه گوی ساده جوی و هزال بوده و این ابیات از اوست:

ماه صیام است و گاه ترک مدام است

ترک مدام از برای ماه صیام است

ساقی دوران شکسته ساغر مینا

برافق اینک نگون شکسته جام است

رهی اصفهانی از شعرای آن بلد در حق همایون چنین گفته

است :

راستی گرچه در عراق و حجاز

چون همایون کسی نهموزون است

لیک نو شاعران اصفاهان

نغمه تیزشان همایون است

عاقبت الامر همایون بیچاره را باغواهی اکابر عهد که ایشان

را اهاجی رکیکه قبیحه گفته بود شب در جامه خواب بکشتند.

* * *

واقعا که در ایران مازبان سرخ از همه جای دنیا بیشتر سبز

برباد داده است.

۱۲۰ = یکنفر آدم که موجب دستگیری ۴۰۰ میلیون

همنوعان خود گردید

شخصی که تصویر او را در مقابل می بینیدسون یاتسن چینی است

که اسباب نجات مملکت چند هزار ساله چین و ۴۰۰ میلیون هموطنان خود گردید.

روز ۱۲ اکتبر ۱۹۱۱ میلادی روزی است که تخت و تاج استبداد

سید محمد علی جمال زاده

چندین هزار ساله چین سرنگون گردید و این مملکت جمهوری شد و از همان روز میتوان گفت که مردم چین بیدار شده در راه رستگاری و اصلاح و ترقی افتادند .

این انقلاب عظیم بدست یکنفر بعمل آمد و آن یکنفر همین آدمی است که عکسش را ملاحظه میفرمائید و موسوم است به سون یاتسن .

سون یاتسن در یکی از ایالت‌های چین در ۱۲ نوامبر ۱۸۶۶ میلادی (در عهد سلطنت ناصرالدین شاه) بدنیا آمد. در آن دوره اوضاع دولت و ملت چین بی‌نهایت درهم و برهم بود و مانند اواخر دوره قاجاریه در ابران فساد و دزدی و بی‌حسابی و قتل و غارت و استبداد بحدی بود که فهمیدن آن فقط برای مردمی چون ما ایرانیان که مانند آنرا دیده‌ایم امکان‌پذیر است و بس .

سون یاتسن از همان طفولیت ملتفت اوضاع مغشوش مملکت خود بود و از همان موقع از این حیث سخت در عذاب بود. بمحض این که در سن ۲۵ سالگی تحصیلات خود را در علم طب با تمام رسانید همدستان و همفکرانی برای خود پیدا کرده و مشغول تهیه زمینه برای انقلاب برآمد. در ابتدا مجاهداتش بی‌نتیجه ماند و چون دولت چنین اعلام نمود که هر کس او را بقتل برساند فلان مبلغ باو داده خواهد شد مجبور شد چندی در ممالک خارجه (امریکو انگلیس) زندگی نماید ولی در همه جا با تمام قوای خود مشغول تدارک کار انقلاب بود و رفته رفته چهره در خارجه و چهره در خود خاک چین طرفداران بسیاری پیدا نمود. در همان اوقات جاسوسان دولت چین او را در انگلستان دستگیر نموده و بداخل سفارت چین در لندن بزندان انداختند که پنهانی بچین بمرند و آنجا بقتل برسانند ولی دولت انگلیس خبردار شده اسباب رهائی او را هر طور بود فراهم ساخت .

آنگاه سون یاتسن برای تحقیقاتی در باب اوضاع اقتصادی و مخصوصا اجتماعی ممالک مختلفه اروپا بنای مسافرت رانده دوسالی مشغول این کار بود و برای پیشرفت مقصودی که داشت در نتیجه همین مطالعات نقشه‌های بسیار خوبی کشید و از این مهمتر باسم « اصول وجدان

صند و قچه اسرار

ملی و قدرت ملت» کتابی تألیف نمود که از آن تاریخ ببعده حکم کتاب آسمانی ترقی خواهان و وطن پرستان چین را حاصل نمود شالوده انقلاب چین گردید. سون یاتسن در این کتاب ثابت میدارد که پیش از همه چیز باید مردم چین را بیدار نمود و وجدان آنها را بکار انداخت که ملتفت و متوجه حقوق خود گردیده در صدد کسب و حصانت آن بر آیند.

وقتی این کتاب در چین منتشر گردید و طرفداران سون یاتسن در میان جوانان چین زیاد شدند، وی در سنه ۱۹۰۵ میلادی ایجاد فرقه انقلابی در چین را نمود با اسم «اتحاد انقلابیون چینی» و برنامه و پروگرام انقلاب را بر طبق همان کتاب خود یعنی «اصول وجدان ملی و قدرت ملت» تنظیم ساخت.

کم کم عده طرفدارانش به سی چهل هزار رسید و از خاک هید و چین که در آنجا رحل اقامت افکنده بود مدام بوسایل مختلفه با طرف داران خود در چین مکاتبه و مراسله داشت و تعلیمات لازم بآنها میفرستاد و آنها نیز در موقع در صدد انقلاب بر میآمدند ولی عموماً تیرشان به هدف نمیامد ولی عاقبت تشکیلات خود را مرتب ساخته رسماً بدولت مرکزی چین اعلان جنگ نمودند و در این جنگ فایق گردیده در روز ۱۲ اکتبر ۱۹۱۱ تخت و تاج چند هزار ساله چین سرنگون گردید و حکومت جمهوری اعلام شد و سون یاتسن پس از سالها در بدری جلال شکوه هر چه تمامتر وارد چین گردید. در اواخر همان سال تمام ایالتهای چین نمایندگان به نامکن فرستاد سون یاتسن را بریاست جمهور چین انتخاب نمودند و در فوریه ۱۹۱۲ امپراطور چین موسوم به سوئن توتنگ بالاخره فهمید که لجاجت و استقامت او بیهوده است و رسماً از سلطنت چین استعفا داد.

سون یاتسن چندین سال بجنگ و جدال با مخالفین و سرکشان داخلی پرداخت تا عاقبت رفته رفته شالوده کار خود را محکم ساخته در ۱۹۲۴ ایجاد فرقه بزرگ موسوم به «کومین تانگ» را نمود یعنی «فرقه ملت» و برنامه تازه ای برای ترقی و اصلاح چین تنظیم نمود موسوم به «نقشه ساختمان جدید ملی» و در همانوقت نایب خود شانکای

سید محمد علی جمال زاده

چک را که امروز شخص اول چین است مامور ساخت که مدرسه بزرگ نظامی چین را تاسیس نماید .

آنگاه برای تقویت مزاج خود که سالها بدان نپرداخته بود به پکن رفت ولی بیش از آن خسته و علیل شده بود که اطبا بتوانند از عهده معالجه بر آیند و در ۱۲ مارس ۱۹۲۵ بر حمت الهی پیوست .

* * *

سون یاتسن که امروز در نظر بسیاری از هموطنانش مقام خدائی پیدا کرده است چهار صفت داشت که هر کس آن چهار صفت را داشته باشد در خدمت بوطن و قوم خود کامیاب خواهد شد اول وطن دوستی دوم درستی سوم فهم چهارم شجاعت .

۱۲۱ = کتابهای لنین

چنانکه میدانید لنین مؤسس انقلاب روسیه در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۴ وفات یافت. برنده ترین اسلحه لنین همانا کتابهای او بود و از قراخبری که اخیراً در ۲۷ ژانویه ۱۹۴۴ از پایتخت سوئد رسیده در ظرف بیست و پنج سال اخیر کتابهای لنین در ۱۴۱ میلیون نسخه بچاپ رسیده و انتشار یافته و به هفتاد و پنج زبان ترجمه شده است.

۱۲۲ = توصیف پیرزن از اثر طبع قاآنی

قاآنی در یکی از قصاید خود بس از ستایش محبوب در وصف پیرزنی که به همراه او بود چنین آورده و الحق کرامت کرده است.

درفقای او عجوزی دیو خوی وزشت روی

کز بنی الجان مانده در دوران آدم یادگار

بینیش چون خرزه خر خاصه هنگام نموظ

چانه اش چون خایه... خاصه هنگام فشار

موی او باریک و چرکین همچو تار عنکبوت

روی او تاریک و پر چین همچو چرم سوسمار

صندوقچه اسرار

چانه و بینیش گوئی فربهی دزدیده اند
ازدگر اعضا که آنان فربهند اینان نزار
بسکه در رخسار زشتش چین بود بالای چین
زو نظر بیرون نیارد رفت تا روز شمار
بسکه پیش آورده سر گوئی که نجوی میکند
بینی او با زرخندان چانه او باز هار

۱۲۳ = سر خلقت

پادشاهی جارچی باطراف مملکت فرستاد که هر کس مرا از
سر خلقت آگاه سازد نصف مملکت خود را باو میدهم درویش زولیده ای
آمده ادعا نمود که سر خلقت را میداند و حاضر است که در پنهانی
بپادشاه عرضه دارد. پس از آنکه در خلوت سر خلقت را بپادشاه گفت
و حق خود را گرفته ناپدید شد دوباره پادشاه جارچی باطراف مملکت
فرستاد که هر کس داروئی بمن بدهد که آنچه را درباره سر خلقت فرا
گرفته ام فراموش نمایم نیمه دیگر خاک خود را باو خواهم داد.

۱۲۴ = آب آشامیدنی یکی از خیابانهای معروف

پایتخت مملکت شاهنشاهی ایران

بنقل از روزنامه «اطلاعات» منطبعه طهران شماره ۲۶ مرداد

۱۳۱۴ ه.ش. :

صندوق پست اطلاعات

آب مشروب خیابان ناصریه

شرحی بامضای «علی یزدانی» ساکن خیابان ناصریه واصل

و مینویسد :

«خیابان ناصریه مخصوصاً قسمت شرقی و کوچه های منشعبه
از آن یکی از قسمت های پر جمعیت شهر و مخصوصاً توده کاسب کار
و کارگر این شهر بوده و بیشتر خانه های آن پراز سکنه است و
اتفاقاً طوری است که این طبقه از همه بیشتر در معرض ابتلای باامراض

سید محمد علی جمال زاده

است و از همه نیز کمتر وسیله مراجعه بطیب و دسترسی بمعالجه دارد درپانزده یا شانزده سال قبل - اگر در تاریخ اشتباه نکرده باشم - موقعی که چند نفر متخصص امریکائی بلدیة را اداره میکرد در طرفین میدان سپه فعلی مجاری بزرگی بعنوان «اگو» احداث شده که قسمت عمده فاضل آب و آب باران خیابانهای شمالی که مسلط بر میدان سپه است بتدریج وارد این «اگوها» میشود. نشر آب این «اگوها» یکی در خیابان ناصریه است که فاضل آب آن همیشه در جوی های طرفین خیابان جاری است از بعد از ساختمان این مجاری «اگو» آب مشروب خیابان مزبور چه از خیابان چراغ برق یا از خیابان پستخانه جاری چه از کوچه محله عربها پس از آمیخته گی با فاضل آب اگوها وارد جوی خیابان شده و اهالی هم به آب انبار های خانهای خود می برند.

و در موقع تجدید ساختمان خیابان ناصریه و اسفالت کاری هم اتفاقاً متوجه این نکته نگردیدند و خود سکنه هم اعتنائی باین موضوع نکرده اند و از همین آب برای نوشیدن استفاده میکنند و این مطلب هم منحصر بخیابان ناصریه است که جوپهای طرفین آن ملحق به اگو های زیر میدان سپه است، و هنگام ساختن خیابان ناصریه و اسفالت کاری آن حق این بود که مجرای فاضل آب اگوها را از مجرای آب مشروب تفکیک کرده یعنی دو جوی درست شده باشد که یکی از آن فقط اختصاص به آب مشروب داشته باشد و یکی هم وقتی که آب مشروب از خیابان پستخانه یا چراغ برق خارج میشود بجای آنکه وارد اگوهای زیر میدان سپه شود در مجرای مخصوص جاری شود.

۱۲۵ = آیا آفرینش عادل و بیطرف است!

بار خدایا اگر ز روی خدائی
طینت انسان همه جمیل سرشتی
طلعت رومی و چهره حبشی را
مایه خوبی چه بود و علت زشتی
چهره هندو و روی روم چرا شد
همچو دل دوزخی و جان بهشتی

صندوقچه اسرار

چیست خلاف اندر آفرینش عالم
چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی
گیرم دنیا ز بی محلی دنیا
بر گرهی خربط و خسیس بهشتی
نعمت منعم چراست دریا دریا
محنت مفلس چراست کشتی کشتی
ناصر خسرو قبادیانی
«۳۹۴ تا ۴۸۱»

۱۲۶ = ظرافت و بی ادبی

ظریفی می‌گفت مولوی روم با سادگان نیز نظری داشته و
با اصطلاح امروز مزاجش شیرخشتی بوده و بچه باز هم بوده است .
پرسیدند بچه دلیل چنین حرفی می‌زنی که بوی گستاخی میدهد. گفت
بدلیل آنکه خودش فرموده:

« از نیستان تانرا ببریده‌اند

از نفیرم مردوزن نالیده‌اند.»

* * *

بمصدق الهزل فی الکلام کالملاح فی الطعام بدین نوع سخنان
نباید خرده گرفت که مقصود از آن تفنن و تفریح خاطر است نه
فضولی و بی ادبی .

۱۲۷ = گفتگوی سقراط با مرد عامی

آورده‌اند که سقراط حکیم در راهی نشسته بود مردی را دید
که می‌گریزد و مرد دیگری ازرقفای او دوان دوان فریاد می‌زند که
جانی است بگیرید بگیرید . چون بسقراط رسید پرخاشجویان
پرسید جانی یعنی چه؟ گفت یعنی میکشد . سقراط گفت پس بگو
قصاب. گفت نه آدم میکشد. گفت پس مقصودت سر باز است . گفت
نه در موقع صلح میکشد. گفت پس بگو جلاد . گفت نه بی‌خبر وارد
خانه مردم شده بی‌گناهان را میکشد. سقراط گفت پس بگو طبیب.

سید محمد علی جمال زاده
آن مرد دشنام‌دهان راه‌خود را پیش گرفته رفت.

۱۲۸ = میزان هوش «شمپانزه»

(نوعی از میمون)

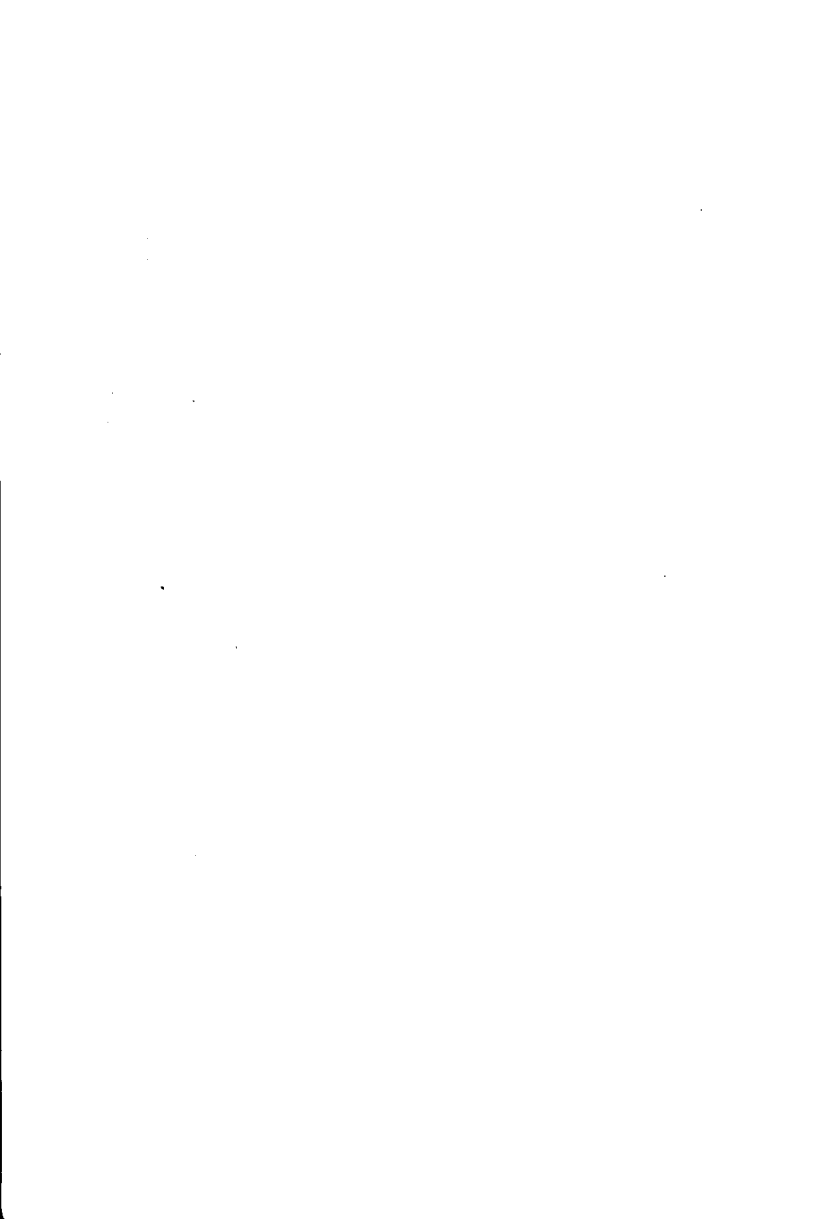
ربرت یرکین معلم علم‌معرفة النفس تطابقی در دانشگاه ییل امریکا در ضمن نطقی که بانمایش فیلم توأم بود شرح تجربه‌ای را که بایک عده میمونهای نوع «شمپانزه» از یک ناشی ساله انجام داده است چنین بیان کرد:

من و معاونیم به شمپانزه‌ها یاد داده بودیم که اگر بخواهند چیزی بخورند باید پول نقد داشته باشند. این پول عبارت بود از مهرهای مختلف‌اللون مخصوص بازی «پوکر». بشمپانزه‌ها بوسیله ماشینهای فروشنده خودکار آموخته بودیم که هر رنگ مهره ارزش مختلفی مخصوص بخود دارد. مهرها را در مقابل کار از قبیل حمل وزنه‌ها و یا کشیدن طناب وغیره بعنوان مزد بایشان میدادیم. و از طرف دیگر هر وقت شمپانزه‌ها مایل بودند از قفس خود بیرون آمده آزادانه گردش کنند یا میخواستند تنقلاتی از قبیل انگور و پرتقال و شربت بخورند میبایستی ازین «پول» قیمت آنرا بپردازند.

شمپانزه‌ها برای تحصیل «پول» حاضر هستند که سخت کار کنند و بزودی یاد میگیرند که برای خرید یک پرتقال از ماشین یک مهره سفید لازم است و انگور دو مهره سفید قیمت دارد و برای خریدن مشروبات مهره سبز لازم است. مهره آبی برای باز کردن قفل قفس و آزاد کردن شمپانزه بکار میرود و بشمپانزه‌ها وقتیکه بحد کافی غذا خورده باشند بدون استثنا از مهره آبی رنگ برای گردش استفاده میکنند.

معلوم شده است که اگر بمیمونها فرصت داده شود تمام پولهای خود را فوراً خرج میکنند. اما اگر ماشینهای فروش بسته شده باشد بوزینه‌ها ثروت خود را با دقت محافظت خواهند نمود.

گویا در طی همین کتاب «هزار پیشه» سابقاً مذکور آمده که





(تصویر سیاح فرانسوی «تاورنیه» از روی پرده‌ای که در سنه ۱۶۷۹ میلادی کشیده شده و اینک در موزه شهر برانسویک در آلمان محفوظ شده است)

صندوقچه اسرار

برطبق تحقیقاتی که از طرف علما بعمل آمده معلوم شده که فرق بین اشخاصی که مانند ابوعلی سینا وسقراط و بزرگان و دانشمندان دیگر بمرتبه اعلای تربیت و دانش رسیده اند و وحشیهای بی تربیت زیادتر است تا فرق بین آدم وحشی و بوزینه .

۱۲۹ = اطلاعاتی درباره ایران در عهد صفویه

چنانکه سابقاً گذشت (۱) از جمله سیاحانی که در عهد صفویه مکرر بایران آمده و درباره ایران و اوضاع آن کتابها نوشته اند یکی تاورنیه نام سیاح و تاجر فرانسوی است که تصویر او را در لباس ایرانی آن عهد در مقابل ملاحظه میفرمائید:

تاورنیه از سنه ۱۶۳۲ میلادی (۱۰۴۲ هجری قمری) تا سنه ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۸ هجری) شش بار بمشرق زمین و نه بار بایران مسافرت نموده و شرح مسافرتهای خود را باسم «شش مسافرت» در سنه ۱۶۷۷ میلادی بطبع رسانید. در ۱۹۳۰ میلادی قسمتی از کتاب او را که مربوط بمسافرتهای او بایران است «مسافرتها در ایران» در پاریس جداگانه بطبع رسانیده اند (۲) و مادرزیر بعضی مطالب و اطلاعات سودمند را از آن کتاب نقل مینمائیم.

(نرخ تومان)

در آن زمان يك تومان معادل بوده با ۴۶ فرانك ونیم (در آن زمان فرانك رادر فرانسه «لیور» میگفتند) (صفحه ۳).

* * *

(۱) مراجعه شود بنمره ۷۴ از همین کتاب.

2- Voyages en perse et description de ce royaume par Jean-Baptiste Tavernier marchand francais; publiés par pascal pia (Editions du Carrefour paris 1930).

سید محمد علی جمال زاده

(سعادت در ایران)

ایرانیان ضرب المثلی دارند معروف از اینقرار که آدم خوشبخت کسی است که زنش یزدی باشد ونان یزدخواست بخورد و شراب شیراز بنوشد. (صفحه ۶)

* * *

(مرگ میخواهی بروبگیلان)

(بدی هوای گیلان)

هوای مازندران و گیلان بقدری بد است که هر وقت کسی را بحکومت بدانجا میفرستند مردم میگویند مگر دزدی کرده و یا آدم کشته است که بیچاره را بگیلان میفرستند. (صفحه ۷)

* * *

(برف در اصفهان)

در چهار کیلو متری شهر اصفهان در طرف کوهستان سنگی نصب کرده اند که دوسه پا ارتفاع آن است و هر وقت برف بقدری بیارد که آن ستون را بپوشاند این خود علامت فراوانی است و مردم میدانند که وقتی برف آب بشود حاصل خیلی خوب خواهد بود و چنین مرسوم شده که اولین دهقانی که خبر بدربار برساند که برف آن سنگ را پوشانیده از طرف پادشاه یکصد تومان انعام دریافت خواهد داشت. (ص ۱۰)

* * *

(مس در ایران)

مسگر های ایران مسی را که از فرنگستان میآید بمس خود ایران ترجیح میدهند و مخصوصاً مس ژاپونی را خیلی طالبند. (ص ۱۲)

* * *

(نقره در ایران)

در ایران معادن طلا و نقره هم وجود دارد و ظاهراً در قدیم— الا یام در آن معادن کار میکردند. شاه عباس هم خواست در آن معادن کار بکند ولی مخارج بقدری بود که صرف نمیکرد. چند سال پیش

صندوقچه اسرار

هم‌باز درصدد برآمدند که آن معادن نقره‌کار بکنند ولی‌باز صرف نکرد و منصرف شدند و اینک هروقت ایرانیها میخواهند از کاری حرف بزنند که ضررش بیشتر از فایده‌اش میباشد میگویند «نقره‌کرون است ده‌خرج و نه‌حاصل» و کرون اسم محلی است که معدن در آنجا واقع است. (ص ۱۲)

* * *

(کمی گل در ایران)

گل‌های ایران نه‌از حیث تنوع و نه‌از حیث قشنگی و طراوت بیای گل‌های فرنگستان نمیرسد... و من هروقت از ایران بفرنگستان برمیکشتم اعیان و اشراف ایران و مخصوصاً چهار پنج تن‌از خواجه سرایان شاهی که جلوی اطاقشان باغچه مختصری دارند از من باصرار خواهش میکردند که از فرانسه برایشان گل بیاورم چونکه در خود ایران گل کم است. (ص ۱۳)

* * *

(میوه در ایران)

میوه هم در ایران کمتر از فرانسه است بااستثنای بعضی نقاط که خیلی میوه دارد و مخصوصاً در خود اصفهان. عموماً میوه‌های ایران چون درخت فقط از پائین آب میخورد و آب باران کمتر بآن میرسد بخوبی و مزه میوه‌های فرانسه نیست... زردآلو های کوچکی دارند که از زردآلو های ما بهتر است... و مخصوصاً خربزه های عالی و زیادی دارند که برخلاف خربزه های ما میتوان مقدار زیادی از آنرا خورد و اشخاصی دیده‌شده‌اند که در روز ۶ من خربزه خورده‌اند بدون آنکه صدمه‌ای بآنها وارد شده باشد... گردو و فندق هم در ایران کم است (صفحات ۱۴ و ۱۵).

* * *

(شراب در ایران)

ایران دارای سه نوع شراب است اول شراب شیراز که بهترین شراب ایران است و اختصاص بیادشاه و درباریان دارد دوم شراب یزد که بسیار شراب خوبی است و سوم شراب اصفهان که

سید محمد علی جمال زاده

تعریفی ندارد و از جنس متوسط و قیمتش هم زیادی گران است.
(صفحه ۱۵).

(میخانه های شاهی)

شاه واعیان و اشراف سردابهایی دارند مخصوص شراب که بغایت باشکوه است و گاهی برای شراب نوشیدن در آنجا جمع میشوند. این سردابها عبارت است از طالارهای مربعی که دوسه پله میخورد و در وسط آن حوضی است و تمام کف آن را فرشهای زیبایی پوشانیده است. در چهار گوشه حوض چهار قرابه بزرگ شراب گذاشته اند که هر کدام ظرفیت ۲۰ «پنت» (۱) شراب را دارد و بعضی از آنها را با شراب سفید و بعضی دیگر را با شراب سرخ پر کرده اند. ما بین این قرابه ها شیشه های کوچکتری از شراب سرخ و سفید چیده شده که آنها نیز مانند قرابه ها گرد است و گردنه نازک و درازی دارد. دیوارها نیز دارای لانه های است که در آنجا نیز شیشه های شراب سفید و سرخ نهاده اند و بعضی از آن لانه ها جای دوشیشه شراب را دارد یکی سفید و دیگری سرخ. این سردابها پنجره ها دارند که از آنجا نور بداخل میتابد و منظره زیبایی تشکیل میدهد.

(فقدان نخود در ایران)

ایران کاهوهای بسیار ممتازی دارد ولی سبزیجات در آنجا دیده نمیشود و هنوز راهی پیدا نکرده اند که نخود (۲) بیاورند ولی از چند سال باینطرف کشیشهای مسیحی موسوم بآباء «کارم» و مذهبیهای دیگر مارچوبه وانگنار و «کارد» (۳) و کسناج (مقصود

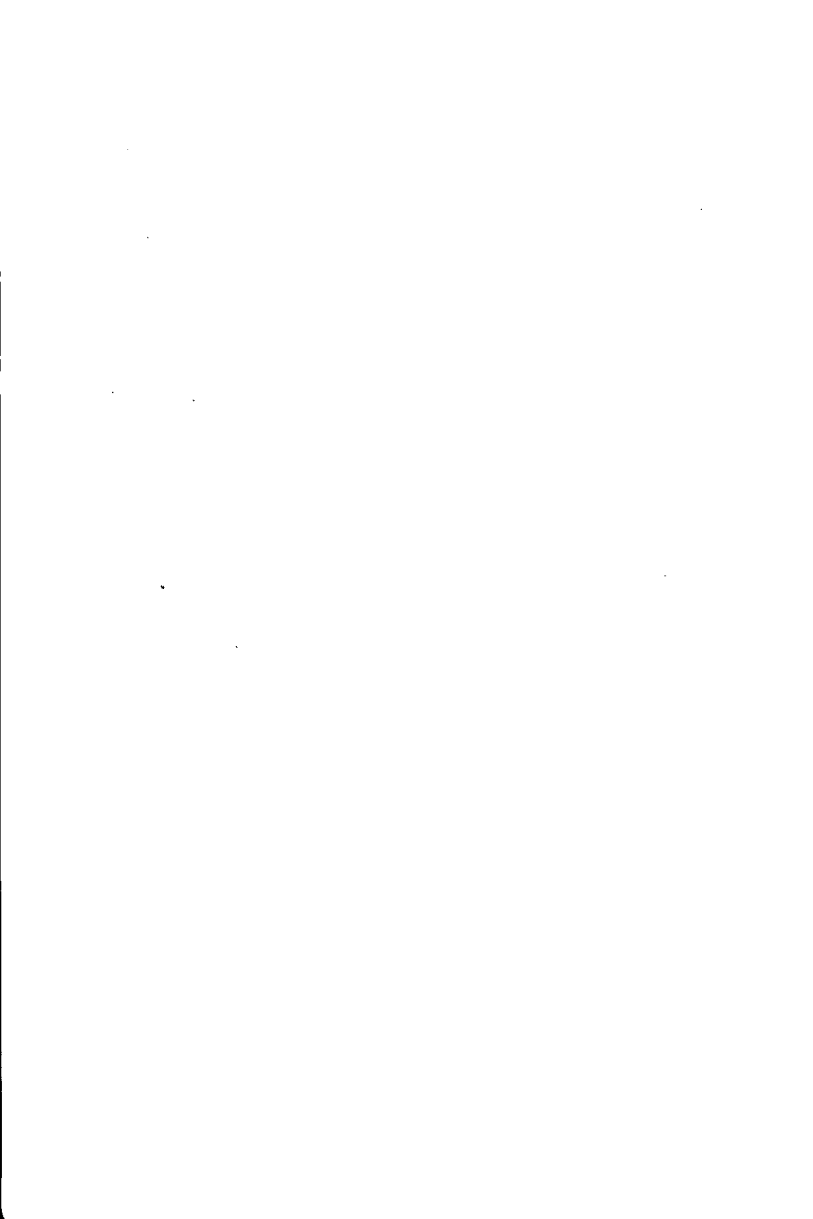
(۱) «پنت» Pinte تقریباً ظرفیت یک بطری است.

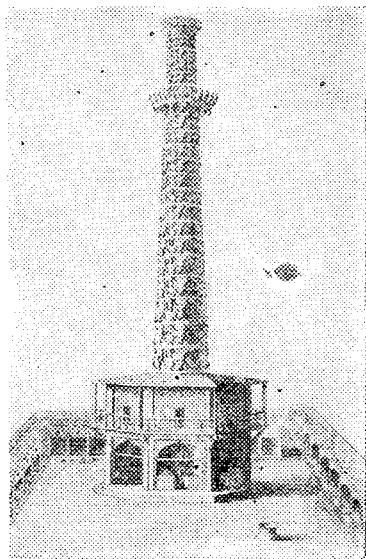
(۲) ظاهراً مقصود نخود و لوبیای سبز *petits pois* است که

هنوز هم در ایران زیاد معمول نیست.

(۳) «Carde» اسم یکنوع سبزی است و فارسی آنرا

پیدا نکردم.





منار ازاستخوان سرشکار

صندوقچه اسرار

«شیکوره» است) وارد کرده‌اند و در ایران حالا خوب بعمل می‌آید (ص ۱۷).

(خرچنگ توت خوار)

در پاره‌ای نقاط ایران که رودخانه در آنجا جاری است در ساحل رودخانه درخت توت کاشته شده است و بمحض اینسکه این درختها توت میدهد وقتی آفتاب غروب میکند تماشائی است چون مقدار هنگفتی خرچنگ بمزرگی کف دست از آب بیرون آمده و بنای بالا رفتن بدرختها رامیگذارند و مشغول خوردن توت میشوند و فردا صبح زود همینقدر که هواروشن شد دوباره از درخت پائین آمده و در رودخانه میشوند. (ص ۲۰)

(کبوتر بازی)

کبوتر در ایران خیلی فراری است و در شهر نمیماند و بصحرا فرار میکنند و شهرها کبوترهایی دارند که برای آوردن کبوترهای صحرائی تربیت میکنند و بعضی از ایرانیها چه در سرما و چه در بجهوچه گرما خود را بدین کار سرگرم میدارند و چون نگاهداشتن کبوتر برای فرنگیها ممنوع است بعضی از فرنگیهای نا اصل فقط برای اینسکه حق نگاهداشتن کبوتر داشته باشند دین اسلام قبول میکنند و در حوالی اصفهان متجاوز از سه هزار برج کبوتر وجود دارد. (صفحه ۲۱).

(مناراز استخوان سرشکار)

پادشاهان ایران خیلی از شکار خوششان می‌آید و روزی شاه صفی خواست از ایلچیان بیگانه‌ای که در اصفهان بودند مهمانی نماید از قبیل فرستادگان تانارستان و مسکوی و هندو آنها را بخود بشکار برد و در حضور آنها مقدار زیادی حیوان شکار کرد از قبیل آهو و پازن و گراز و غیره و همانجا آنها را کباب کرده برای مهمانان خود از گوشت آنها غذا حاضر نمود و همانوقتیکه مشغول غذا خوردن

سید محمد علی جمالزاده

بودند معماری مأمور گردید که باجمجمه آن حیوانات در وسط شهر اصفهان مناره‌ای برپاسازد و امروز هم هنوز بقایای آن مناره باقی است و وقتی مناره باخر رسید معمار شادی کنان بحضور شاه صفی رفته اظهار داشت که حسب الامر مناره با تمام رسیده و فقط سر حیوان بزرگتری لازم است که در بالای آن مناره جا بدهند. شاه صفی در حال مستی و هم شاید برای اینکه قدرت خود را بایلچیها نشان بدهد حکم نمود سر خود معمار را فوراً بریده بالای مناره بگذارند و مردم حکم پادشاه مجری گردیده سر معمار را بریده بالای مناره جا دادند. (ص ۲۶).

(مقایسه اصفهان با پاریس)

شهر اصفهان با بیرون دروازه‌هایش تقریباً بهمان بزرگی شهر پاریس است ولی جمعیتش برعکس ده یک جمعیت پاریس نمیشود. (ص ۳۱).

* * *

(تیراندازی و آماجگاه)

در وسط میدان بزرگ شهر اصفهان تیری در زمین فرو کرده‌اند و برای تیراندازی بکار میرود همانطور که مانیز در اروپا تیراندازی میکنیم. هر وقت خود پادشاه میخواست تیر بیندازد جام طلائی در بالای آن تیر نصب میکنند و سوار باید در حال قیقاج آنرا با تیر بزند و تیر هر کس بدان جام بخورد آن جام بدو تعلق خواهد گرفت و من بچشم خود شاه صفی را (پدر بزرگ شاه کنونی) دیدم که در پنج بار که تیر انداخت سه بار تیر او به هدف آمد (ص ۳۸).

* * *

(حیدری و نعمتی)

شاه اغلب طرف عصر از قصر بیرون آمده برای تماشای جنگ انداختن شیرو خرس و گاو میش و قوچ و خروس و حیوانات دیگر بمیدان شهر می‌آید. مردم شهر اصفهان هم مثل مردم اغلب نقاط دیگر ایران بدورسته قسمت شده‌اند دسته حیدری و دسته نعمتی و در جنگ انداختن حیوانات این دو دسته باهم رقابت و همچشمی سخت دارند و وقتی شاه برای تماشا می‌آید حیوان هر دسته‌ای که پیش‌ببرد

صندوقچه اسرار

بصاحب آن گاهی پنج و گاهی ده تومان انعام میدهد و حتی گاهی بیست تومان هم میرسد (ص ۳۸).

* * *

(تخم بازی)

تخم بازی هم در اصفهان خیلی معمول است و بعضی تخمه‌ها سه الی چهار فرانک قیمت دارند و بهترین تخمه‌ها تخم سبزوار است و بعضی مرغهای سبزوار صد فرانک قیمت دارند.

* * *

(کاروانسرا و کاروانسرا دار)

از محسنات کاروانسراها یکی این است که انسان در آنجا بیشتر در امان است تا در خانه های شخصی و اگر چیزی یا جنسی در کاروانسرا مفقود بشود و یا اگر تاجری که جنسی خریده (از شخصی که در کاروانسرا منزل دارد و تجارت میکند) ورشکست بشود سرایدار مسئول است و باید از عهده آن بر آید و در عوض دودرصد معاملات حق اوست و هر وقت معامله ای انجام یافت تاجر باید بکاروانسرا دار خیر بدهد تا او در دفتر خود ثبت نماید و اسم جنس و اسامی بایع و مشتری هر دو را با قیمت جنس در دفتر خود بنویسد. (ص ۴۳)

* * *

(مخارج آشپزخانه شاهی)

مخارج آشپزخانه شاهی بقدری زیاد است که عایدات کاروانسرا ها و بازارها و باغها کفاف آنرا نمیدهد و لهذا هر یک از حکام و فرمان روایان ایالات و ولایات هر کس بنوبت خود یک هفته مخارج آشپزخانه سلطنتی را بعهده میگیرد و از اینقرار بولی از خزینة سلطنتی بیرون نمیرود. (ص ۴۵).

* * *

(حریر بجای جمعیه آینه)

در سردر قیصریه اصفهان که ساعت بزرگ دیواری (که از جزیره هرمز آورده بوده اند و پرتقالیها بدانجا آورده بودند) در آنجا نصب است پنج شش دکان جواهر فروشی است که عقیق و مروارید و مروارید و فیروزه

سید محمد علی جمالزاده

وسنگهای قیمتی دیگر میفروشند ولی عموماً قیمت زیادی ندارند . هر نوع سنگی را در جعبه مخصوصی گذاشته و روی آنرا با حریر سفید پوشانیده اند بطوریکه چشم میتواند آنها را تماشا نماید ولی دست کسی بدان نمیرسد. (ص ۴۶).

* * *

(اولین سفیر ایران در فرانسه)

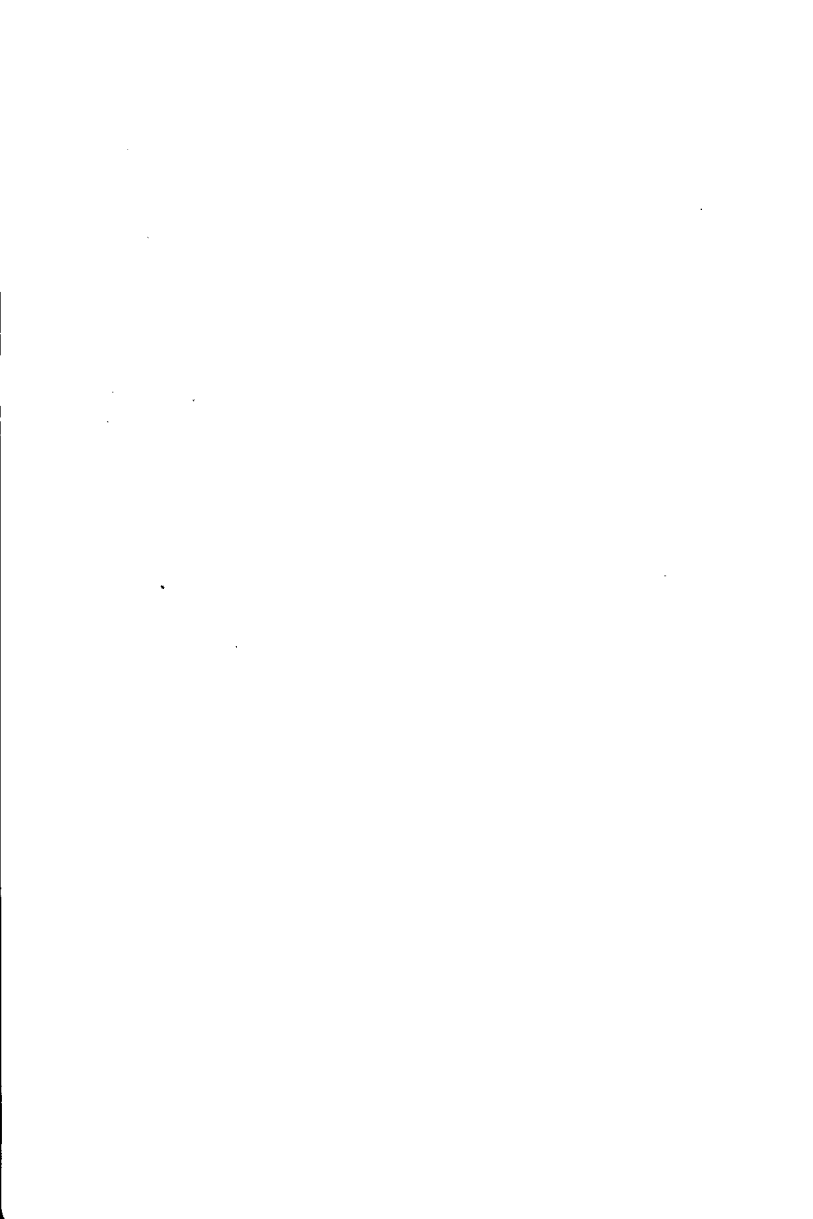
شاه عباس پادشاه داناو باتدبیری بود و چون دید که ایران مملکت فقیری است و تجارتش با خارجه خیلی کم است در صد در آمد که اشخاص را بممالک فرنگستان بفرستد و تجارت ابریشم ایران را رواج بدهد و لهذا تمام ابریشم خام ایران را بقیمتی که خودش معین مینمود و چندان قیمتی نازلی نبود خریداری میکرد و نمونه باطراف میفرستاد... اولین نماینده ای که فرستاد بخاک فرانسه بود و نماینده او کشیشی بود موسوم به پرژوست از آباء کاپوسین که مأمور گردید که بدربار پادشاه فرانسه هانری بزرگ برود ولی متأسفانه چندماه پس از وفات پادشاه فرانسه بپاریس وارد شد و در دربار فرانسه باو گفتند که اگر پادشاه ایران واقعاً مایل است که با دربار فرانسه روابطی داشته باشد باید ایلچی دیگری بپادشاه جدید لوئی سیزدهم بفرستد ولی چنین ایلچی هیچوقت فرستاده نشد. (ص ۵۹).

* * *

(شاه عباس شکم ایلچی خود را پاره میکند)

خلاصه این واقعه آنکه شاه عباس برای رواج تجارت ابریشم ایران یک نفر ایلچی هم بدربار پادشاه اسپانی فرستاد و مقداری ابریشم خام بطور نمونه باو سپرد که برای آن در ضمن مسافرت خود مشتری پیدا نماید. ایلچی این ابریشم ها را تقدیم پادشاه اسپانی نمود و مورد توجه واقع نگردید و همینکه بایران برگشت فوراً بحکم شاه عباس او را دستگیر نمودند و در وسط میدان شاه اصفهان در مقابل چشم تماشاچیان شکم او را پاره کردند. (ص ۶۰).

* * *





لباس ایرانیان در عهد صفویه

صندوقچه اسرار

(معامله شاصفی با تاجر فرانسوی)

تاورنیه مینویسد که اجناسی را که با خود باصفهان آورده بودم از نظر شاه صفی گذراندم و در همان مجلس معادل ۳۴۶۰ تومان جنس خرید. آنگاه خزینه دارباشی از من پرسید که آیا میل داری که این مبلغ را در کیسه‌های پنجاه تومانی بتویپر دازیم یا دلت میخواهد تومان بتومان تحویل بگیری. چون دیدم کیسه‌ها را حاضر کرده‌اند دو کیسه را از میان کیسه‌ها برداشتم و پولش را شمردم و چون دیدم درست در هر کیسه‌ای پنجاه تومان است ما بقی کیسه‌ها را قبول نمودم و بنامش فقط هر کیسه را با ترازو بکشند که معلوم شود آیا با آن دو کیسه هموزن هستند یا نه و تماماً هموزن و درست بود. سپس شانزده نفر حمال آمدند و ناظر حکم نمود اسامی آنها را نوشتند و پولها را با آنها سپردند که بمنزل من بیاورند و در این مورد باید اقرار نمود که در تمام دنیا مملکتی نیست که حساب در بارش اینطور صحیح و نقد باشد و در میان پول هیچ پول قلب پیدا نشود. (ص ۱۰۳-۱۰۲)

(کلامچی)

از قرار معلوم در زمان صفویه بترجم «کلامچی» میگفته‌اند (مراجعه شود بکتاب تاورنیه صفحه ۱۲۵)

(لباس ایرانیان در عهد صفویه)

تصویر مقابل لباس یکنفر مرد و دو نفر زن را نشان میدهد: تاورنیه لباس شاه صفی را موقعی که برای تماشای اجناس او آمده بود از اینقرار نوشته است: شاه در آن موقع فقط زیر شلواری از تافته لوزی لوزی سفید سرخی دریا داشت که تا نزدیکی زانوی او می‌آمد در حالیکه پاهایش بدون جوراب بود و کلیجه کوتاهی در برداشت که تا کمر او می‌آمد و جبه بلندتری از پارچه زرباف داشت که آستینهای آن تا بن مین می‌رسید و آستر آن از سنجاب بود (ص ۹۳)

سید محمد علی جمال زاده

(پای اشتر حضرت رسول)

از جمله اشیاء گرانبھائی که در مشهد حضرت رضا در خراسان دیده میشود پای شتر حضرت محمد است که بالای ضریح آویخته اند (ص ۱۶۱) (۱).

(تنبیه کم فروش)

از جمله کارهای شاه عباس تنبیه یکنفر زانو و یکنفر کبابی بود که در اصفهان سنگشان کم بود و نان و کباب را کم فروخته بودند یعنی در موقع کشیدن و وزن کردن قلب بخرج داده بودند. شاه عباس حکم کرد تا در وسط میدان شاه تنوری ساخته و آتش نمایند و سیخی که برای بسیخ کشیدن یکنفر آدم کافی باشد بسارند، آنگاه آن نانو و کبابی را حکم نمود تا بدور شهر بگردانند و جار بزنند که چون کم فروخته اند نانوارا در تنور خواهند سوزانید و کبابی را بسیخ کشیده کباب خواهند کرد اهل شهر جمع شدند حکم شاه را مجری ساختند. (ص ۱۶۲)

(انار شیراز)

تاورنیه در طی کتاب خود مکررا از انار شیراز صحبت میدارد که در تمام خاک ایران بی نظیر بوده و شهرت کامل داشته است.

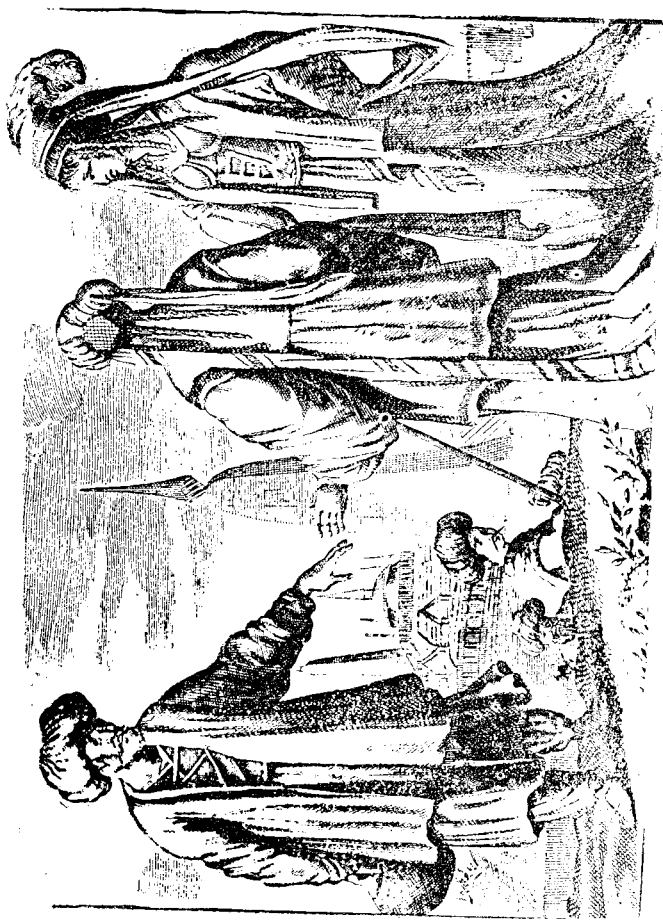
(مهتر)

مهتر خواجه ای است سفید پوست و اولین پیشخدمت شخصی شاه است و همیشه دردنبال او روان میباشد و مدام خورجینی پر از دستمال در کمردارد که هر وقت شاه محتاج بشود باو میدهد.

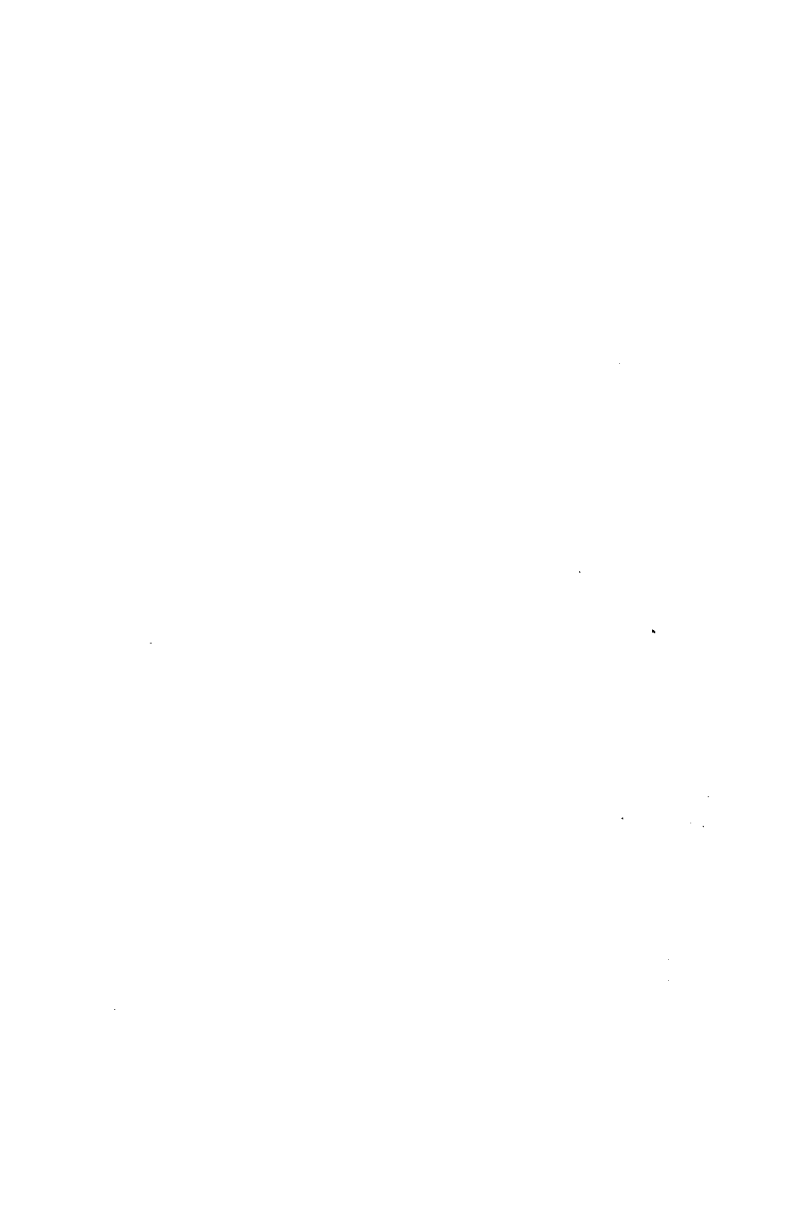
(چاپخانه)

نچارباشی یکنفر از ارامنه جلفا موسوم به یعقوب خان میباشد

(۱) راقم این سطور هیچوقت چنین حرفی نشنیده و در هیچ جا ننخوانده و ممکن است که تاورنیه این مطلب را بدون تحقیق لازم نوشته باشد.



لباس ایرانی در عهد صفویه



صندوقچه اسرار

این شخص در علم مکانیک اعجوبه است و در تمام ایران نظیر و تالی ندارد و دارای چندین اختراعات مفید میباشد. وی سفری نیز بفرنگستان نمود و در مراجعت خود مطبعه ای در اصفهان ساخته و قالبهای حروف آنرا خودش ساخت. (ص ۲۲۴) وی این کار را در سنه ۱۶۴۱ میلادی انجام داده است. (ص ۲۴۰) (۱)

(دوخنجر بکمر)

در تمام ممالک اسلامی شاهزادگان و شاهزاده دخترهائی که از خانواده سلطنتی هستند دوخنجر بکمر می بندند یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ و جز آنها احدی حق ندارد دوخنجر بکمر ببندد. (ص ۲۶۹)

(بادام ایران و مسکوک گجرات)

بادام ایران را بهندوستان میبرند و در خاک گجرات بادام ایران بجای پول خرد رواج دارد. (ص ۲۹۸)

(محصول شراب شیراز)

محصول سالیانه شراب شیراز در موقع فراوانی انگور عبارت بوده از ۲۰۰۰۰۲۵ من و مقصود از من «من کهنه» است که معادل میشود با ۴۱۲۵ از چلیکهای فرانسه که هر چلیکی ۳۰۰ «پنت» شراب میگیرد. (ص ۳۰۵)

(باید دانست که «پنت» تقریباً معادل است بایک بطری و «من کهنه» ایران معادل بود بانه «لیور» فرانسه که تقریباً ۴ کیلوگرم و نیم میشود و از اینقرار محصول شیراز معادل بوده با ۲۱۵۹۰ کیلوگرم که در حدود ۳۰ هزار من امروزی میشود.)

(۱) از اینقرار شاید بتوان گفت که این اولین چاپخانه ایست که در ایران تأسیس یافته است.

سید محمدعلی جمالزاده
(اهالی شهر لار)

بیشتر اهل لار یهودی هستند و در ابریشم بافی مهارت دارند
و مخصوصاً کمر بندهایی میسازند که مایه شهرت لار گردیده است .
(ص ۳۱۹).

(مسکوکات)

سلاطین صفوی سکه طلا که رواج داشته باشد ندارند و پولشان
از نقره است و هفت نوع سکه دارند از قرار ذیل:

۱ = پنج عباسی یاریال که ۲۰ شاهی میشود و یک طرف آن نوشته
شده است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و طرف دیگر
مصراعی است با اسم شاه عباس و اسم شهری که پول در آنجا سکه
خورده است .

(این پول باندازه دو قرانیهای کنونی است (مترجم))
قیمت این پول بیپول فرانسه معادل بوده با ۴ فرانک یا بتحقیق
۴ لیور و ۱۲ سل (Sol) و ۶ دنیه (Denier).

۲ = دو عباسی و نیم یاده شاهی و بیپول فرانسه معادل است با ۴۶ سل
و یک لیارد . سکه این پول هم بعین همان سکه پنج عباسی است .

۳ = عباسی

۴ = محمودی که نصف عباسی است

۵ = شاهی که نصف محمودی است

۶ = بیستی

۷ = غاز بچه .

۱۳۰ = بهشت مسلمانان

در قرآن مجید مکرر صحبت از بهشت بمیان آمده و عموماً بهشت
در آن کتاب مقدس بلفظ «جنت» یعنی بوستان ذکر شده ولی در دو
مورد (یکی در سوره کهف (آیه ۱۰۷)) و دیگر در سوره المؤمنون (آیه
۱۱)) کلمه «فردوس» استعمال شده است که اصلاً کلمه ایست فارسی و کلمه
«پارادیس» (Paradis) فرانسوی (بمعنی بهشت) هم از آن آمده

صندوقچه اسرار

است و در یازده مورد «جنات عدن» آمده است.
رویه مرفته آنچه را در کتاب مجید در باب بهشت آمده می‌توان
بدین قرار خلاصه نمود:

«وصف بهشت»

باغهایی است (ظاهراً مشتمل بر چهار باغ یعنی دو باغ و دو باغ دیگر) (۱) این باغها جنت عدن است (۲) واقع در جوار سدره المنتهی (۳) و هر نوع میوه ای در آنجا یافت میشود (۴) هر میوه ای که خواسته باشند (۵) و از هر میوه ای دوزج (۶) و مقدار این میوهها زیاد است (۷) و نخل و انار هم در آنجا هست (۸) این میوهها نه تمامی دارد و نه ممنوع است (۹) و در آن باغها رودخانه‌هایی جاری است (۱۰) که آب آنها هرگز خراب نمیشود و جوئیبارهایی هست از شیر که مزه اش بر نمیگردد و جوئیبارهای دیگری از شراب گوارا و از غسل صاف (۱۱) در دو باغ از آن باغها دو چشمه آب جاری روان است (۱۲) و در دو باغ دیگر

-
- (۱) سورة الرحمن آیه ۴۶ و آیه ۶۲.
 - (۲) توبه ۷۳ - الفاطر ۳۰ - المؤمن ۸ - الصف ۱۲ - الرعد ۲۳ - النحل ۳۳ - مریم ۱۹ - طه ۷۸ - الکهف ۳۰.
 - (۳) النجم ۱۵ و ۱۶.
 - (۴) الدخان ۵۵ - الرحمن ۶۸ - الطور ۱۸ - محمد ۱۷.
 - (۵) الواقعه ۲۰
 - (۶) الرحمن ۵۲
 - (۷) الواقعه ۳۱
 - (۸) الرحمن ۶۸
 - (۹) الواقعه ۳۱
 - (۱۰) محمد ۱۶ و ۱۷ - التوبه ۷۳ - الصف ۱۲ - طه ۷۸ - النحل ۳۳ - الکهف ۳۰ - الفرقان ۱۱.
 - (۱۱) محمد ۱۶ و ۱۷.
 - (۱۲) الرحمن ۵۰

سید محمدعلی جمالزاده

چشمه‌های جوشان (۱۳) و در باغهای دیگر آبهای ریزان هست «۱۴»
 و در آنجا چشمه‌ای جاری است موسوم بچشمه سلسبیل «۱۴ مکرر»
 و دارای منزلهای پاکیزه (۱۵) و قصرها هست (۱۶) و هر گوشت
 پرنده‌ای یا گوشت دیگری که بدان اشتها داشته باشند در آنجا
 موجود است (۱۷) و همچنین تمام چیزهای دیگری که بدان میل و
 رغبت داشته باشند (۱۸) از رزق صبح و شام (۱۹). کسانی که در
 بهشت داخل میشوند بطور جاودان در آنجا میمانند (۲۰) و مزه‌مرك
 را دیگر نمیچشند «۲۱» و مردان و زنان «۲۲» باید رانشان و همسران
 و اولاد خود «هر که را خداوند صلاح بداند» وارد آن خواهند شد «۲۳»
 و ملائکه هم از هر دری وارد میشوند «۲۴». در آنجا هیچ حرف
 لغوی و یا غیبتی شنیده نمیشود «۲۵» و جز سلام سلام سخنی در میان
 نیست «۲۶» و در آنجا درختهایی خار «۲۷» است و درختان طلح

(۱۳) الرحمن ۶۶

(۱۴) الواقعة ۳۰

(۱۴ مکرر) الانسان ۱۸

۱۵ - الصف ۱۲ - التوبه ۷۳ .

۱۶ - الفرقان ۱۱

۱۷ - الواقعة ۲۱ - الطور ۲۲

۱۸ - النحل ۳۳

۱۹ - مریم ۱۹

۲۰ - كهف ۱۰۷ - المؤمنون ۱۱ - التوبه ۷۳ - طه

۷۸ - الفرقان ۱۷ .

۲۱ - الدخان ۵۶

۲۲ - التوبه ۷۳

۲۳ - الرعد ۲۳ - المؤمن ۸ .

۲۴ - الرعد ۲۳

۲۵ - مریم ۱۹ - الواقعة ۲۴

۲۶ - الواقعة ۲۵ - مریم ۱۹

۲۷ - الواقعة ۲۷

صندوقچه اسرار

کاشته شده است «۲۸» و چنان جای سبز و خرمی است که از زور سبزی بسیاهی
 میزند «۲۸ مکرر» اهل بهشت در سایه های بلند زیست مینمایند «۲۹» و طالب
 تغییر و تبدیلی نخواهند بود «۳۰» و بر فرشهایی می نشینند که آستر
 آن از پارچه ابریشمی کلفت «استبرق» است «۳۱» این فرشها بلند
 و زیاد است «۳۲» و در آنجا هوای گرم است و نه سرد «۳۳» و میوهها
 بخودی خود فرود میآیند که اهل بهشت بتوانند آنها را بچینند «۳۴»
 اهل بهشت را دستبندهایی است از نقره و از مروارید «۳۵» و لباس
 آنها از ابریشم و حریر از سندس «دیبا نازک» و از استبرق «دیبا
 کلفت» سبزرنگ است «۳۶» و بمخده و سریر باشکوه و تجمل «۳۷»
 و بهم پیوسته «۳۸» و ببالشهای سبزرنگ پارچه عبقری «۳۸ مکرر»
 تکیه میدهند «۳۹» و از کاسها و ابریقها و جامه های «۳۹ مکرر» می-
 نوشند که مزاج کافور دارد «۴۰» و جامه های نقره و قدحهای شیشه

- ۲۸- الواقعة ۲۸
 ۲۸ مکرر- «مدهامتان» الرحمن ۶۴
 ۲۹- الواقعة ۲۹، الانسان ۱۴
 ۳۰- «لا یبعون عنها حولا» الکھف ۱۰۷
 ۳۱- الرحمن ۵۴
 ۳۲- «و فرش مرفوعة» الواقعة ۳۴
 ۳۳- «لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً» الانسان ۱۳
 ۳۴- «و ذللت قطوفها تذلّیلاً» الانسان ۱۴
 ۳۵- الفاطر ۳۰- الانسان ۲۱- الکھف ۱۸
 ۳۶- الکھف ۳۰- الدخان ۵۲- الفاطر ۳۰- الانسان
 ۲۱- الدهر ۱۲
 ۳۷- «علی سریر موضونه» الواقعة ۱۵
 ۳۸- «علی سرر مصفوفة» الطور ۲۰
 ۳۸ مکرر- الرحمن ۷۶
 ۳۹- الواقعة ۱۶- الانسان ۱۳- الکھف ۳۰
 ۳۹ مکرر- الواقعة ۱۸
 ۴۰- الانسان ۵

سید محمدعلی جمالزاده

و بلور بگردش میآید «۴۱» و در این جامهای نقره مشروبى
 میآشامند که مزاج آن از زنجبیل است «۴۲» و شرابهای پاک
 مینوشند «۴۳» که مستی و دیوانگی و گناهی در آن نیست «۴۴» و
 درد سروگرفتگی ندارد «۴۵» و با حوریهای درشت چشم مزاجت
 میکنند «۴۶» حوریهای درشت چشمی که مثل مروارید مکنون
 میباشند «۴۷» و بادختران باکره با محبت و هم سن خود «۴۸»
 دخترانی که چشمان خود را پائین میاندازند از شرم و حیا «۴۹» و
 چنان خوش و زیبا هستند که گوئی از یاقوت و مرجانند «۵۰» زنان
 خوب و حوریهای پرده نشین «۵۱» تاکنون نه دست انسان و نه دست جن
 بآنها نخورده است «۵۲» و در آنجا مدام پسران زیبایی «غلمان»
 در گردشند مانند لؤلؤ مکنون «۵۳» و لؤلؤ منثور «۵۴»

۱۳۱ = این بیت از کیست !

هیچ توجه کرده اید که مقداری از اشعار ورد زبان عام و خاص

-
- ۴۱- الانسان ۱۵ و ۱۶
 - ۴۲- الانسان ۱۷
 - ۴۳- الانسان ۲۱
 - ۴۴- (كاساً لا لغوفیها ولا تأئیم) الطور ۲۴
 - ۴۵- «لا یصدعون عنها ولا ینزفون» الواقعه ۱۹
 - ۴۶- الكهف ۵۴
 - ۴۷- الواقعه ۲۲
 - ۴۸- الواقعه ۳۵ «ابكاراً عرباً اتراباً»
 - ۴۹- «قاصرات الطرف» الرحمن ۵۶
 - ۵۰- الرحمن ۵۸
 - ۵۱- «مقصورات فی الخیام» الرحمن ۷۲
 - ۵۲- الرحمن ۷۴
 - ۵۳- الطور ۲۵
 - ۵۴- الانسان ۱۹

صندوقچه اسرار

است ولی کمتر کسی میدانند از کیست . از آن جمله است این بیت معروف :

« دریا بوجود خویش موجی دارد

خس پندارد که این کشاکش از اوست »

آیا هیچ میدانید که این بیت از کیست .

برای جواب رجوع فرمائید بنمره ۱۳۵ از همین کتاب .

۱۳۴ = زن قحبه نامه یغماء جندقی

میرزا ابوالحسن یغما از شاعرهای زمره اول این عصر اخیر و از مشاهیر متأخرین است . وی منشی ذوالفقار خان سردار سمنانی بود که مردی بسیار تند خو و فحاش بود و ظاهراً برای تشفی خاطر غزلیات بسیار ساخته که بمناسبت اسم مخدوم خود « سردار یه » نام نهاده و این قطعه از قطعات مشهور او میباشد :

شش جهت زن قحبه بازارست گوئی نیست هست

و اندر آن ز نقحیگی کار است گوئی نیست هست

چندو تا کی پرسی از من در جهان ز نقحبه کیست

در جهان ز نقحبه بسیار است گوئی نیست هست

من نگویم آفرینش سر بسر ز نقحبه اند
جنس انسان خاصه ناطق بیشتر ز نقحبه اند

غیر ارواح مکرم کز نظرها دور باد
دور و نزدیک آنچه آید در نظر ز نقحبه اند

برخی از تقلید اخوان پاره‌ای از بطن مام
زمره‌ای ز نقحبه از پشت پدر ز نقحبه اند

غالب آنانرا که مردم تر ستائی در قیاس
چون بدقت بنگری ز نقحبه تر ز نقحبه اند

سید محمد علی جمال زاده

هر چه این ز نقحبه داند آن ز نقحبه لیک
مصلحت را بر خلاف یکدگر ز نقحبه اند
نیمه گویند آدمی سازند فوجی از سروش
این اگر خود راست آنان تا کمر ز نقحبه اند
الخ

۱۳۳ = میرزاده عشقی

ادبیات حکم بوستانی را دارد که هر چه تنوع درختان و گله‌ها و ریاحین در آن بیشتر باشد بر حسن و زیبایی آن میافزاید. ادبیات فارسی گرچه از ابتدا تا با امروز رنگ و بو و خاصیت و میتوان گفت آب و هوایی داشته و دارد که مخصوص بخود اوست « و شاید در تنها ادبیات دیگری هم مانند ادبیات فارسی هند و افغانستان که این دو تالی اخیر جزو ادبیات فارسی محسوب میگردیده میشود » و در ظرف ده یازده قرنی که از عمر ادبیات فارسی میگذرد چندان تغییر مهمی ننموده با اینهمه شعرا و نویسندگان فارسی بهزار نوع و بهزار زبان سخن رانده اند که هر کدام بجای خود بهای مخصوصی دارد و در تاریخ ادبیات فارسی فصل تازه‌ای را تشکیل میدهد.

میر محمد رضا معروف بمیرزاده عشقی همدانی « متولد در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری و مقتول در سنه ۱۳۴۲ هجری قمری » « ۱ » هر چند از لحاظ فن شاعری فاقد بسیاری از شرایط اساسی بوده و اشعار سست و خراب بسیار دارد معینا در نظم فارسی این عهد اخیر بطرز نوینی شعر میگفت « ۲ » و از برکت ذوق مخصوص و طبع روان و قهاری که داشت جسته جسته اشعاری و حتی میتوان گفت ابیات فردمعدودی از خود بیادگار گذاشته که احتمال میرود باین زودی از خاطر همامحو

« ۱ » ماده تاریخ وفاتش « عشقی قرن بیستم » است و « قرن بیستم » نام روزنامه‌ای بود که در طهران در مدت کوتاهی منتشر میساخت.
« ۲ » عشقی شاید اولین کسی باشد که بطرز فرنگیها « اپرا » و « اپرت » بزبان فارسی نوشته است.

صندوقچه اسرار

وبه‌مین مناسبت نام‌گوینده آنها در تاریخ ادبیات فارسی بالمره فراموش نگردد .
اینک برسم نمونه مقداری از اینگونه ابیات اودر اینجادرج میگردد .

«شکایت حال»

گرسنه چون شیرم و برهنه چون شمشیر
برهنه شیرگیر و گرسنه شیر
برهنه ام دستگیریم نکند کس
دست نگیرد کسی برهنه شمشیر
من دم شیرم ببازیم نگرفتند
کس نه ببازی گرفته است دم شیر

« قلب چاك چاك »

در هفت آسمانم الا يك ستاره نیست
نامی زمن بیرسنل این اداره نیست
بیچاره نیستم من و در فکر چاره‌ام
بیچاره آن کسی است که در فکر چاره نیست
من عاشم گواه من این قلب چاك چاك
دردست من جز این سند پاره پاره نیست

«خنده»

من که خندم نه بر اوضاع کنون میخندم
من باین گنبد بی سقف و ستون میخندم
نو بفرمانده اوضاع کنون میخندی
من بفرماندهی کون و مکان میخندم

سید محمد علی جمال زاده

هر کس آیدون بجنون من مجنون خندد
من بر آن کس که بخندد بجنون میخندم

۱۳۴ = يك قصه خودمانی که شنیدنش از نشنیدنش

بهتر است

حکایت کنند که مردی يك بار شیشه و قرابه با خود داشت حمالی را آواز داد و گفت اگر این بار را بمنزل من برسانی بجای اجرت حمالی سه نصیحت گران بها بتو میکنم که در زندگانی بکارت آید. حمال بقبول این معنی تن داده جوال را بدوش کشید و بدنبال صاحب مال براه افتاد. پس از لحظه‌ای چند حمال بصاحب مال گفت خوب است نصیحت اول را بیان فرمائید. ارباب گفت بدان و آگاه باش که اگر کسی بتوبه گوید گرسنگی بهتر از سیری است بشنو اما باور مکن. حمال گفت آما و صدقنا. قدری دیگر که راه رفتند حمال گفت خواهشمندم نصیحت دوم را بیان فرمائید. خواجه گفت بدان و آگاه باش که هر کس بتوبه گوید که پیاده رفتن بهتر از سواری است بشنو ولی باور مکن. حمال گفت آما و صدقنا. باز همینکه مقداری از راه را پیمودند حمال خواهش نصیحت سوم را نمود، خواجه گفت چون بمنزل رسیده ایم و میخواهیم اجرت تو تمام باشد بدان و آگاه باش که اگر کسی بتوبه گوید که در روی کره ارض حمالی ارزانتر و نادان تر از تو پیدا میشود بشنو ولی باور مکن. حمال گفت آما و صدقنا و دست از ریسمان جوال رها کرده بار از دوشش بزمین آمده صدای درهم شکستن شیشه‌ها بلند شد و آنگاه رو بخواجه نموده گفت اگر کسی هم بسر کار بگوید که يك دانه از این شیشه‌ها سلامت مانده بشنو اما باور مکن.

۱۳۵ = جواب نمره ۱۳۱

پرسیده بودیم که این بیت از کیست که،

دریا بوجود خویش موجی دارد

خس پندارد که این کشاکش از اوست

صندوقچه اسرار

جواب = این بیت از سحابی استرآبادی است « متوفی بسنه ۱۲۰۱ ه.ق »

۱۳۶ = این بیت از کیست؟

بیت زیر هم از همان ابیاتی است که اغلب مردم می دانند
و بدان استشهاد میجویند و کمتر کسی هست که بداند از کیست:
« گوش اگر گوش تو وناله اگر ناله من
آنچه البته بجائی نرسد فریاد است
اگر نمیدانید که این بیت از کیست بنمره ۱۴۰ مراجعه
نمائید .

۱۳۷ = از آداب و رسوم کرمان و رفسنجان (۱)

- ۱- سابقاً که زنهای ایران چادر سر میکردند زنهای شهر کرمان چادرشان سفید بود .
- ۲- در روضه خوانیهای منزل اعیان در کرمان موقعی که روضه خوان بالای منبر نیست منقلهای آتش میآورند و مرد وزن مشغول کشیدن و افور میشوند.
- ۳- اهالی رفسنجان انگشتر را در شصت دست راست میکنند.
- ۴ - خال کوبیدن بصورت مخصوصاً بپیشانی در رفسنجان خیلی معمول است .
- ۵- زنهای رفسنجان و سمه را بجای اینکه بموی ابرو بکشند بیالای آن میکشند بطوری که دو ابرو پیدا میکنند .

۱۳۸ = عبید زاکان و ولتر

عبید زاکان خودمان چنانکه میدانید رساله ای دارد در تعریف کلمات موسوم به « رساله تعریفات » که مشهور است و در ذیل قسمت مختصری از آنرا نقل مینمائیم -

« ۱ » منقول از « گلهای رنگارنگ » نمره اول ، دی ماه ۱۳۱۲

ه . ش . منطبعه طهران ، بقلم بهمن کرمانی .

سید محمد علی جمال زاده

ولتر حکیم مشهور فرانسوی هم که کتابی دارد در همین زمینه موسوم به «فرهنگ فلسفی» که او نیز بعضی کلمات را تفسیر و تعریف نموده و بی شباهت برساله عبید زاکان نیست و بهمین ملاحظه از کتاب او نیز مقدار کمی برسم نمونه نقل خواهد شد :

۱- از عبید زاکان که مؤلف کتاب معروف «موش و گربه» مشهور هم میباشد .

فکر- آنچه مردم را بیفایده بیمار کند .

دانشمند- آنکه عقل معاش ندارد .

جواد- درویش .

خسیس- مالدار

نامراد- طالب علم

مدرس- پزرك ایشان

مفلوك- فقیه

ظرف الحرمان- دوات او

مكسور- قلم او

مرهون- کتاب او

ام النوم- مطالعه او

دارالتعطیل- مدرسه

مستهلك- مال اوقاف

۲- ولتر نیز در «فرهنگ فلسفی» خود در باب کلیسا بطور طعنه و تمسخر چنین نوشته است :

افسانه - تمام قصهها و روایاتی که در مذاهب مختلفه عالم آمده همه افسانه است و بی اساس و بعلاوه مقدار زیادی از آنها بسیار بی معنی و پوچ و کسالت آمیز است و فقط قصههایی که در کتاب انجیل مذکور است راست و حقیقی هستند و هر کس نخواهد در دیک جوشنده بیفتد باید آنها را راست و حقیقی بداند .

صندوقچه اسرار

فلاسفه - فلاسفه دوستداران عقل و دانشند اما در نظر کلیسا مردمی سفله و دزد و اوباش و کافر میباشند که در جامعه حق هیچ چیز ندارند جز کنده و زنجیر و چوبه دار .

طوطی- طوطی در نظر کلیسا بهترین و سودمندترین حیوانات است زیرا بدون آنکه بفهمد یاد میگیرد و آنچه را باو آموخته اند بدون تعقل تکرار میکند .

آتش- دیانت مسیح اساساً دیانت آتش است چونکه عیسویان باید همیشه با آتش عشق الهی بسوزند و کشیشها باید دائماً بخور و کندر در آتش بیندازند و جلاد باید کتابهای ممنوعه را در میدانهای عمومی بسوزاند و سلاطین و مصادر امور دولتی نیز باید کفار و ملحدین و مرتدین را علیالاتصال بسوزانند .

۱۳۹ = غیبگوئی در بازی طاق و جفت

مسئله : شخصی در هر یک از دو دست خود چند قطعه پول دارد . عدده قطعات یکی از دستها زوج و عدده قطعات دست دیگر فرد است . میخواهیم بدانیم آنکه عدد زوج است در کدام دست قرار دارد .

راه حل : - عدده اشیاء دست راست را بگوئید در هر عدد زوجی که میخواهد ضرب کند و عدده اشیاء دست چپ را در هر عدد فردی که مایل است ضرب نماید و مجموع دو حاصل را سؤال کنید . اگر فرد بود عدده قطعات دست راست زوج است و اگر مجموع زوج بود عدده قطعات دست چپ فرد میباشد .

مثال - فرض کنید در دست راست پنج قطعه و در دست چپ ۸ قطعه داشته باشد مجموعی را که میگوید مثلاً چنین خواهد بود :

$$(۵ \times ۲) + (۸ \times ۳) = ۳۴$$

از اینقرار مطابق قاعده فوق معلوم میشود که عدده قطعات دست راست فرد و عدد قطعات دست چپ زوج است .

سید محمد علی جمالزاده

۱۴۰ = جواب نمره ۱۳۶

پرسیده بودیم این بیت :

گوش اگر گوش تو وناله اگر ناله من

آنچه البته بجائی نرسد فر باد است

از کیست :

جواب : این بیت از یغمای جندقی است .

۱۴۱ = یکقطعه شعر محلی اصفهانی

(باید با لهجه اصفهانی خواند)

یا هارون ولایه «۱» معجزه را گرو گرش «۲» کون «۳»

خشت لحد میرزا نصیر «۴» را آجرش کون

آن بزچی «۵» که پا قلمه بسی معجزه ها کرد

یا هارون ولات آن بزچی را شترش کون

صد بار قر تخم حلال از تو شفا یافت

یکبار تو یک تخم حرومی را قرش کون

هر کس برواق تو زند لاس بزنها

یا هارون ولات چرتا «۶» برم بی چچرش «۷» کون

هر زن که باطراف حریمت بطوافست

از معجزه یک مشت نخو چی پرچادرش کون

آرند مریضی بیناهت که کند قی

یا هارون ولات رحم تو بر عرو عرش کون

هر کس که بود دزد بده ره بیناهت

در خوردن اموال خلاق نفرش «۸» کون

(۱) هارون ولایه امامزاده ایست در اصفهان . «۲» گروگر

یعنی تندوتند و پشت سر هم - «۳» کون بلهجه اصفهانی یعنی کن یا

بکن . «۴» اسم پدر متولی هارون ولایه است . «۵» بزغاله «۶»

چرآلت تناسل پسر کوچک را گویند . «۷» چچر هم بهمان معنی

چراست «۸» لوس .

صندوقچه اسرار

چون بره نذری ز برای تو بیارند
کن قسمت سادات و شبب جنده خورش کون
برگنبد تو صدر کند این همه تعظیم
اعلانی بچسبان وظیفه یا درش کون
هر کس نکند سجده بدور حرم تو
یا هارون ولایة شمع کچی درد برش کون
در خارجه تکمیل معادن عجیبی نیست
این رودخانه يك معدن ریکست تودرش کون
گر حاکم این شهر سر از حکم تو پیچد
از شورش واز معجزه کردن پابرش «۱» کون
خادم چه کند کپ کپ می را بیپاله
با خادم ز نقعبه بفرما که پرش کون
حیف است رواق نشود آینه کاری
اینجا حاجی الماس ما را شیشه برش کون
ای نذر نماینده بآمرزش اموات
نذری پی تعمیر کنار آب و کرش کون
(مکرم اصفهانی)

۱۴۲ = درخت خرما درد دنیا

ازقراری که حساب کرده اند معلوم شده که درد دنیا ۹۰ میلیون
درخت خرما موجود است و بیشتر از نصف آن در سواحل خلیج فارس
میباشد و عراق عرب دارای ۲۰ میلیون و ایران دارای ۱۰ میلیون
اصله خرما میباشد و نیز ازقرار مشهور خرمای پنجگور در مغرب
بلوچستان بهترین خرمای دنیا میباشد «۲»

«۱» پابر کردن یعنی پای کسی را بریدن واز جائی بیرون
کردن است .

«۲» مراجعه شود در این باب بکتاب «هشت سال در ایران»
بقلم سرپرس سایکس «ترجمه فارسی» . جلد دوم صفحه ۵۴

سید محمد علی جمال زاده

۱۴۳ = يك مسئله فکری

شخصی لنگه جورابهای خود را از مدتی با اینطرف در صندوقی انداخته و اینک در آن صندوق بیست و پنج لنگه جوراب سفید و بیست و پنج لنگه جوراب سیاه جمع شده است . حالا در موقع شب آنشخص محتاج بيك جفت جوراب شده و چون چراغ پیدا نکرده در تاریکی باطاقی که صندوق جورابها در آنجا است رفته و در همان تاریکی میخواهد برای خود يك جفت جوراب انتخاب نماید که هر دو سیاه و یا سفید باشند . آیا میتوانید بگوئید که چند لنگه جوراب باید از آن صندوق برداشته با خود بروشنائی ببرد که بطور یقین در میان آنها يك جفت يک رنگ یعنی هر دو سفید یا هر دو سیاه باشد .

جواب را در تحت نمره ۱۴۴ ملاحظه فرمائید و لسی چون مسئله آسان است سعی نمائید خودتان جواب را پیدا کنید ،

۱۴۴ = جواب مسئله فکری نمره ۱۴۳

آن شخص اگر فقط سه لنگه جوراب از آن صندوق برداشته در روشنائی بیاورد بلاشک دو لنگه از آن سه لنگه یا سفید است و یا سیاه و غیر از این ممکن نیست .

۱۴۵ = يك قصه خوشمزه از «الف لیل»

«قصه انبان علی عجمی» (۱)

شبی از شبها خلیفه هرون الرشید را بیخوابی بسر افتاده وزیر خود جعفر برمکی را بخواست چون وزیر حاضر آمد خلیفه باو گفت ای جعفر امشب مرا بیخوابی و تنگدلی فرو گرفته از تو چیزی میخواهم که دل مرا بگشاید و خاطر من شاد دارد . جعفر گفت

«۱» بنقل از «هزار و یکشب» طبع کلاله خاور ، طهران ۱۳۱۵ ، جلد ۲ ، صفحات ۳۶۱ تا ۳۶۴ « با جزئی تغییراتی در عبارت »

صندوقچه اسرار

ایها الخلیفه مرا صدیقی است که علی عجمی نام دارد در نزد او از حکایات و اخبار طرب آمیز و نشاط انگیز چندان هست که اندوه ببرد و خاطر فرحناک کند ، خلیفه فرمود او را پیش من آورید . وزیر بیرون رفت و علی عجمی را بطلبید . چون علی حاضر آمد وزیر گفت پذیرای فرمان خلیفه باش ، علی عجمی گفت سمعاً و طاعتاً . پس با وزیر بسوی خلیفه روان شد و چون در پیشگاه خلیفه حاضر آمد خلیفه جواز نشستن بداد و باو گفت یا علی امشب بسی تنگدل هستم و شنیده ام که تو حکایات و اخبار زیادی داری از تو میخواهم چیزی بگوئی که اندوه از من ببرد و خاطر مرا مشغول دارد . علی گفت ایها الخلیفه آیا از چیزهایی که بچشم خود دیده ام حدیث کنم و یا از اخباری که بگوش شنیده ام . خلیفه گفت چیزی که دیده باشی حدیث کن .

عجمی گفت ایها الخلیفه بدانکه من در یکی از سالها از همین شهر بغداد سفر کردم و غلامی با خود بردم که انبانی داشت . چون بشهر دیگر در آمدیم من بخرید و فروش نشسته بودم که مرد کردی از اکراد ستمکار و جفاپیشه بمن هجوم آورده انبان را از من بگرفت و گفت این انبان ، انبان من و آنچه متاع در آن است از آن من میباشد .

من گفتم ای جماعت مسلمانان مرا دریابید و از دست این ستمکار فاجر مرا برهانید . مردمان در جواب گفتند که هر دو بنزد قاضی روید و بحکم او راضی شوید . پس ما هر دو رو بخانه قاضی روان شدیم و چون به محضر او رسیدیم قاضی گفت از بهر چه کار آمده اید و مرافعه شما چیست .

من گفتم ما دو تن با هم مرافعه داریم و از تو محاکمت همی خواهیم . قاضی گفت کدام يك از شما مدعی هستید . آن مرد کرد تقدم جسته گفت اید الله مولانا القاضی این انبان با هر چه در آنست از آن من است . قاضی پرسید این انبان چه وقت از تو گم شد گفت دیروز این انبان گم شد و من دیشب از اندوه نخفته ام . قاضی گفت اگر این انبان از آن تو است متاعی را که در آن است برای من توصیف کن . پس آن مرد گفت « در این انبان میلهای سیمین و کحلای

سید محمدعلی جمالزاده

عنبرین و شمعدانهای زرین و تنگهای بلورین و غرفه‌های نگارین و فرشهای فاخر رنگین و حصنهای حصین و چشمه‌های گوارا و شیرین و شهر همدان و قزوین و ممالک هندوچین و جمعی از کرد های بیدین گواهی میدهند که این انبان انبان من است ،

آنگاه قاضی روبمن نموده گفت ای فلان تو بگو که در این انبان چیست و گواه تو کیست . من در حالتیکه دلم سوخته و آتش غضبم افروخته بود پیش رفتم و گفتم اعز الله مولینا القاضی در این انبان خانه ایست خراب و چشمه‌ای بی آب . میخ است و طناب و طنبور است و رباب . نقل است و شراب ، سیخ است و کباب - کواغب اتراب و اصدقاء و احباب و شهر گنجه و نواحی باب‌الابواب و جمعی از اهل کتاب و شیخ و شاب گواهند که این انبان و آنچه در آن است از آن من است .

جوان کرد از شنیدن سخنان من بنای داد و فریاد گذاشت که ایها القاضی این انبان معروف است و آنچه در او هست موصوف است و در این انبان است عیون و انهار و کروم و اشجار - دریا و کوهسار - صحرا و مرغزار - سواران نیزه دار و شیران آدمخوار و هزار هزار کرزه مار در این انبان است دام صیاد و کوره حداد - قصر شداد ابن عاد و ارم ذات العماد - شهر بصره و بغداد و هزار دزد شیاد و هزار هزار قحبه و قواد و جماعتی از اکراد گواهند که این انبان انبان من است و آنچه در آن است از آن من میباشد .

پس قاضی گفت یا علی توجه میگوئی . من بخشم اندر شده پیشتر نشستم و گفتم ایدالله مولینا القاضی در این انبان من تیغ است و سنان و تیر است و کمان . گوی است و چوکان و زره است و خفتان - مرد است و میدان و صحن است و ایوان - سرواست و بستان و گل است و ریحان - . در این انبان قلمز است و عمان وری و طبرستان - دامغان است و سمنان و قم است و کلشان - لبنان است و اصفهان و ساحت آذربایجان و سامان خراسان و جمعی از عالمان و زاهدان و واعظان و گروهی از قسیسان و رهبانان گواهند که این انبان انبان من و آنچه در اوست از آن من است .

صندوقچه اسرار

کرد از سخنان من بر آشفت و پیشتر نشسته گفت ایها القاضی در این انبان چمن است و گلزار و شکوفه و ازهار - عندلیب است و هزار و چنگ است و مزمار - و میخانه است و خمار و شهر کوفه و بصره و سبزوار و هزارهزار از اخیار و اشار گواهند که این انبان انبان من است و آنچه در اوست از آن من است .

پس من چون این سخنان بشنیدم آه از نهادم بر آمده خشمگین گشته فریاد بر آوردم که ایها القاضی در این انبان جبال است و بحور ، قلاع است و قصور ، غلمان است و حور ، ساز است و طنپور ، دجله است و فرات ، بلخ است و هرات . در این انبان است ایوان انوشیروان و قلمرو ملک سلیمان ، تختگاه کیان و وادی نعمان ، از مصر تا ارض سودان و از هند تا عسقلان .

چون قاضی این سخنان شنید عقلش حیران شده گفت سبحان الله بخدا سوگند که نیستید شما هر دو مگر دو مرد منافق و دو فاجر فاسق و هر آینه سخنان شما بالتمام از روی فساد و دعاوی شما مبنی بر لجاج و عناد است زیرا که از جزایر خالدا تا سرحد ظلمات و از اقصای مغرب زمین تا حدود هرات و از فارس تا خراسان و از چین تا بادیه امغیلان و از زمین تا آسمان و سر تا سر کره ارض از کران تا بکران گنجایش آنچه شما میگوئید ندارد . مگر این انبان منحوس هفت آسمان است و عرش سبحان یا هر که عرصه محشر است و عالم دیگر .

آنگاه بگشودن انبان امر فرمود تا حقیقت مکشوف گردد چون انبان بگشودند جز قرصه‌ای، نان جوین و مستی زیتون چیزی در آن نبود . پس قاضی انبان بر ما انداخته ما را بخفت از مجلس و محضر خود براند .

علی عجمی گفته که چون خلیفه این حکایت از من بشنید چندان بخندید که بر پشت بیفتاد و جایزه نیکو بمن داد .

۱۴۶ = رفتن کور بخانه لنگ

امیر تیمور گورگانی چون مملکت هند را مسخر ساخت روزی در حضور اعیان هند اظهار داشت شنیده‌ام که در بلاد هندوستان

سید محمد علی جمال زاده

سازنده و نوازندگان زیاد وجود دارند. حضار گفتار او را تصدیق نمودن و یکی از معارف رامشکر نابینائی را که «دولت» نام داشت حاضر خدمت نمود.

سازنده مزبور بخواندن و نواختن پرداخته امیر تیمور را ساز و نوازی خوش آمده پرسید اسمت چیست؟ گفت دولت؛ امیر گفت آیا دولت هم کور میشود؟

مشارالیه در جواب گفت اگر کور نمیبود بخانه لنگ نمیآمد.

چون امیر تیمور لنگ بود این حرف باو برخورد و ای از آنجائی که کلام ظریف و گفته بموقعی بود قیافه خوشی نشان داده انعامش داد.

۱۴۷ = در باب ریشه و اشتقاق بعضی کلمات هم باید

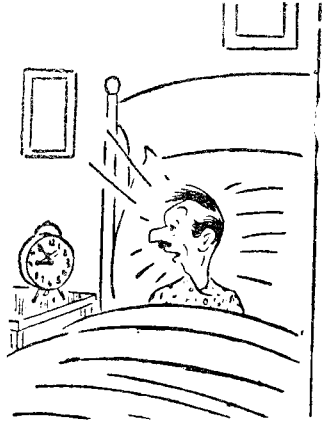
گفت لا يعلم الغیب الا هو .

چنانکه لابد میدانید کنگور واسم حیوان عجیبی است که در استرالیا زندگانی مینماید و دستهای کوتاه و پاهای خیلی بلندی دارد و در روی شکم خود کیسه ای دارد که بچکان خود را در آنجا بزرگ میکند تا وقتی که جان گرفته و بتنهائی بتوانند از عهده وظایف زندگانی برآیند.

تا این اواخر معلوم نبود اسم این حیوان از کجا آمده و چه معنی دارد تا اینکه علمای فرنگستان درصدد تحقیقاتی درباره زبان بومیان استرالیائی برآمدند و معلوم شد که اسم حیوان مزبور در نتیجه سوء تفاهمی درست شده و تفصیل آن از این قرار است که در همان ابتدا که پای سیاحان فرنگی با استرالیا باز شد یکنفر از صاحبان بجزایر انگلیسی موسوم به گوک روزی يك رأس از این حیوانات عجیب را که تا آن روز بر او مجهول بود بیک نفر از بومیان با انگشت نشان داده و بکمک چند کلمه ای که از زبان بومیان استرالیائی یاد گرفته بود پرسید اسم این چیست. آن ومی جواب داد «کن گورو» و گوک بتصور اینکه اسم آن حیوانات کنگورو است آن کلمه را در میان



تصویر کنکورو در حالیکه بچه خود را در روی لاشکم گذاشته است



بر پدر زندگانی اداری لعنت

صندوقچه اسرار

هموطنان خود و فرنگیان دیگر تکرار کرد و رفته رفته آن حیوان بهمین اسم معروف گردید. ولی حالا که عده‌ای از علمای فرنگستان بزبان بومیان استرالیا کاملاً آشنا شده اند متوجه گردیده‌اند که «کن‌گورو» جمله‌ایست و معنی آن از اینقرار است که «نمیدانم» یا «نمیفهمم» و از اینقرار معلوم میشود که آن بومی در جواب سؤال گوگ گفته بوده است که نمیدانم و گوگ همین کلمه نمیدانم را اسم آن حیوان بنداشته بوده است.

خدا میداند چقدر از کلمات در هر زبانی اصل و ریشه‌شان از همین نوع باشد.

۱۴۸ = برپدر زندگانی اداری لعنت!

مأمورین ادارات و مستخدمین رسمی دولت در هر کجای دنیا مدام مینالند و از سختی کار و زندگی خود شکایتها میکنند. تصاویر مقابل تا حدی روشن میدارد که شکایت آنها مبنی بر اساسی هست یا نه.

۱۴۹ = پندگرا نبرها

زمانه پندی آزاد وار داد مرا
زمانه چون نگری سر بر سر همه پنداست (۱)

بروز نیک کسان گفت تا توغم مخوری
بسا کساکه بروز تو آرزومند است
(رودکی)

۱۵۰ = عقیده ولتر درباره مشرق زمینها

ولتر حکیم و دانشمند مشهور فرانسوی در کتاب معروف خود موسوم به «فرهنگ فلسفی» (۲)

در موقع تعریف کلمه فصاحت و علم بیان *éloquence*

(۱) یا «زمانه را چونکو بنگری همه پنداست».

(۲) مراجعه شود بنمره ۱۳۶ از همین کتاب.

سید محمد علی جمال زاده

درباره ما مشرق‌زمینها چنین نوشته است :
مشرق‌زمینها تقریباً همه بنده و غلام بودند و از خصایص
اسیری یکی این است که در همه چیز باغراق و مبالغه سخن میرانند
و بهمین جهت علم بیان و فصاحت آسیائی مهیب و وحشتناک بود .

۱۵۱ = فروغی و ناصرالدین شاه

میگویند چندی پس از وفات فروغی بسطامی (۱) روزی
ناصرالدین شاه بمیرزا محمد حسین خان که تا آنوقت ادیب تخلص
داشت (۲) میگوید باید اسم فروغی بسطامی را توبگیری و ربشت

(۱) میرزا عباس فروغی بسطامی از شعرای نامی عهد
ناصرالدین شاه در سنه ۱۲۷۴ هجری قمری وفات نموده است و ظاهراً
قضیه گفتگوی ناصرالدین شاه بامیرزا محمد حسین خان فروغی
بیست سالی بعد از آن بوده است .

(۲) میرزا محمد حسین خان ادیب که بعدها فروغی تخلص
یافت پسر آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی در سنه ۱۲۵۵ هجری
قمری در اصفهان تولد یافت و در سنه ۱۲۸۹ بسن سی و چهار سالگی
بتهران آمد و چندی بعد بریاست دارالطباعة دولتی منصوب گردید
و در سنه ۱۲۹۱ در باب شکار ناصرالدین شاه که در قصبه کن واقع
گردید قصیده‌ای ساخت بدین مطلع :

شست ملک بجرگه ندیدی چکار کرد

یک گله صید را بخدنگی شکار کرد

و از جانب ناصرالدین شاه تخلص فروغی یافت و در سنه
۱۳۰۸ بمنصب استیقا ارتقاء یافت و در سنه ۱۳۱۱ ملقب بدکاء
الملک گردید و در حدود شصت سالگی روزنامه « تربیت » را بطور
هفتگی تأسیس نموده که ده سال بطمع میرسید و در اواخر عمر رئیس
دارالترجمه دولتی و مدیر مدرسه علوم سیاسی بود و در سنه ۱۳۲۵
هجری قمری در سن هفتاد سالگی درگذشت و دیوان وی مشتمل بر
نظم و نثر (با ترجمه « ریحانة الافکار ») در همان سنه ۱۳۲۵ در طهران
بطبع رسیده است .

صندوقچه اسرار

را هم بگذاری بلند شود. میرزا محمد حسین خان تعظیم نموده میگوید اسم فروغی را با افتخار قبول دارم ولی اگر اعلیحضرت همایونی اجازه بدهند ریشم دست خودم باشد.

۱۵۲ = معنویات در دوره صفویه

پروفسور برون مستشرق معروف در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» خود که بفارسی هم ترجمه شده در باب تنزل معنویات در عهد صفویه چنین نوشته است:

«در عهد سلطنت دودمان صفویه فضل وادب و شعرو عرفان ایران را وداع گفته صوامع و تکایا و خلوتها و خانقاههای درویشان چنان منهدم گشت که امروز در سرتا سرایران نامی از این ابنیه خیریه مسموع نمیشود، در صورتی که مثلاً در زمان ابن بطوطه این قسم مؤسسات در هر شهر و قصبه و دهی دیده میشد»

وهم در همان کتاب در همین باب علم و فضل و شعر وادب و عرفان در زمان صفویه پروفسور برون نامه‌ای را که میرزا محمدخان قزوینی عالم مشهور بآن مرحوم نوشته بوده نقل کرده و آن نامه از اینقرار است:

«از لحاظ ادبیات و شعرو عرفان و تصوف و بقول خودشان هر چه متعلق بکمالیات بود (در مقابل شرعیات) نه تنها در توسعه و ترقی آن جدیتی اظهار نکردند بلکه با انواع وسایل در پی آزار و تخفیف نمایندگان این «کمالیات» برآمدند زیرا که نمایندگان مزبور اغلب در قوانین و مراسم مذهبی بطور کامل استقرار نداشتند» (۱)

۱۵۳ = شاعر ایرانی ایرانی فروش (۲)

خواجه اصفهانی از شعرای عهد صفویه پس از فتح سلطان سلیم

(۱) «تاریخ ادبیات ایران» ترجمه فارسی صفحه ۲۱.

(۲) «تاریخ ادبیات ایران» ترجمه فارسی صفحه ۶۳.

سید محمد علی جمالزاده

وشکست شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی در چالدران قسیده‌ای بسطغان عثمانی فرستاد که این بیت از آن می‌باشد :

بیا از نصر دین کسر صنم کن
بتخت روم ملک فارس ضم کن

باید دانست که شکست قشون ایران در چالدران در تاریخ رجب سال ۹۲۰ هجری قمری بوده است .

۱۵۴ = يك مسئله بسیار ممتاز از شطرنج

این پایان دست از شاهکارهای ترویتسکی نام (A. Troitzky) از مشهورترین استادان شطرنج در فن مسئله درست کردن و پایان بازی ساختن است . اگر بعد از دو الی سه ساعت خودتان پیدا نکردید جواب را در زیر نمرة ۱۵۸ خواهید یافت. فراموش نفرمائید که در بازی فرنگی اگر طوری پیش آید که شاه طرف هیچ حرکت نداشته باشد و سایر مهره‌هایش را هم نتواند حرکت بدهد بازی « فول » است یعنی بی نتیجه میماند و غالب و مغلوبی در میان نخواهد بود .

۱۵۵ = فایده و ضرر کلمات عربی در زبان فارسی

روزی از یک نفر از دوستان محترم خود که در زبان فارسی و عربی هر دو استاد بود پرسیدم عقیده سرکار در باب لغتهائی که از زبان عربی در زبان فارسی آمده چیست گفت این کلمات و هر کلمات دخیل دیگری اگر عیبی هم داشته باشد محسناتش بلاشک بمراتب بیشتر است و از جمله این محسنات یکی ثروت زبان ما و سهولتی است که در کار تحریر و انشاء حاصل میشود . گفتم مقصود سرکار را درست نمیفهمم فراموش نفرمائید که با آدم ناشی سروکار دارید .

کتابی را که مشغول خواندن آن بود نشان داد و گفت این کتاب را که می‌بینی دیوان میرزا محمد حسین خان فروغی (ذکاء - الملك) است که از جمله ادبای بنام این دوره‌های اخیر بوده بگیرد این يك صفحه را از ترجمه «ریحانة الافکار» که در اول همان دیوان

صندوقچه اسرار

بچاپ رسیده برایم بخوان .

کتاب را گرفته وچنین خواندم :

« خلاصه درمیان بنی آدم بیش یا کم همیشه تفاوت و اختلاف و تنافر و خلاف بوده و هست بعضی دارای صحت بدن و استقامت مزاج و برخی همواره مبتلا بامراض و اسقام و نیازمند علاج اند، طایفه‌ای را نشاط و سرور دائمی مانع از ادراک مخلت و الم و طبقه‌ای علی الدوام گرفتارهم و غم زمره‌ای درمیان نعمتهای گوناگون بسربرند و فرقه‌ای در سفره آفرینش فقط خون جگر خورند.... گروهی عالم و دانشمند دسته‌ای جاهل و خودپسند سلسله‌ای باوجود شرارت و خبث طینت بغنا و بی‌نیازی ناییل و قبیله‌ای باکرامت نفس و وسعت صدر تنگدست و مستأصل جماعتی درس پیری زنده و صفی در کودکی دل از زندگی کنده.....» (۱)

بدینجا که رسیدم گفتم همینجا بایست و باین عبارتی که خواندی نظری بینداز خواهی دید که در ضمن این چند سطر دوازده کلمه استعمال شده که همه یک معنی و مقصود را می‌رساند یعنی با اصطلاح مترادف می‌باشند و آن دوازده کلمه از اینقرار است :

- ۱ - بعضی .
- ۲ - برخی .
- ۳ - طایفه‌ای .
- ۴ - طبقه‌ای .
- ۵ - زمره‌ای .
- ۶ - فرقه‌ای .
- ۷ - گروهی .
- ۸ - دسته‌ای .

(۱) دیوان ذکاء الملک ، طبع طهران سنه ۱۳۲۵ ، صفحه

۴۶ و ۴۷ .

- ۹ - سلسله‌ای .
- ۱۰ - قبیله‌ای .
- ۱۱ - جماعتی .
- ۱۲ - صنفی .

از میان این کلمات تنها دو کلمه «گروهی» و «دسته‌ای» فارسی است و ده کلمه دیگر عربی است و کلماتی است که عموم ایرانیان فارسی زبان آنها را میفهمند. حالا اگر صاحب کتاب نمیخواست این کلمات عربی را استعمال نماید یا مجبور میشد از ادای مقصود خود صرف نظر نماید و یا آنکه مدام همان دو کلمه فارسی را تکرار نماید و یا در کتاب فرهنگ فارسی کلمات دیگری بهمین معنی و یا نزدیک بدین معنی پیدا کنند که مأنوس عموم مردم فارسی زبان نباشد و در این شکی نیست که اگر ما امروز بخواهیم این ده کلمه عربی را که عموم ایرانیان میدانند و جزو ذخیره معلومات لغوی آنهاست از زبان فارسی بیرون کنیم اسباب فقر زبان فارسی را فراهم ساخته‌ایم و اگر بجای آنها کلمات غیر مأنوس بگذاریم اسباب زحمت مردم خواهیم شد و شاید یک قرن طول بکشد تا عموم مردم با آن کلمات آشنا بشوند. دیدم حرف حسابی است خاموش شدم.

۱۵۶ = از فضولیهای ابوالفضل

از سالیان دراز رفیق شفیقی دارم که گوئی برای فضولی و ایرادگیری خلق شده و حالا که خودمانیم چه بسا اتفاق میافتد که خرده گیریهایش هم بی اساس نیست. بهر حیت از بس ایراد گرفته و نتوانسته‌ام جوابش را بدهم اسمش را ابوالفضل گذاشتم. اخیراً نفس زنان وارد شده این ابیات را از فردوسی آورده و گفت بازمی- خواهی بگوئی فضولی می‌کنم بگوولی از روی انصاف بگو ببینم فردوسی در این مورد تناقض گوئی کرده یا نه و این ابیات را جلو چشم گذاشته گفت در یکجامی گوید :

بدان ای گرفتار بند غرور
که گردادگر باشی و پاک دین

که این است رسم سرای سرور
زهر کس نیابی جز از آفرین

صندوقچه اسرار

و گریب نهان باشی و بد کنش
ز چرخ بلند آیدت سرزنش
در جای دیگر فروده :
چپ و راست هر سو بتابم همی
سراپای گیتی نیابم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش
جهان بنده و بخت خویش آیدش
یکی جز بنیکی زمین نسپرد
همی از نژندی فرو پژمرد
گفت د جواب بده .
جوابش را بموقع دیگر محول داشتم .

۱۵۷ = شاعر و عارف بزرگی که در آبش انداختند و هلاک شد

مجدالدین بغدادی خوارزمی مراد شیخ عطار بود و سلطان
محمد توارزمشاه در حال مستی، او را بجیحون انداخت و هلاک شد
در سنه ۶۰۶ هجری رباعی ذیل میرساند که چه طبع لطیفی داشته
است :

از شبنم عشق خاک آدم گل شد
صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
سر نشتر عشق بر برگ روح زدند
یک قطره فرو چکید و ناوش دل شد

۱۵۸ = جواب مسئله شطرنج نمره ۱۵۴

بدیهی است که اگر سفید بگذارد که اسب سیاه پیاده ۴۲ او را
بزند دیگر بدون آنکه سفید بتواند جلوگیری نماید پیاده سیاه از
خانه ۵g پائین میآید و وزیر میشود و بازی را میبرد. لهذا سفید
مجبور است در حرکت اول پیاده خود را از خانه ۲f بخانه ۳f ببرد
در اینصورت اسب سیاه اگر حرکت نکند سفید او را میزند و بعد با
شاه خود دو پیاده سیاه رامینند و آنگاه به دو پیاده خود نزدیک شده
وزیر درست می کند و بازی را می برد. پس سیاه مجبور است در حرکت
اول اسب خود را حرکت بدهد و از خانه ۴g بخانه ۵e برود سفید

سید محمد علی جمال زاده

می بیند که باز از نو پیاده اش در خانه f۳ در معرض خطر است ولی چون نمی تواند آنرا نجات بدهد آنرا گذاشته و پادشاه خود از خانه h۷ می آید بخانه g۷ سیاه. فوراً در حرکت دوم با اسب خود پیاده سفید را در خانه f۳ می زند. سفید در حرکت سوم خود پادشاه پیاده f۶ را می زند. سیاه بدون معطلی در حرکت سوم با پیاده g۵ می آید بخانه g۴. شاه سفید گرچه دیگر نمی تواند با او برسد دنبال او روان شده می آید بخانه f۵. پیاده سیاه می رود باز یک خانه پائین تر یعنی بخانه g۳. شاه سفید می رود بخانه g۴ پیاده سیاه می رود بخانه g۳. شاه سفید می رود بخانه h۳. حالا اگر سیاه پیاده خود را پائین براه و در خانه g۱ وزیر بسازد شاه سفید حرکت نهموده ولی پیاده b۶ جلورفته در خانه b۷ پادشاه سیاه کیش می دهد. شاه سیاه مجبور است یکی از آن دو پیاده را بزند در این صورت پیاده دیگر سفید بالا رفته وزیر می شود و باز پادشاه سیاه کیش می دهد. شاه سیاه مجبور است وزیر را بزند در این صورت ملاحظه خواهید فرمود که شاه سفید در خانه h۳ دیگر حرکت ندارد و بازی «فول» است یعنی بی نتیجه می ماند.

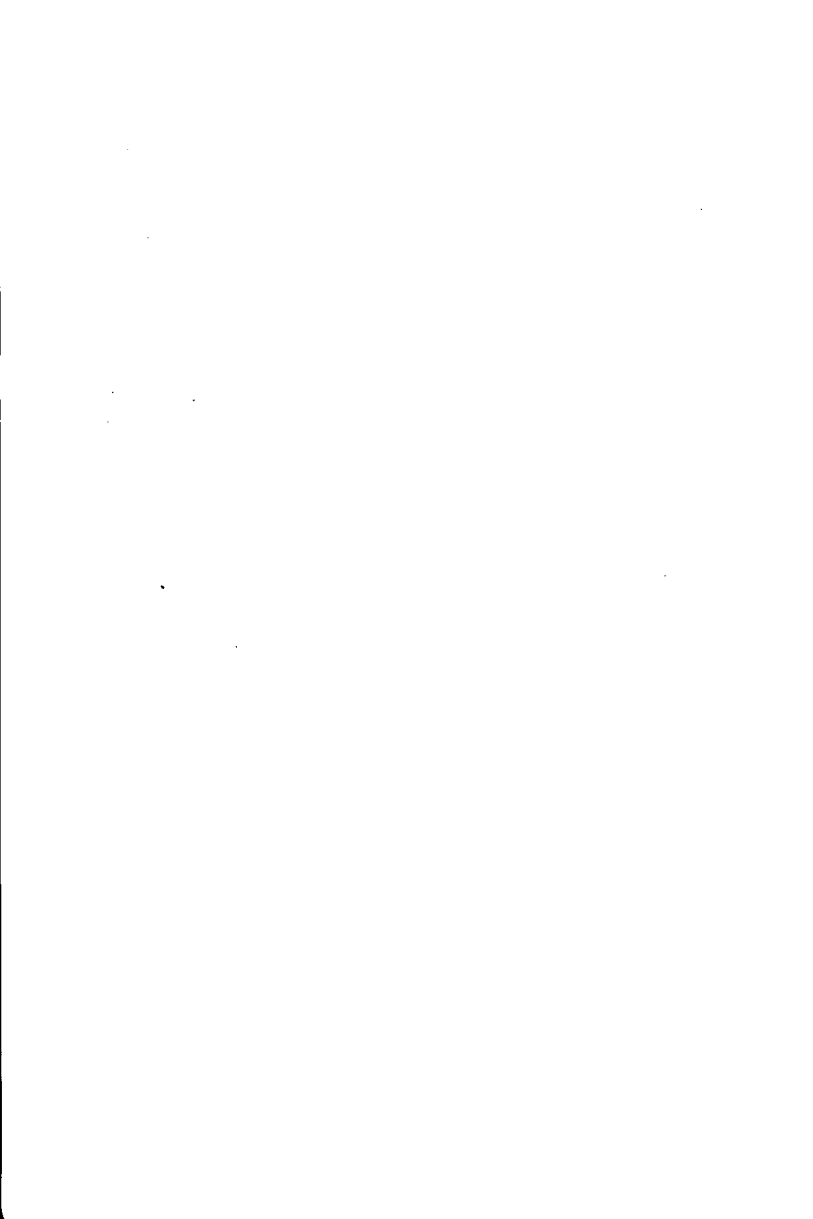
۱۵۹ = اولین مدرسه جنگلبانی در ایران

شرح ذیل قسمتی است از مقاله ای که ارها نس شریکر متخصص جنگل در روزنامه « شفق سرخ » شماره ۲ ذی القعدة ۱۳۵۱ (۲۷ فوریه ۱۹۳۳) بطبع رسیده است :

۲ بالاخره در آبان ۱۳۰۹ بنام اعلیحضرت همایونی به عیت حکمران ساری و معاریف شهرهای مازندران اولین مدرسه جنگلبانی را تأسیس کردم ولی بدبختانه در اثر عدم مساعدت مدرسه مزبور و باغ جنگلبانی در خرداد ۱۳۱۰ بسته شد.

بنده باسی نفر از شاگردان در وسط جنگل مدت سه ماه بی- حقوق مانده. بالاخره عده ای از شاگردان در نتیجه بی تکلیفی و استیصال فرار کردند.

در جریان این سه ماه بهر نحو بود مدرسه را با متخارج شخصی





عقل معاش

صندوقچه اسرار

نگاه داشتیم و عوض قدردانی از طرف اداره فلاحت قریب یکسال برای پس گرفتن پولم دویدم و تا امروزه هم اداره مزبور مبلغی بدهکار می باشد.

۱۶۰ = عقل معاش

این دو همسر جوان چون بچه شان نمی شده بچه ای قبول کرده اند خانم دیگر از آنها می پرسید از قراری که می گویند بچه ای که قبول کرده اید پدر و مادرش از اهالی ایتالیا بوده اند شما که ایرانی هستید مگر بچه ایرانی بی پدر و مادر قحط بود که رفته اید بچه ایتالیائی قبول کرده اید.

خانم دیگر جواب می دهد راستش این است که هم آقا و هم خود من زبان ایتالیائی را خیلی دوست می داریم و حالا وقتی این بچه بزرگ شد بدون آنکه محتاج درس و معلم باشیم از او ایتالیائی یاد خواهیم گرفت.

۱۶۱ = دوبیت از سید احمد ادیب پشاورى

وجود من که در این باغ حکم خاری داشت
هزار شکر که این خار پای کس نخلید
چو گل شکفته از آنم در این چمن که دلم
چو غنچه خون جگر خورد و پیرهن ندرید

(مرحوم ادیب پشاورى)

(متوفى در نهم تیر ۱۳۰۹)

۱۶۲ = مسافرت دور دنیا

یکنفر از علمای فرانسه حساب کرده که برای مسافرت دور کره زمین یکنفر آدم پیاده اگر شبانه روز متصل راه برود ۴۲۸ روز لازم است و یک خط آهن سریع السیر ۴۰ روز و صدا (در هوای معتدل) ۳۳ ثانیه و نیم و یک گلوله توپ (توپ صحرائی)

سید محمد علی جمال زاده

۲۱ ثانیه و سه ربع ثانیه و نور فقط یک عشر ثانیه و برق هم یک عشر ثانیه دور زمین را سیر می نماید .

۱۶۳ = وصف تمثال مبارک حضرت رسول

شرح ذیل منقول است از کتاب مشهور «تجارب السلف» تألیف هندوشاه بن سنجر بن عبدالله الصاحبی الکیرانی و آنرا می توان نمونه ای از نشر فارسی قدیم بشمار آورد،

« بیان صورت مبارک پیغمبر »

از حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه پرسیدند که صفت پیغمبر بگویی گفت مردی بود میانه بالا ، نه سخت دراز و نه کوتاه ، رویش سفیدی که بسرخ زدی و چشمهایش سیاه بود و مویش جمع و روی درغایت نیکوئی و جمال و موی سرش دراز و گشن و سیاه و در طول تا کتف و گردن سفید و از سینه تا ناف خطی سیاه از موی باریک چنانکه گوئی بقلم کشیده اند و بر شکمش جز از آن هیچ جای موی نبود و سرش گرد بود نه کوچک و نه بزرگ و کف دست و پایش معتدل نه پهن و نه تنگ و پشتش بزرگ و پهن و در میان دو کتف مهری داشت موی بر رسته و روشنایی از آن متافتی و در رفتن چنان تیز بر رفتی که گفتم پای از سنگ برمی گیرد و چنان رفتی که گویی از فرازی بنشیب می آید و گرازان و کش رفتی و رویش در جمال چنان بود که هر که در او نگرستی غم از دلش بر رفتی و از خوردن فراموش کردی و از دیدن روی او و شیرینی سخن گفتن او هرگز سیر نشدی و بینایی داشتی گوژ و کشیده و دندانهای گشاده چنانکه میان هر دندانانی گشادگی داشت و موی سر گاه فرو گذاشتی و گاه بر بستی و در شصت و سه سالگی موی بر تن مبارک او سپید نشد مگر قدرده ناموی و هیچکس از او خوشخوی تر و دلیر تر و فراخ حوصله تر نبود .

۱۶۴ = مبارزه جادوگران

قصص و حکایات قدیمی ما پر است از کارهای جادوگران و

صندوقچه اسرار

ساحران و جن و پری و غریب آنکه فرنگیها همین قسمت از ادبیات ما را بسیار گرانبها دانسته و بزبانهای خود ترجمه نموده و چه بسا اتفاق می افتد که اینگونه قصه های ما را از خودمان بهتر می دانند چنانکه قصه «چراغ علاءالدین» و قصه «علی بابا و چهل دزد» و «سندباد دریائی» از جمله قصه های است که عموم بچه های اروپائی در کتابهای مصور و نفیسی که بانواع واقسام بچاپ رسیده و باز هم هر روز تجدید طبع می شود می خوانند و از حفظ می دانند .

اینک برای نمونه شرح جنگ و مبارزه دونفر جادوگر

را از «الفلیلی» در اینجا نقل می نمایم (۱) :

«... پس ملك خواجه سرا را باحضار دختر خود فرستاد و چون دختر بیامد روی خود بپوشید ملك گفت روی از که پوشیدی . دختر گفت این بوزینه ملك زاده است كه سه جرجیس بن ابلیس او را باینصورت کرده . ملك از من (بوزینه) پرسید آیا این سخن راست است یا نه . من باشارت گفتم آری راست است و پس از آن بگریستم . ملك از دختر خود پرسید كه تو جادو از كه آموختی . دختر گفت از پیر زال جادو و هفتاد چشمه جادو آموخته ام كه بست . ترین آنها این است كه سنگهای شهر تو را پشت كوه قاف ریخته مردمانش را ماهیان گردانم . ملك گفت این جوان را خلاص كن كه وزیر خود گردانم . دختر ك . انگشت قبول بردیده نهاد و كاردی بدست گرفته خطی بشکل دایره بر کشید و طلسماتی بر آن نوشت و فسونی چند بخواند . دیدیم كه قصر تاریك گردید و عفريت پدیدار شد همگی هر اسان گشتیم . دختر ملك باو گفت لا اهلا ولا سهلا . عفريت بصورت شیری در آمده جواب داد كه ای خیانتكار چگونه عهد فراموشی كردی و پیمان بشكستی آخر من و تو مگر

(۱) حکایت گدای دوم ، هزار و یکشب طبع خاور ، طبع خاور ،

طهران ، جلد اول ، صفحات ۷۳-۷۵ .

سید محمدعلی جمالزاده

نه پیمان بسته بودیم که هیچیک دیگری را نیازاریم. حال که تو خلاف کردی آماده باش تا جزایت را بدهم. پس دهان باز کرده مانند شیر بغرید. دختر موئی از گیسوان خود فرو گرفته فسونی بر او دمید در حال شمشیر برنده شد و شیر را دو نیمه کرد. سرشیر بزمین افاده بصورت کژدمی درآمد. دختر هم بصورت ماربررگی درآمد و با هم در آویختند. پس از آن کژدم بصورت عقابی شد دختر هم بصورت کرکسی برآمد و زمانی با هم بجنگیدند. آنگاه عفريت گربه سیاهی شد. دختر هم در دم بصورت گرگی برآمد. عفريت اناری شد و بر هوا بلندگشت و بر زمین برآمده بشکست و دانه های آن باطراف پاشیده زمین قصر از دانه انار پر شد. در حال دختر خروسی گردید و دانه ها را برچیده دانه ای از آن بسوی حوض رفت. خروس خروشی بر آورده بال و پر می ردد و بمنقار خود اشارت همی کرد و ما قصد او را نمی فهمیدیم تا آنکه آن يك دانه را بدید خواست که آبرائیز بر باید ولی دانه بحوض اندر افتاد و ماهی بزرگی شد. دختر خویشتن را در آب افکنده نهنگ گردید و با هم در آویختند و فریاد بلند کردند تا عفريت بدرآمده شعله آتشی شد و از دهان و چشمان و بینی او آتش فرو می ریخت. دختر نیز خرمن آتشی گردید ما از بیم زهر آس خواستیم خود را در حوض افکنیم. پس آنها با هم در آویختند و آتش بیگدیگر همی افشانند و شراره ایشان بمای رسید ولی شراره دختر بی آزار بود و ما بهلاک خویش تن در دادیم و بتشویش اندر بودیم که صدائی شنیده شد که می گفت خذل من کفر بدین سید البشر. دیدیم که دختر ملك از میان آتش بدرآمد و عفريت مشتی خاکستر گردید. پس دختر بنزد من که بوزینه بودم آمد و آب خواسته فسونی بر آن دمید و بر من بپاشید بصورت نخست بر آمدم پس دختر گفت ای پدر من نیز خواهم مرد چون آن یکدانه

صندوقچه اسرار

انار را اگر پیش از آنکه بحوض اندر افتد ربوده بودم جان درمی بردم ولیکن از آن غفلت کردم و از حکم تقدیر گزیری نباشد « چون قضا آید طبیب ابله شود ». دختر بگفتگو اندر بود که شرری از غیب بسینه اش برآمد و بسوخت و در حال مستی خاکستر شد .»

۱۶۵ = از عجایب شهر یزد

شهر یزد شاید خشک ترین شهر های ایران باشد . معروف است که این یزد در زمان استیلای اسکندر پایران بیابان بایری بیش نبوده و اسکندر بمناسبت دورافتادگی آن از نقاط معمور و آباد در حوالی مقر شهر کنونی زندانی برای جنایتکاران بنا نمود و بهمین مناسبت خواجه حافظ شیرازی در وصف یزد چنین فرموده است :

دل از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
از جمله ابنیه معروف یزد ساختمانی است معروف به «وقت ساعت» که در سابق مدرسه و کتابخانه و زیج معتبری بوده و اینک تنها قبه خرابه ای از آن در نزدیکی ارك باقی است که قسمت داخلی آن تا این اواخر دارای نقش و نگار قشنگی بود و کتیبه های کوفی آن لاجوردی و آبی و دارای زمینه سفیدی بوده ولی کاشی های دیوارهای آن تماماً افتاده است .

بانی «وقت ساعت» سیدرکن الدین نامی بوده که در سنه ۷۲۶ هجری بساختمان آن مبادرت نموده است . سر پرسی سایکس سیاح و صاحب منصب انگلیسی در کتاب خود موسوم به «هشت سال در ایران» (۱) در باب «وقت ساعت» چنین نوشته است :

«راجع به «وقت ساعت» در یکی از تاریخهای خطی که بدست اینجانب افتاده (۲) شرح مبسوطی مندرج است

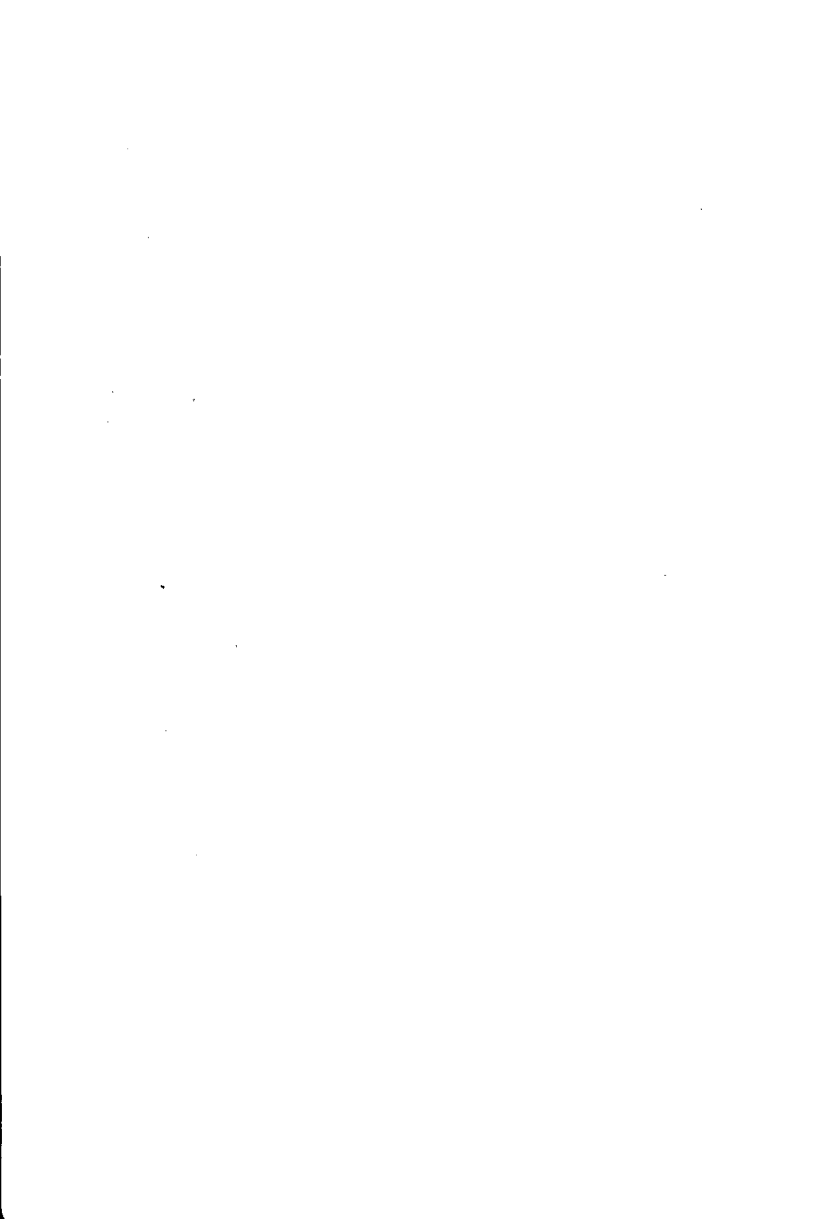
(۱) ترجمه فارسی ، جلد دوم ، صفحه ۲۸۵-۲۸۶-

(۲) ظاهراً مقصود تاریخی است با اسم «تاریخ محمد ابراهیم» که مؤلف در همان کتاب خود ذکر کرده از آن نموده است (جلد دوم ، صفحه ۲۷۸) .

سید محمد علی جمال زاده

که ذی‌الخلاصه آن نقل می‌شود:

در مقابل در مدرسه دوستون برپا می‌باشد و روی یکی از آنها مرغی از مس تعبیه کرده‌اند که همواره با گردش آفتاب حرکت کرده و بخررشید نگاه می‌کند. بر فراز ستون دیگر بیرقی است که روزی پنج مرتبه موقع زدن نوبتی پدیدار می‌شود. در میان رصدخانه نیز ستونی است که در بالای آن يك چرخ چوبی تعبیه شده است و این چرخ به ۳۶۰ قسمت و هر قسمتی بدرجات متعدده تقسیم گردیده که هر روز طلوع آفتاب با ظهور حرف معینی روی آن معلوم میشود. در چهار زاویه چرخ مزبور چهار دایره ترسیم شده که اسامی ماههای ترکی و رومی و عربی و جلالی روی آنها ثبت گردیده است. بالای چرخ دو روزنه کوچک است که از آنها دو نوع مرغ برنجی بیرون آمده و مهره‌هایی را که در نوك آنهاست در جسام زیر پای خود می‌اندازند و در نتیجه چرخ بحرکت آمده و یکی از دوازده تخته‌ای که هر يك دوازده ساعت را نشان میدهد عقب‌رفته و تخته سیاهی بجای آن می‌آید و در ساعات پنجگانه که موقع ادای فریضه است مهره‌ها که افتاد طبق رصدخانه را نیز می‌گوبند و بیرق روی ستون پدیدار میشود در دایره‌ای که بالای چرخ ترسیم شده و همین‌طور که ماه روپایان میرود یکی از آن دایره‌ها سیاه میشود. در قسمت مقابل ساعت دوازده تخته است که شبها هر ساعتی که میگذرد يك شمع روی آن روشن میشود. در وسط این چرخه تخته دیگری است بمنزله منطقه البروج که اسامی منازل بیست و هفتگانه روی آن، ترسیم شده و بر فراز دایره منطقه البروج اسامی پنج ستاره زحل و مشتری و عطارد و مریخ و زهره و تأئیز، هر روز و هر ستاره با ذکر کلمه سعد و یا نحس درج گردیده است.





يكنفر آدم عاقل

صندوقچه اسرار

جای تأسف است که بانئیک چنین بنای معتبری متهم بقتل یکی از مسیحیان ثروتمند شده و گفتند پول آن مسیحی است که بمصرف این بنا رسیده و در نتیجه او را دستگیر ساخته و هزار ضرب چوب زده و بعد که او را رها کردند در اثر زحمت و عذابیه که با او وارد آمده بود وفات یافت و در همین محل مدفون گردید.

۱۶۶ = تناقض گوئی شیخ سعدی

در پیش گفتم رفیقی دارم فضول و زبان دراز که اسمش را ابو الفضول گذاشتیم! اخیراً کتاب سعدی را برداشته نزد من آمده بود که سعدی در یکجا فرمود:

نام نیکی گر بماند زادمی

به کز او ماند سرای زرنگار

و هم خود او در جای دیگر چنین گفته است:

بدان رفتند و نیکان هم نماندند

چه ماند نام زشت و نام نیکو

گفتم خیلی خوب مقصودت چیست. گفت آیا بنظر شما تناقض نمی آید. گفتم جان من دنیا سر تا پا محل تناقض است و خداوند خودش نیز در مقابل روز شب را خلق کرده و زبانم لال سرسلسله تناقض کارها خود او است لهذا بهتر است در فضولی رابسته و بروی در فکر نان باشی که خر بزه آب است.

۱۶۷ = یکنفر آدم عاقل

رفیق اولی که چترش را روی بازویش انداخته بر رفیق خود که دستش را گچ گرفته و بگردن انداخته رسیده میگوید شنیده بودم تو پایت شکسته و باین جهت است که دو هفته میشود با داره نیا مده ای حال امی بینم که بازویت را گچ گرفته ای پس معلوم میشود بازویت شکسته بود نه پایت.

رفیق دومی میگوید نه خیر همانطور که شنیده ای پایم شکسته ولی چون اگر پایم را گچ میگردفتند نمیتوانستم راه بروم و گردش بنمایم

۱- مراجعه شود بنمره ۱۵۶ از همین کتاب «هزار پیشه»

سید محمد علی جمال زاده

سپردم بازویم را گنج بگیرند.

۱۶۸ = سقراط و میرزا طاهر تنکابنی

من تصدیق دارم که هر چند سقراط و میرزا طاهر تنکابنی هر دو حکیم و پرهیز کار بودند معذافرق میان آنها از زمین تا آسمان است ولی با اینهمه حرفی نیست که میرزا طاهر تنکابنی هم در جای خود مرد فاضل و حکیم و پاک‌بوی بود و شایسته هر گونه احترامی میباشد. ولتر حکیم مشهور فرانسوی در «فرهنگ فلسفی» خود در مورد ذکر کلمات «بیدین و بیدینی» در باب سقراط و محکوم شدن او و بدخواهی ملت یونان در حق او چنین نوشته است:

«ملتی که حکومتش مرتکب چنین ظلم‌های فاحشی بشود و صدایش در نیاید مستحق همان بود که بر سرش آمد یعنی اول اسیر دست رومیها گردید و امروز هم گردش در زیر رقبه‌ترکها است (۱)»

* * *

حالا باید دید ما ایرانیان که در مقابل چشممان میرزا طاهر تنکابنی و صدها مانند او را برای اینکه نمیخواستند پاروی حق بگذارند در سن پیری و شکستگی در زندان انداختند و نطق نکشیدیم آیا مستحق هیچ جزا و عقوبتی نیستیم.

۱۶۹ = افسوس فردوسی

فردوسی در کتاب «یوسف وزلیخا» چنین گفته است:

«بدینگونه سودا بخندد خرد

زمن خود کجا کی پسندد خرد

که یک نیمه از عمر خود گم کنم

جهانی پر از نام رستم کنم»

اگر واقعاً کتاب «یوسف وزلیخا» ۲ از فردوسی باشد (از کجا

(۱) باید دانست که در عهد ولتر یونان در تحت حکومت عثمانی بود

۲ آقای استاد عبدالعظیم قریب آشتیانی در مقاله فاضلانهای

که در مجله «پرورش» بطبع رسانیده اند عقیده دارند که «یوسف و

زلیخا» از فردوسی نیست.

صندوقچه اسرار

که نباشد) در تعبیر و تفسیر این دو بیت دوچار مشکلات زیادی خواهیم شد که حل آن شاید بطبع بعضی از هموطنان خوش آیند نباشد .

۱۷۰ = بوعلی سینا نمیداند کجا بوده و کجا رفته است

روز کی چند در جهان بودم
بسر سر خاک باد بیدم
ساعتی لطف و لحظه‌ای در قهر
جان پاکیزه را بیالودم
با خرد را بطبع کردم هجو
بسی خرد را بطمع بستودم
آتشی برفروختم از دل
و آب دیده از و بیالودم
با هواهای حرص و شیطانی
ساعتی شادمان بنغودم
آخر الامر چون بر آمد کار
رفتم و تخم کشته بیدرودم
گوهرم باز شد بگوهر خویش
من از آن خستگی بیالودم
کس نداند که من کجا رفتم
خود ندانم که من کجا بودم

شیخ الرئیس ابوعلی سینا

«بنقل از «مونس الاحرار» محمد بن بدر جاجرمی»

۱۷۱ = درازترین کلمات در زبان بومیهای قدیمی

امریکا پیدا میشود

عموماً میدانستیم که زبان آلمانی کلمات دراز زیاد دارد یعنی برای ادای مقصود در این زبان اگر کلمه‌ای موجود نباشد شخص میتواند چندین کلمه را سوار هم کرده و از آنها یک کلمه بسازد و مثال برای این نوع کلمات در زبان آلمانی خیلی زیاد است و من باب نمونه

سید محمد علی جمال زاده

در اینجا بذکر یک کلمه ذیل اکتفا میشود.

Überrichsellesthinauswachsew

این کلمه (مصدر) دارای ۲۷ حرف است و در واقع ارینج کلمه مختلف تشکیل یافته و معنی آن تقریباً از اینقرار می شود: «ما فوق خود سرافراشتن».

ولی از قرار معلوم درازترین کلمات در زبان بومیهای آمریکا پیدا میشود و مثلاً در زبان قوم آزنک از اقوام قدیمی مملکت کنونی مکزیک به تمبر پست میگویند.

Amatlacuilolitquitcatlaxtlahuilli

و معنی تحت اللفظی این کلمه که دارای ۳۳ حرف است از این قرار میباشد:

«وجه وصول شده برای حمل و نقل کاغذی که روی آن چیزی نوشته اند».

۱۷۴ = وصف الحال سلاطین صفوی

این وصف الحال مربوط به تمام پادشاهان صفوی نیست ولی از آن اغلب آنهاست و بقلم یکنفر سیاح هلندی دانشمندی نوشته شده موسوم به توپروئن (۲) که در سالهای اول قرن ۱۸ میلادی یعنی

(۱) Aztèque.

(۲) Corneille Le Bruyn : «Voyages par la Moscovie et la perse aux Indes orientales etc.» ewsvol. (traduits du hellaudais) Paris 7425.

اصل این کتاب بزبان هلندی در آمستردام در سنه ۱۷۱۱ در ۲ جلد بطبع رسیده است و اسم آن بهلندی از اینقرار است:

«Reyzen over Mescovien dvor persien ew Oost-Indien»

صندوقچه اسرار

۲۴۰ سال پیش در ایران بوده است. شرح مزبور در وصف الحال سلاطین صفوی در جلد چهارم سیاحت نامه اودر فصل ۴۱ (در باب پادشاهان ایران و امور مملکتی و اهل دربار) (صفحات ۱۳۶ تا ۱۴۱) می باشد و ترجمه تحت اللفظی آن از این قرار است:

«حکومت شاهانه این مملکت (ایران) یکی از مستبدترین حکومت های دنیا است. پادشاه در اعمال و افعال خود جز اراده و مشیت شخصی خود هیچگونه اصول و قاعده دیگری نمی شناسد و شاید تنها در مداخله در امور مذهبی اختیارات او قدری محدود باشد. حیات و ممات و دارائی تمام اهل مملکت بدون استثنا کاملاً در دست اوست. پادشاه در حر مسرای شاهی بدنیا می آید و در میان همان چهار دیوار بزرگ میشود و مانند گیاهی که از نور و حرارت آفتاب محروم باشد هیچگونه تعلیم و تربیتی که درخور پادشاهان است نمی بیند و از علم و مافیها بالمره بی خبر می ماند. همینکه دارای سن و سالی شد او را بخواجهای میسپارند که با اسم الله پاشی مریدی و معلم اوست و خواندن و نوشتن را باو آموخته مسائل دینی را باو یاد میدهد و ضمناً کرامات و معجزات پیغمبر مسلمانان را نیز برای او حکایت نموده و تا بعد افراط کینه و بغض او را بر خلاف ترک های سنی مذهب و مغولها بر میانگیزاند و باو چنین می فهماند که دشمنی با این اقوام در حقیقت طاعت پروردگار است چیزی که جای تأسف است این است که تاریخ و علم سیاست ابداً بشاهزادگان نیاموخته گوش آنها را با کلمات پارسائی و پرهیز و تقوی آشنا نمی سازند و بلکه برای اینکه فرصتی برای تفکر و تعمق در امور و قضایا پیدا نکند از همان سن جوانی آنانرا در میان زنان میاندوزند و دروازه های عیث و نوش و هوی و هوس را بروی او می کشایند و باین هم اکتفا ننموده او را بخوردن تریاک و نوشیدن کوکنار معتاد می سازند و حتی کوکنار را با عنبر و ادویه دیگر می آمیزند که نشئه آن زیادتر شده و بر قوه باه بیفزاید. استعمال این مخدرات کم کم موجب

سید محمد علی جمال زاده

سستی و رخوت کامل میگردد بطوریکه پنداری اشخاصی که بدان معتادند از این عالم پکسره بدرند. زندگی شاهزادگان صفوی بهمین منوال میگردد تاروژی که پدرشان بهمیرد و نوبت سلطنت بآنها برسد. آنوقت آنان را از حرمسرای بیرون مبادورند و به تخت می نشانند و تمام دربار در مقابل آنها پخاک افتاده انقیاد و اطاعت خود را عرضه میدارد. شاه جوان در ابتدا مانند آدمی که هنوز درست از خواب بیدار نشده مدتی مات و متحیر است ولی رفته رفته بخود آمده چشم میگشاید و بنای سلطنت را میگذارد. اطرافیان او ابتدا در صدد این نیستند که او را براه صلاح هدایت نمایند و تمام همیشان را مصروف بر این میدارند که کاری بکنند که شاه جوان را خوش آید و خود را در نزد او عزیز بنمایند. از طرف دیگر سعی دارند که حتی المقدور پادشاه از اوضاع مملکت بی خبر بماند و بکارهای سلطنت نپردازد و حتی وزیر بزرگ که او را اعتماد الدوله میخوانند هر وقت مطلبی دارد منتظر میشود تا شاه قلیان بدست سرکیف و حال باشد. آنگاه قربان قربان گویان مطلب خود را که اغلب مربوط بمنافع شخصی خود او و یاد دوستان و کسان اوست با اسم مصالح کشوری بعرض میرساند و بزور چاپلوسی کار خود را از پیش میبرد. ولی عموماً اگر مطلب مربوط بکارهای مملکتی باشد و اسباب دردسر و ملال پادشاه بشود اعتماد الدوله فوراً موضوع دیگری که دلنشین تر باشد پیش میآورد و شربت و خوراک سفارش میدهد و اسباب نشاط خاطر همایونی را فراهم میسازد و اگر لازم باشد ساز زندگان و رقاصه هائی را که تعلق بدربار دارند حاضر ساخته مجلس عیش و نوش راهیا میسازند و یا خاطر پادشاه را بتماشای جنگ انداختن گاو میشها و قوچها و خروسها و بازیهای دیگر مشغول میدارند و شاه جوان که تجربه و بصیرتی در امور مملکتی ندارد از این تماشاها بمراتب بیشتر لذت میبرد تا از صحبت های خشک و خالی مربوط بچیزها و اشخاص و نقاطی که هیچ نمیشناسد .

صندوقچه اسرار

پس از این تماشا شاه بحر مسرا بر میگردد و باز نهای خود مشغول گفتگو و تفریح میگردد و مطالب همانطور انجام نداداده میماند و لهذا اعتماد بامید اینکه شاید فرصتی برای عرض مطالب خود بدست آورد مرتباً روزی دوبار بدربار میآید و منتظر است که شاه سردماغ باشد و یا خود او سعی مینماید که بهر تدبیری هست شاهرا بسردماغ بیاورد تا بتواند مطلب خودرا بیان نماید. وای بحال او اگر موی دماغ پادشاه بشود و بدون آنکه موقع مقتضی باشد در صد در آید که مطلب خودرا ولو نجات و هلاک مملکت بدان بسته باشد بعرض برساند . و بهمین منظور یعنی برای بدست آوردن موقع مقتضی همه چادنبال پادشاه است و از هیچ کاری که بتواند اسباب تفریح خاطر مخدوم خود را فراهم سازد کوتاهی نمی نماید چنانکه زیبا ترین دختران گرجستان و ارمنستان را آورده بحر مسرای پادشاهی میفرستد و هر وقت پادشاه بشکار میرود مرد ها را مجبور میسازند که از اطراف راهی که پادشاه می پیماید تا مسافت زیادی دور بشوند تا زنها در خانهها تنها بمانند و اگر میل پادشاهی تعلق گرفت بهر خانه ای خواست وارد شود پادشاه کنونی میل مفروطی بشرابخواری دارد و چه بسا اتفاق میافتد چندین شبانه روز لاینقطع بدین کار سرگرم است. این بود وصف الحال پادشاهان ایران که پس از نشستن بتخت چندین سال ابداً بفکر ملك و ملت نیستند و حتی بنام و بزرگی هم وقعی نمیکذارند.»

۱۷۲ مکرر = در مدح سفر

شعرای ایران در مدح سفر سخنان بلند گفته اند و از آن جمله است این ابیات آبدار از اثر طبع انوری ابیوردی (متوفی در سنه ۵۸۳):

سفر مربی مرد است و آستانه جاه

سفر خزانه مال است و اوستاد هنر

در آن زمین که تو در چشم خلق خواریشوی

سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر

سید محمد علی جمال زاده

درخت اگر متحرك شدی ز جای بجای
نه جوراره کشیدی و نه جفای تیر
بشهر خویش درون بی خطر بود مردم
بکان خویش درون بی بها بود گوهر
بجرم خاک و فلک در نگاه باید کرد
که این کجاست ز آرام و آن کجاست سفر

۱۷۳ = انورالدوله و یک گیلاس شیر

یکی از رفقای ایرانی حکایت مینمود که وقتی بارویا آمده بود در آن اوایل که زبان فرانسوی نمیدانست روزی در پاریس در رستورانی ناهار میخورد و ناگهان میشنود که شخصی نوکر را صدا کرده و باو میگوید «انورالدوله». از این پیش آمد خیلی تعجب مینماید و بعدها که قدری بیشتر باز زبان فرانسوی آشنائی پیدا میکند منتقل میشود که آن روز آن شخص بنوکر گفته بوده «آن وردوله» ۲ یعنی یک گیلاس شیر،

* * *

وای به مردمی که زبان همدگر را نمیفهمند و چه خیالهای باطلی در حق هم میکنند.

۱۷۴ = گفتگوی زن لال و شاگرد حصیر باف

«گویند که در طوس گه شدت سرما
از خانه بی بازار همی شد زنکی لال
بگذشت بدکان یکی پیر حصیری
بر دل بگذشتش که اگر نیست مرآمال
تا چون دگران نطع خرم بهر تنعم
آخر نبود کم ز حصیری بهمه حال

(۱) خطر در اینجا بمعنی عظمت و قدر و منزلت است.

(۲) Un verre de lait.

صندوقچه اسرار

بنشست یکی کاغذ کی چکسه ابرون کرد
حاصل شده از کدیه بجوجو نه بمشقال
گفتا دوده گز حصه صیرسره راجند
نی از لاله لخواز کنه نبوز نه نه نه نال ۲
شاگرد حصیری چوادای سخنش دید
گفتش پرو ای جاهل چونین بسخن لال
تدبیر نمد کن بنمد گر شو زیراک
تاریخ بپرسی تو بدیمه رسد سال»

(انوری ابیوردی)

(متوفی در ۵۸۳)

۱۷۵ = هلال سلخ رمضان

شخصی پس از یک ماه روزه و گرسنگی که سخت لاغر و ناتوان شده بود برای رؤیت ماه در شب سلخ ماه رمضان پیام رفته بود و وقتی پس از زحمت بسیار رؤیت نصیبش گردید و هلال ماه را بقول شعرا نازک و نزار چون ابروی دلدار دید خطاب بدو چنین گفت که مگر لازم بود خودت و مردم بیچاره را بدین صورت درآوری.

۱۷۶ = استدلال منطقی

چنانکه میدانید علما عموماً بجواس پرتی مشهورند و کارهای غریب و عجیبی از آنها سرمیزند یکنفر از آنها را حکایت میکنند که عینکش

(۱) چکسه برون عطسه پارچه کاغذی را گویند که عطار در آن مشک و عیبر و غیره پیچیده باشد و آن در هم شکسته شده باشد (برهان).

(۲) این بیت بزبان لالان است و معنی آن از این قرار است «گفتاده گز حصیر سیره را بچند میفروشی که نی آن حصیر از لیخ (علفی است که در آب روید از آن حصیر بافند) و از کنب (گیاه دیگری است که از آن حصیر بافند) باشد نه از نال و نال هم اسم گیاهی است که امروز نی میگویند»

سید محمدعلی جمالزاده

راگم کرده بود و بوسیله استدلال منطقی ذیل دوباره آنرا پیدا کرد. بخود گفت فرض نمائیم که عینک مرادزدی دزدیده باشد در اینصورت این دزد یا قوه باصره اش ضعیف است یا ضعیف نیست. اگر ضعیف باشد در اینصورت خودش عینک دارد و محتاج عینک من نیست و اگر قوه باصره اش ضعیف نباشد پس احتیاجی بعینک من ندارد ولی آمدیم و قوه باصره اش ضعیف است و عینک ندارد در اینصورت باز چون بی عینک چشمش نمی بیند نمیتواند عینک مرا دیده و آنرا دزیده باشد. پس از اینقرار کسی که عینک مرا برداشته دزد نبوده است و غیر از دزد هم که کسی مال دیگری را بر نمیدارد پس بدین نتیجه میرسیم که خودم عینکم را جائی گذاشته ام و آنرا پیدا نمیکنم و کسی که چیزی را جائی گذاشته و پیدا نمیکنند باید آنرا جستجو نماید تا آنرا بیابد و من هر جا میگردم عینکم را پیدا نمیکنم ولی چیزی که هست اگر با چشم ضعیفی که دارم میتوانم ببینم که هر جا میگردم عینکم آنجا نیست این خود دلیل بر این میشود که من عینک بچشم میبازم و خلاصه آنکه عینکم گم نشده و روی چشمم است.

در اینجا پرفسور مزبور دست را بچشم برده و یقین حاصل نمود که واقعاً عینکش بچشمش است و فواید و منافع علم منطق بر او مسلم بود، مسلم تر گردید.

۱۷۷ = «فورمول» حل مشکلات

نقل از دفتر یادداشت «یاردیرینه» :

«خدا فورمولی است که هر مشکل لاینحلی را باسانی

حل مینماید»

* * *

گمان نمیرود که این سخن محتاج تفسیر و تمبیر باشد و ظاهراً مقصود از آن چنین است که انسان در این دنیا بهر مشکل لاینحلی برمیخورد کسانی که خدا پرست هستند با دو کلمه که «خدا چنین خواسته» باسانی آن مشکل را حل مینمایند و جای چون و چرائی باقی نمیگذارند.

۱۷۸ = بیچاره انسان

«بیچاره انسان بمحض اینکه قوای عقلی و فکری او نضجی گرفت قوای جسمانی او بنای ضعف و ناتوانی را میگذارد.»
از سخنان حکیم فرانسوی مونتسکیو صاحب «روح القوانین»
و «نامه‌های یکنفر ایرانی»

۱۷۹ = داروی خرسندی

از ادبیات پهلوی:

(ترجمه آقای ملک الشعراء بهار)

داروی خرسندی بتدابیر و چاره های متعارفی بسته نیست .
چاره و درمان این درد را نسخه ایست که اگر بدان عمل کنند بهبودی
بخشد و داروئی کند
از يك مثال :

«شخصیت با علم شناختن معنی قناعت در آمیخته» شش نخود ۲.

«چون این کار نکنم پس چه کنم» شش نخود .

«از امروز تا فردا شاید کارها بهتر شود» شش نخود .

«بهمین که هست راضی بودن بر ایم آسان تر» شش نخود .

«اگر از این وضع ناراضی باشم کاری از من بر نمی آید»

شش نخود .

این داروها را درهاون شکیبائی و صبر کرده بهاوندسته توکل
کوفته و ببالک هوشیاری بیخته و هر روز صبح خیلی زود دو قاشق (۳)
بقاشق راز و نیاز خداوندی نوش جان فرماید، و آب «چه میتوان کرد»

۱- «داروئی کند» عین اصل پهلویست. یعنی علاج کند.

۲- در اصل بجای (شش نخود) ها (دانگی سنگ) است.

۳- اصل «کفچه» است .

سید محمد علی جمال زاده

از رویش بنوشد، و پس از آن محققاً خورسند باشد، برای تن و جان بسیار سودمند است.

(ترجمه از صفحه ۱۵۴ متون پهلوئی چاپ بمبئی)

۱۸۰ = در باب کشتن دشمنان

دیشب رفیقم «ابوالفضول» ۲ دفترچه یاد داشت خود را از جیب بغل در آورده گفت بمین شیخ سعدی در باب معامله با دشمنان چه فرموده

«گر از ما بدش اندرون کین بود

بریدن سر دشمن آئین بود»

و نیز از اوست:

«هر که را دشمن پیش است اگر نکشد دشمن خویش است»

و نیز در جای دیگر فرموده:

«هر که بدی را بکشد خلقی را از بد او برهاند و او را از

عذاب خدا»

و از این سخنان واضح است که شیخ سعدی کشتن دشمنان و بدان را نه تنها جایز می‌شمارد بلکه رسماً توصیه می‌فرماید در صورتیکه فخرالدین گرجانی صاحب «ویس و رامین» دو رست سال پیش از سعدی چنین فرموده است (۳)

«بریده سر دگر باره نروید

ازیرا هیچ دانا خون نریزد»

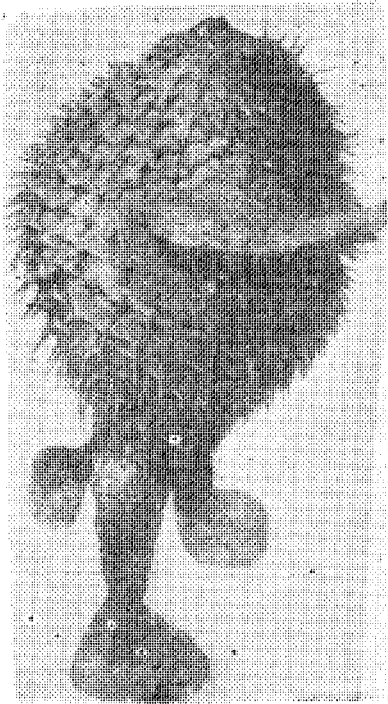
۱- خورسندی و خرسندی بمعنی قناعت است و خوشنودی و خشنودی بمعنی رضایت و اینجا مراد قناعت است که رضایت نیز در آن مستتر است.

(۲) در باب این شخص رجوع فرمائید بنمره ۷۸۳ از همین

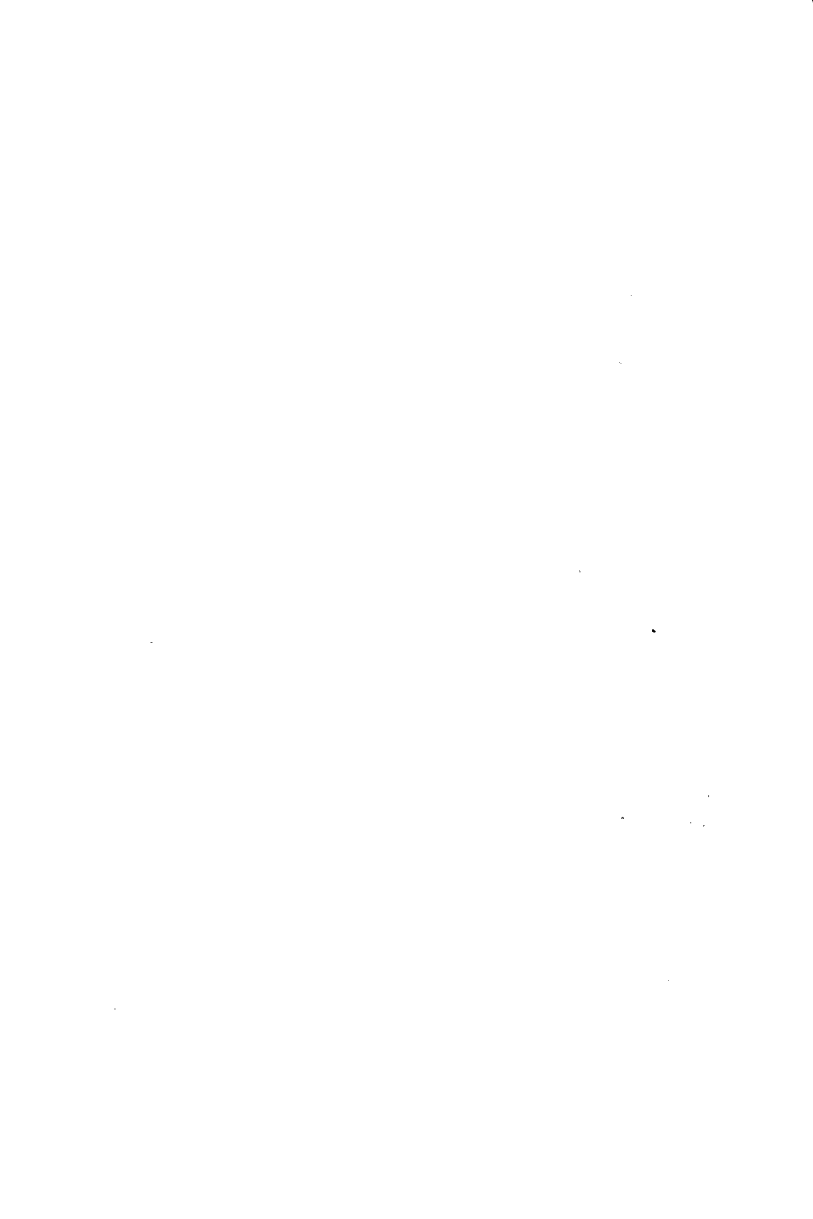
کتاب.

(۳) فخرالدین گرجانی کتاب مشهور «ویس و رامین» را در حدود سنه ۴۴۶ هجری تألیف نموده و سعدی «گلستان را در سنه ۶۵۶ نوشته است.

ماہی جو تہ تیہ



۱۳۳۶ء



صندوقچه اسرار

* * *

«ابوالفضول» پس از خواندن این ابیات و سخنان چشمش را بچشم من دوخته و گفت بگو ببینم درمقابل این تناقض گوئی دونفر دانشمند نامی تکلیف چون من اشخاص ساده لوح و نادانی چیست؟
گفتم تکلیف این است که فضولی را بکنار گذاشته در معقولات مداخله نمائی.

۱۸۱ = رستم و عالم اسلام

یکنفر از دوستان از قول آقای سید حسن تقی زاده حکایت میکرد که دروره انقلاب استبداد و مشروطیت باقرخان از مجاهدین مشهور آذربایجان و رفیق و همکار ستارخان سردار ملی معروف قهر کرده بود و در خانه خود نشسته میگفت من دیگر در امور انقلاب مداخله نخواهم کرد و لهذا چند نفر از مشروطه طلبهای نامی شهر تبریز و از آنجمله گویا خود تقی زاده برای استمال خاطر سالار ملی که لقب باقرخان بود بمنزل اورفته اصرار مینمایند که حالا موقع کار و شجاعت و مجاهدت است و در خانه نشستن سزاوار مجاهد مشهوری مانند ایشان نیست. باقرخان پس از ناز زیاد می گوید شما خودتان میدانید که رستم با آن همه خدماتی که بعالم اسلام کرد این مرد حق ناشناس عکسش را در حمامها میکشند و در این صورت خدا میداند که اجر و پاداش خدمات چون من کس را چطور خواهند داد.

۱۸۲ = ماهی جوجه تیغی

تصویر مقابل تصویر ماهی خیلی کمیابی است موسوم به «ماهی جوجه تیغی» در دریاهاى مناطق حاره در اعماق آب زندگانی میکند ولی بمحض اینکه با خطری مواجه گردد فی الحال بروی آب می آید و تن و بدن خود را از هوا پرمیکند و بنای تیغ و تیر انداختن را میکند و در این موقع بروی پشت خوابیده شکم خود را بروی آب

(۱) Diodow hystrix (در لاتینی)

Der Igelfisch (در آلمانی)

سید محمد علی جمال زاده

میاندازد وگرچه در این موقع ناتوان است وحتی دیگر قدرت شناوری هم ندارد ولی نظر باینکه تن و بدنش پراز تیغ است هیچ ماهی دیگری وحتی ماهیهای بزرگ شکمخواره جرئت نمیکند بدونزدیک شوند.

۱۸۳ = قصه دراز و شب کوتاه

دوش آمده بود آن بت بنده نواز

از من همه لابه بود و آزوی همه ناز

شبرفت و حدیث ما بپایان نرسید

شب را چه گنه قصه ما بود دراز

(منسوب بشیخ ابوسعید ابوالخیر)

۱۸۴ = تشخیص پسر یا دختر بودن طفل در

شکم مادر (۱)

در سال ۱۹۴۲ میلادی جراید فرنگستان (۲) در باب اینکه دو نفر از علماء آلمانی موسوم به گلزر (Glaser) و همپل (Osk. Hämpel) برای تشخیص جنین در شکم مادر راهی پیدا کرده اند مقالاتی منتشر ساختند و طریق این کار را از اینقرار نوشتند که باید دوازده دانه ماهی صحیح و سالم غیر جوان از نوعی که بآلمانی آنرا «Bitterlinge» مینامند (اسم دیگر این ماهی در زبان آلمانی Schneiderk arper است یعنی ماهی گول یا ماهی شبوط خیاطان) بدست آورد که شش دانه آن نر و شش دانه دیگر ماده باشند آنگاه باید آنها را در ظرفی از آب انداخت و بهتر چنان است که هر یک دانه ماهی را در ظرف جداگانه ای انداخت و پس از دوسه روزی که بمحل و ماوای خود معتاد شدند باید آنها را یکی یکی از آب در

(۱) در همین موضوع در تحت نمره ۴۱۵ مقاله دیگری هم

مندرج گردیده است.

(۲) و از آنجمله «روزنامه جدید زوریخ»

«Neue Zurcher Zeitung» منطبعه شهر زوریخ (سوئیس)

در شماره دوم ماه اکتوبر ۱۹۴۲.

صندوقچه اسرار

آورده و باسنجاق طبی که بانژکسیون اختصاص دارد ۲۵ ر. سانتیمتر مکعب ازادرار زن آبتنی که مورد امتحان است وارد شکم آن ماهی کرد بدون آنکه جراحی بر آنها وارد آید و فردا و پس فردای آن روز هم باید همین کار را تکرار کرد. آنوقت باید متوجه بود اگر رنگ ماهیهای نر تغییر کرد یعنی باصطلاح رنگ انداختند و یا آنکه رنگی که داشتند سیرتر و شدیدتر شد و اگر در همان حال سیخی که ماهیهای ماده بپدن خود دار نبود در موقع تخم گذاری اجسام را سوراخ کرده تخمهای خود را در آن میگذارند (۱) کوتاه تر شد معلوم میشود که طفل پسر است و اگر رنگ ماهیهای نر عوض نشد و یا آنکه رنگشان پرید و سیخ و یا متهم ماهیهای ماده هم بلندتر شد معلوم میگردد که بچه دختر است. نکته مهم این است که این عملیات را باید وقتی کرد که زن اقلا سه ماهه باشد و تا موقعی که یک ماه بوضع حمل باقی است میتوان باین عملیات اقدام نمود (۲).

۱۸۵ = مویز خوردن هالو

نری بازار رفته مقداری مویز خریده در گوشه دنجی برای خوردن رفت همینکه دستمال را باز کرد دوسه دانه سوسک که توی مویزها بود بنای راه رفتن را گذاشتند لرهولکی سوسکها را گرفته بخیال اینکه دانه مویز است گفت اول شمارا بخورم که دست و پا دارید بقیه جایی نمیروند بعد میخورم.

۱۸۶ = لروخیاط

لری (شاید همان هالوی نمره بالا باشد) يك طاقه قدك نزد

(۱) این عضو در زبان فرانسوی « *tarière* » یعنی مته

می گویند .

(۲) برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به مجله علمی آلمانی

« تحقیقات و ترقیات »

« *Forchungenlund Forschritte* » 1992.

No21722.

سید محمد علی جمالزاده

خیاط برده گفت می‌خواهم برای من قبائی بدوزی ولی اولطی کنیم
که چه مزدی می‌خواهی . خیاط گفت يك طاغه قدك می‌خواهم و يك كله
قدناری . لرگفت اینكه قدكش تارفته قدش راهم بیاورم

۱۸۷ = دوره‌های سه‌گانه زندگانی

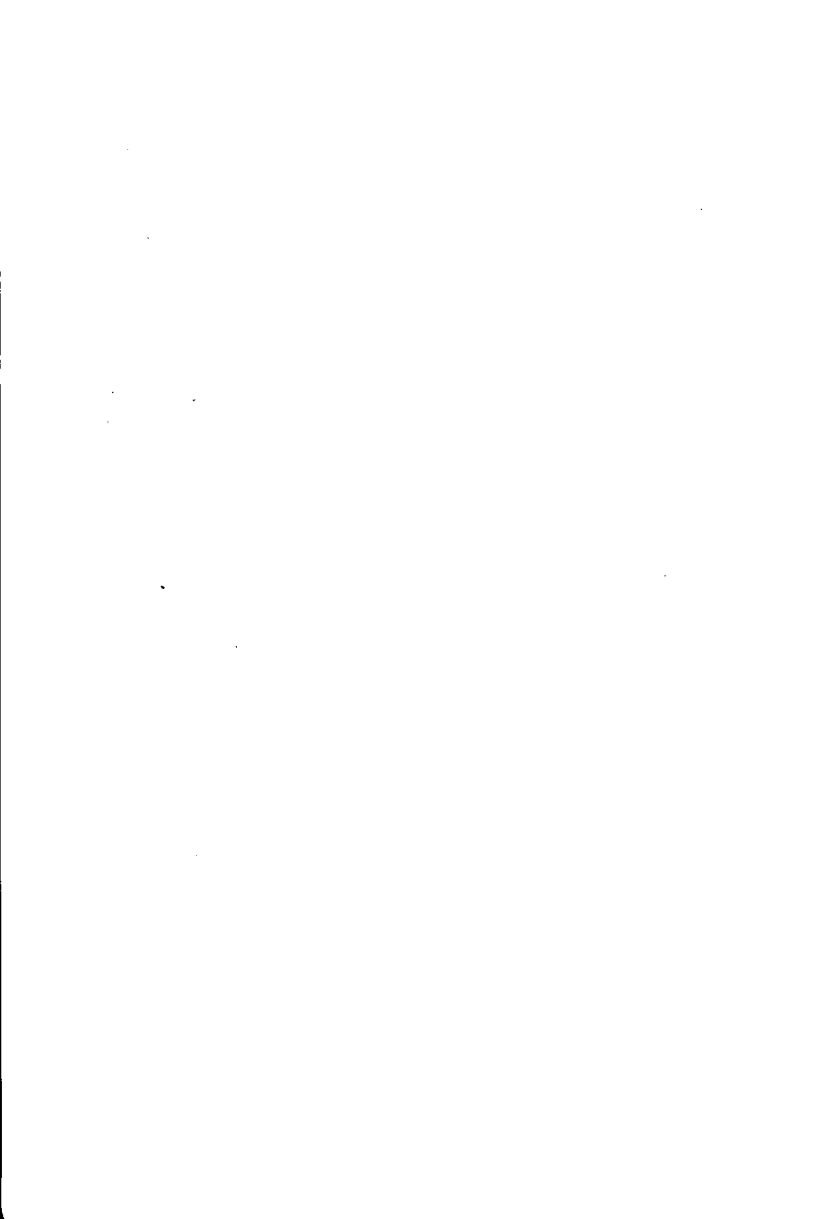
یکنفر از نویسندگان آلمانی (۱) چنین نوشته است :
« انسان تا وقتی جوان است که جنس زن بتواند او را خوشبخت
یا بدبخت نماید ولی وقتی جوانی گذشت بدون آنکه دوره
پیری رسیده باشد زن تنها می‌تواند انسان را خوشبخت
نماید ولی دیگر نمی‌تواند بدبخت نماید و همینکه پیری
رسید اصلاً دیگر انسان از دست زنان نه خوشبخت میشود
نه بدبخت .

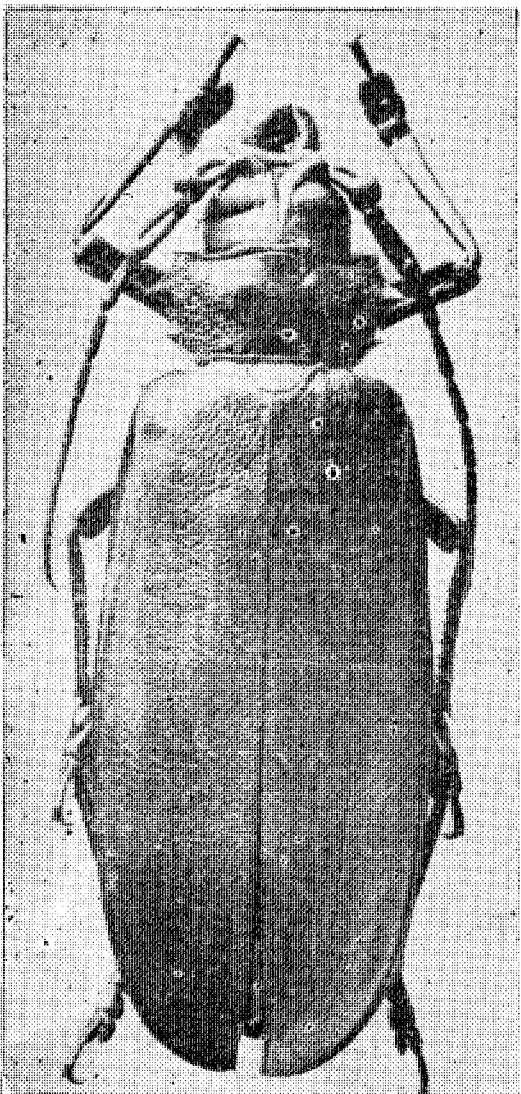
با اینهمه پیران ما گویا بدین عقیده نبوده‌اند و از آنجمله حافظ
که از پارساترین آنان می‌باشد فرموده :
گرچه پیرم تو شبی فنك در آغوشم‌گیر
تا سحر که ز کنار تو جوان بر خیزم

۱۸۸ = دعوتی که اجابت آن شرط عقل است

برخیز که شمعست و شراست و من و تو
و او از خروس سحری خاست ز هر سو
برخیز که بر خاست پیاله بیکای پای
بخشین که نشسته است صراحی بدوزانو
بر خیز از آن پیش که معشوقه شب را
با روز بگیرند و بپرند دو کیسو
در ساغر مینامی رنگین خور و انداز
سنگی دو درین شیشه کردند مینو
(امام شمس‌الدین منصور اوزرگندی)

(1) Moritz Rosenthal





نمونه سوسک کمپاب قیمتی موسوم به اروسوسک که در موزه جیوانات
آلمان موسوم به موزه درنگن در گته موجود است

۱۸۹ = سوسک‌های قیمتی

خواهید گفت فرنگی‌هایی کارند ولی در اینکه فرنگی‌ها چه بسا اتفاق می‌افتد که عمر خود را صرف کارهایی می‌کنند که ما جنون و نادانی می‌خوانیم حرفی نیست. از جمله این اشخاص یکی رایتز (Reitter) از علمای حیوانشناس آلمان است که در کتابی که در باب سوسک‌های آلمان در پنج جلد نوشته و در سنه ۱۹۱۷ در شهر اشتوتگارت از شهرهای آلمان بچاپ رسیده ۷۲۰۰ نوع سوسک را نام برده و شرح و وصف یکی یکی آنها را نوشته است (۱). ولی عالم حیوانشناس آلمانی دیگری با اسم شنکلین (۲) دست او را هم از پشت بسته و فرهنگی منحصرأ در باب جنس سوسک در ۳۵ جلد مدون ساخته و بهمین مناسبت آکادمی حیوانشناسی آلمان نشان علمی بزرگی (نشان علمی فابریسیوس) آلمان را باو داد. این فرهنگ از مجموعه اسامی سوسک‌ها (۳) که در بین سنوات ۱۸۶۸ و ۱۸۷۶ در شهر مونیخ از شهرهای آلمان بطبع رسیده و مشتمل بر اسامی ۷۷ هزار نوع سوسک است خیلی بزرگتر می‌باشد و رویهم‌رفته بطور تحقیق مؤلف ۲۲۱ ۴۸۰ نوع سوسک را در آن نام برده و توصیف نموده است و با اینهمه مؤلف مزبور در کتاب خود متذکر گردیده که هنوز هم تمام انواع سوسک‌هایی که در دنیا موجود است در این کتاب نیامده و اقلاباً باز ۲۲۰ هزار نوع دیگر باقی است که آنها را هم باید مسرد توجه و تحقیق قرارداد و اسمی روی آنها گذاشته شرح حال و زندگی آنها را برشته تحریر آورد و برای اینکه کتاب کامل باشد باید مشتمل باشد بر اسم و تصویر و شرح حال ۴۰۰ هزار نوع سوسک.

از جمله سوسک‌های نادر الوجود یکی سوسکی است که تصویر

(1) Reitter: «Fauna Germanica – Käfer» Lutz Verlag, Stuttgart, 1917.

(2) Sigmund Schenkling

(3) Nomenclature.

سید محمدعلی جمالزاده

آنها در ذیل ملاحظه می فرمائید . این سوسک که عکس آن بزرگی طبیعی یعنی بهمان اندازه واقعی انداخته شده است و طولش تا به چهارده سانتیمتر میرسد خیلی کمیاب است و اگر پیدا شود بقیعتهای گران از طرف موزه های حیوانات فرنگستان خریداری می شود .

۱۹۰ = هرزه گی تابکی و تابکجا

در «کاریکاتور» مقابل این زن بیچاره از دست هرزگیهای شوهر به عذاب آمده و حالاهم که رختها را شسته و برای خشک کردن روی بند می اندازد می بیند که باز پیراهن شوهر بی چشم و رویش بنای هرزگی را گذاشته و دست بکم پیراهن زیر دختر عموی جوانش انداخته است . راستی که وای از دست این مردها .

۱۹۱ = اندرزی از اندرهای چینی

کنفوسیوس یا کوان تزی (Kouan-tse) حکیم مشهور چینی چنین فرموده است :

«اگر می خواهی کاری بکنی که در یک سال ثمر بدهد
گندم بکار

اگر می خواهی کاری بکنی که در ده سال ثمر بدهد درخت بکار
و اگر می خواهی کاری بکنی که در صد سال ثمر بدهد ، مردم
را تربیت نما »

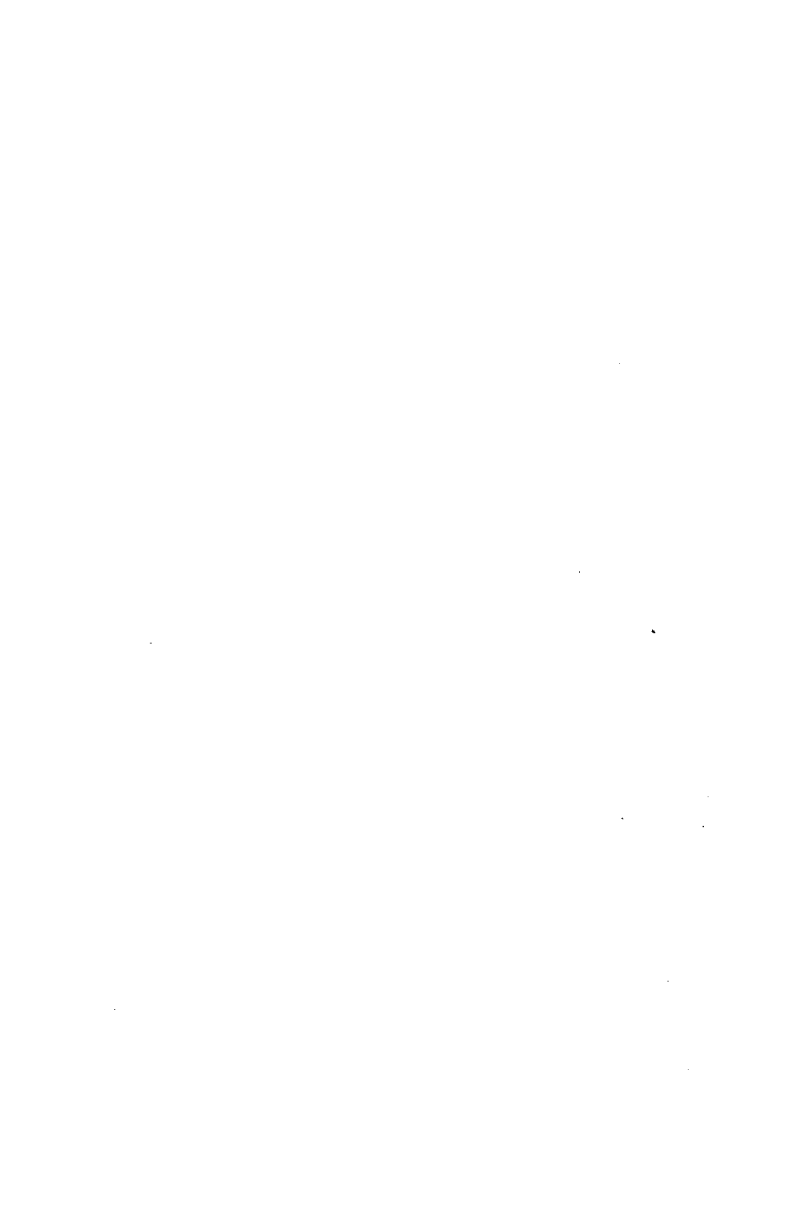
۱۹۲ = عقیده دوستویوسکی درباره ملت روس

دوستویوسکی (Dostoïevski) که از نویسندگان بزرگ روسیه و بلکه از جمله بزرگترین نویسندگان دنیا محسوب میگردد (وفات وی در سن ۱۸۸۱ بوده است) و در آشنائی بروح ملت روس و معرفی آن بالادست ندارد در ضمن یکی از مشهورترین کتابهای خود موسوم به «مجدوبین» (۱) چنین نوشته است .

(۱) این کلمه را در زبان فرانسه «Les Possédés» ترجمه کرده اند .



هرزه گی تابکی و تابکیجا



صندوقچه اسرار

«آیا هیچ میدانید امروز در روی کره ارض تنها ملتی که با خداست و خدا را در دل خود جاداده و روزی با اسم خدای جدید خواهد آمد و دنیا را عوض خواهد کرد چه ملتی است؟ آیا هیچ میدانید یگانه ملتی که سرچشمه زندگانی و گفتار نوین در دست اوست چه ملتی است... بدانید که این ملت روسیه است» (1)

۱۹۳ = حرف دوپهلو

برناردشاو (Ber. Shaut) نویسنده مشهور انگلیسی آدم خیلی خوشمزه ایست و گرچه اکنون که قریب نودسال از عمر او میگذرد هنوز در حیات است نه تنها در میان انگلیسها و انگلیسی زبانها بلکه در تمام فرانکستان حرفهای خوشمزه او در زبان عام و خاص میباشد و در واقع زنده زنده ملانصرالدین فرنگیها شده است.

از جمله حرفهای او یکی این است که یکنفر از زنان بسیار صاحب مال و صاحب جمال انگلستان که متأسفانه از لحاظ هوش و فراست چندان شهرتی نداشت شرحی به برناردشاو نوشته میگوید اگر ما دونفر با هم عروسی کنیم فکر بنمائید بچه ما که دارای هوش و دانائی شما و جمال و حسن من خواهد بود چه آدم کاملی خواهد شد. برناردشاو در جواب می نویسد که ولی اگر فرضاً آن بچه دارای حسن و جمال بنده و هوش و ذکاوت شما بشود چه خواهید فرمود:

میگویند در مجلسی زن جوان بدگلی که چون بعضی مقالات در روزنامهها بطبع رسانیده بود خود را اهل قلم و همسنگ برناردشاو بقلم میداد از برناردشاو میپرسد آیا تصور میفرمائید که همانطوریکه حضار این مجلس میگویند واقعاً من بزودی دست از آزادی خود برداشته و شوهر اختیار خواهم کرد.

برناردشاو در جواب میگوید: من برخلاف یقین دارم که سرکار

(1) ترجمه فرانسوی کتاب، جلد دوم، صفحه ۷۶.

سید محمد علی جمالزاده

خانم هیچوقت بشوهر نخواهند رفت . خانم تعجب کنان میپرسد چرا برناردشاو جواب میدهد چونکه شما باهوشتر از آنید که زن مرداحقی بشوید که حاضره باشد شوهر شما بشود .

* * *

بازحکایت میکنند که نویسنده جوانی کتاب رمان خود را که تازه نوشته بود نزد برناردشاو آورده استدعای عاجزانه مینماید که درمواقع بیکاری نظری بآن انداخته ملاحظات و نظریات خود را باطلاع او برساند . چندی بعد کاغذ مختصری از برناردشاو بآن جوان میرسد مبنی براینکه کتاب شما را خواندم حقا که از نظرطبی بسیار کتاب سودمندی است .

چون آن جوان معنی این سخن را نمیفهمد نزد برناردشاو رفته توضیحی استدعا مینماید .

برناردشاو میگوید برای اینکه هیچ دوائی مثل این کتاب خواب نمیآورد .

۱۹۴ = باثروت ترین ممالک دنیا از حیث گوسفند

متمولترین ممالک دنیا از حیث گوسفند ممالک ذیل میباشد:

اسم مملکت	عده گوسفند	جمعیت مملکت
۱- استرالیا	۱۰۴۵۵۸۷۰۰۰	۶۵۰۰۰۰۰۰
۲- روسیه	۸۹۸۶۰۷۰۰۰	۱۶۱۷۰۰۰۰۰۰
۳- ممالک متحده امریکا	۳۶۰۸۰۷۰۰۰	۱۲۳۶۰۰۰۰۰۰
۴- انگلستان	۲۶۷۲۳۶۷۰۰۰	۴۶۷۰۰۰۰۰۰
۵- اسپانی	۲۰۷۶۷۷۰۰۰	۲۳۶۰۰۰۰۰۰
۶- ایران	(۱) ۱۶۷۰۱۸۷۶۱۵	۱۲۷۰۰۰۰۰۰

(۱) برطبق «آمار محصولات فلاحی ایران در سال ۱۳۱۳ هـ.

ش» از مطبوعات اداره کل فلاح ایران، صفحه ۲۹ .

۱۹۷۲ = تلفات جنگ بین المللی اول متجاوز از ۳۷ میلیون نفر بوده است

تلفات دول متضارب در اولین جنگ بین المللی (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی) بقرار ارقام ذیل متجاوز از ۳۷ میلیون بوده است و هنوز جای آن بر نشده جنگ دوم شروع گردید :

۱ - متفقین

تلفات	محبوسین و مفقودالان	مجر و جنین	مقتولین	قوای تحت اسلح
۹۰۱۵۰۰۰۰	۲۵۵۰۰۰۰۰	۴۸۹۵۰۰۰۰۰	۱۵۷۰۰۰۰۰۰۰	۱۲۵۰۰۰۰۰۰۰
۶۰۱۶۰۸۰۰	۵۳۷۰۰۰۰۰	۴۸۲۶۵۰۰۰۰	۱۰۳۵۷۸۰۰۰	۸۷۴۱۰۰۰۰۰
۳۵۱۹۰۰۲۳۵	۱۹۱۵۶۵۲	۲۵۰۹۰۰۲۱۲	۹۰۸۵۳۷۱	۸۵۹۰۰۴۶۷۲۴
۲/۱۹۷/۰۰۰	۶۰۰/۰۰۰	۹۴۷۵۰۰۰	۶۵۰۰۰۰۰	۵۵۶۱۵۰۰۰۰
۳۵۰/۳۰۰	۴/۵۰۰	۲۳۴/۳۰۰	۱۲۶/۰۰۰	۴/۳۵۵/۰۰۰
۱/۲۱۰	۳	۹۰۷	۳۰۰	۸۰۰/۰۰۰
۵۳۵/۷۰۶	۸۰/۰۰۰	۱۲۰/۰۰۰	۳۳۵/۷۰۶	۷۵۰/۰۰۰
۳۳۱/۱۰۶	۱۵۲/۹۵۸	۱۳۳/۱۴۸	۴۵/۰۰۰	۷۰۷/۳۴۳
۹۳/۰۶۱	۳۴/۶۵۹	۴۴/۶۸۶	۱۳/۷۱۶	۲۶۷/۰۰۰
۲۷/۰۰۰	۱/۰۰۰	۲۱/۰۰۰	۵/۰۰۰	۲۳۰/۰۰۰
۳۳/۲۹۱	۱۲/۳۱۸	۱۳/۷۵۱	۷/۲۲۲	۱۰۰/۰۰۰
۲۰/۰۰۰	۷/۰۰۰	۱۰/۰۰۰	۳/۰۰۰	۵۰/۰۰۰

۲۲/۰۸۹/۷۰۹ ۴/۱۲۱/۰۹۰ ۱۲/۸۳۱/۰۰۴ ۵/۱۵۲/۱۱۵ ۴۲/۱۸۸/۸۱۰

منتهی و منتظر

۲- متحملین

جمع تلفات	محبوسین و مفقود الاثر	مجرورین	مقتولین	قوای تحت السلاح
۷/۱۴۲/۵۵۸	۱/۱۵۲/۸۰۰	۴/۲۱۶/۵۵۸	۱/۷۳۳/۷۰۰	۱۱/۰۰۰/۰۰۰
۷/۰۲۰/۰۰۰	۲/۲۰۰/۰۰۰	۳/۶۲۰/۰۰۰	۱/۲۰۰/۰۰۰	۷/۸۰۰/۰۰۰
۹۷۵/۰۰۰	۲۵۰/۰۰۰	۴۰۰/۰۰۰	۳۲۵/۰۰۰	۲/۸۵۰/۰۰۰
۲۶۶۹۱۹	۲۷۲۰۲۹	۱۵۲/۳۹۰	۸۷۲۵۰۰	۱/۲۰۰/۰۰۰
<u>۱۵۴۰۰۴۴۷۷</u>	<u>۳۲۶۲۹۸۲۹</u>	<u>۸۳۸۸۲۴۴۸</u>	<u>۳۲۳۸۶۲۰۰</u>	<u>۲۲۲۸۵۰۲۰۰</u>
۳۷۲۴۹۴۱۸۶	۷۷۵۰۲۹۱۹	۲۱۲۱۹۲۴۵۲	۸۵۳۸۳۱۵	۶۵۰۳۸۲۸۱۰

جمع کل ۶۵۰۳۸۲۸۱۰

۱۹۸ = تعریف عالم در چهار بیت

شیخ عطار که اورا از عرفای بزرگ عالم باید بشمار آورد در کتاب
بی نظیر خود موسوم به «منطق الطیر» در باب عالم چنین فرموده و
واقعاً بهتر از این تاکنون تعریفی از گردون نشده است :

چیست گردون سرنگونی پایدار
بیقراری دائماً بر يك قرار
در ره او پا و سرگم کرده ای
پرده ای در پرده ای در پرده ای
چرخ جز سرگشته گم کرده چیست
او چه داند تا درون پرده چیست
کار عالم حیرت است و عبرت است
حیرت اندر حیرت اندر حیرت است

۱۹۹ = علت حرّامی گوشت خوك بعقیده

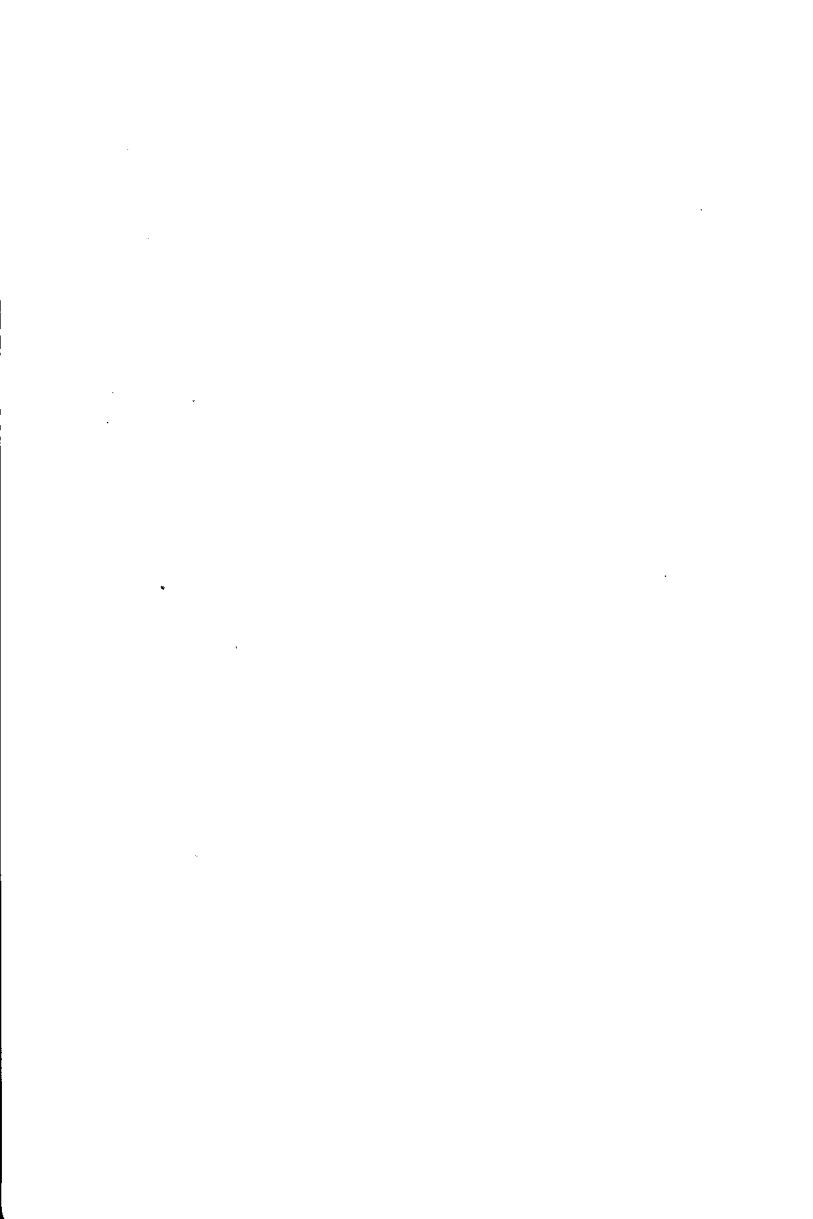
یکنفر فرنگی

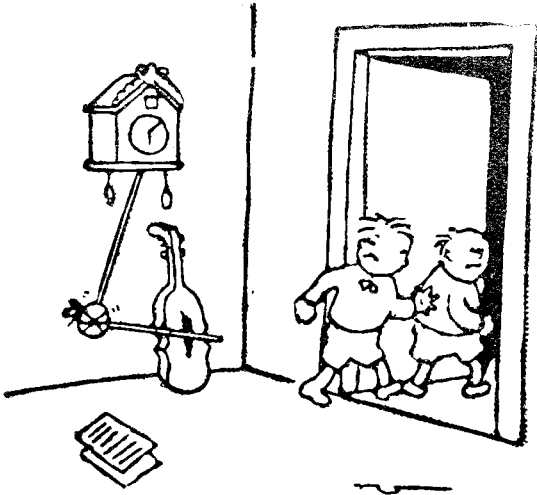
لودرن نام از علمای فرانسه در کتاب خود موسوم به « تاریخ
بنی اسرائیل » (۱) چنین نوشته است که در فنیقیه قدیم عقیده داشتند
که گر از چون آدونیس را که خدای آنان بود مجروح ساخته ملعون
است و بعدها این افسانه در مذهب یهود سبب شد که خوك را نجس و
گوشت آنرا حرام دانستند و پس از آن این عقیده از مذهب یهود
بمذهب اسلام آمد .

۲۰۰ = جزایر فیلیپین

جزایر فیلیپین در جنوب جزایر ژاپون مشتمل بر ۷۰۹۱
جزیره کوچک و بزرگ که رویهمرفته ۱۳ میلیون و نیم جمعیت دارد
« بقدر ایران خودمان » و بسیار خاک باثروتی است چنانکه در سال

(1) E. Loudrain: « Histoire d'Israël »
(Préface·P.VI).





بچہ‌های تنہم حرام

صندوقچه اسرار

۱۹۳۸ یعنی يك سال پیش از ظهور جنگ دوم جهانگیر معادل ۳۰ میلیون دلار طلا از آنجا بیرون رفته بود.

این حزیره تا سنه ۱۸۹۸ باسیانی تعلق داشت و از آن تاریخ بیعد در تحت قیمومیت امریکا واقع شد و بنا بود که در سنه ۱۹۴۶ بکلی مستقل گردد و در سنوات پیش از جنگ هر سالی ۴۰ هزار نفر سرباز تربیت میکرد و بنا بود که عده قشون را به ۴۰۰ هزار تن برسانند.

پس از ظهور جنگ بین ژاپون و امریکا ژاپون آنجا را تصرف نمود و فعلاً که این سطور نوشته میشود (بهار ۱۳۲۳ هجری شمسی) هنوز در تحت تصرف ژاپون میباشد و باید دانست که سابقاً ۲۰ هزار نفر ژاپنی در آن جزایر اقامت داشتند.

۲۰۱ = بچه‌های تخم حرام

مادرشان باین دو بچه سپرده که از اطاق بیرون نروند و مشق و یولون بکنند و خودش بادل آرام در اطاق دیگری نشسته و چون صدای و یولون مرتباً بگوشش میرسد دلش خوش است که بچه‌هایش مشغول کارند .
راستی که بچه‌ها کارهایی میکنند که عقل جن بدان نمیرسد .

۲۰۲ = عتاب دیوانه با خدا

گفت آن دیوانه تن برهنه
چون میان راه میشد گرسنه
بود سرمائی و بارانی شگرف
ترشد آن سرگشته در باران و برف
نی نهفتی بودش و نی خانه ای
عاقبت میرفت تا ویرانه ای
چون نهاد از راه در ویرانه گام
بر سرش آمد همی خشتی زبام
سر شکست و خون روان شد همچو جو
مرد سوی آسمان بر کرد رو

سید محمدعلی جمالزاده

گفت تاکی کوس سلطانی زدن

زین نکوتر خشت نتوانی زدن

(از «منطق الطیر» شیخ عطار)

۲۰۳ = دشمنی پادشاه با ملت خود

پروفیسور برون در «تاریخ ادبیات ایران» «ترجمه فارسی»

صفحه ۴۲ «چنین نوشته است :

«وقتی شاه اسمعیل صفوی شاه شد شهر تبریز دوستانه

سیصد هزار جمعیت داشت که چهاردانگ آن همه سنی

بودند . شاه اسمعیل بسبب ولعن خلفای ثلثه ابوبکر و

عمر و عثمان اکتفا نکرده آمداد هر کس را که لعن

خلفا بشنود و عبارت «بیش باد و کم مباد» نگویسد

بقتل برسانند»

۲۰۴ = يك قصه خودمانی قدیمی

نیم غازبابا.

بقلم آقای ع . ا . دهخدا

در کتب ابتدائی تمدن وقت، و بیشتر در سبقهای امریکائی

قطعه‌هایی از نقاشی دیده میشود که عمداً در اجزاء آن

رعایت تناسب نشده است. و مراد از آن ناموزونیهاتمرین

و خوی دادن کودکان است بدریافت خطاها و ناپاندامیها

و دانستن آموزگاران حد استعداد نوآموزان را .

تمدن کهن ایرانی گویا این منظور را بسا نوع

افسانه ذیل که مادران کودکان را میگفته‌اند برآورده

است . این افسانه همان غلط‌های تناسب را با غلطهای

دیگر داراست و برای خطایابی خردسالان و نیز تشخیص

اندازه ذکاوت آنان نهایت رساتر از آن صور میباید . و

افسانه این است :

درودگری را بامدادان زن بخانه طعام ساز میگردومی اندیشید

صندوقچه اسرار

که اگر مرا پسری بودی حالی گرم این طعام بادکان بردی و شوی از نیکو خدمتی فرزند و تیمار خواری جفت دل خوش کردی. ناگاه نخودی از دیک فروجست و گفت اینک من پسر و بنده فرمان توام هر چه ترا هواست بفرمای تا چنان کنم. زن گفت بشتاب و کاسه ماست با بدکان برتا پدر را از آن قوت واز دیدار تو قوت باشد. نخود کاسه بر گرفت و بدکان شد درودگر پرسید کیستی. گفت پسر و پرستار— زاده تو. مرد نیک شاد شد و گفت فرزندان را دستیاری و پشتیبانی پدر کردن موجب نیل امانی و بر خوردن از عمر و جوانیست. اکنون مرا در دریافت ستمی رفته یاری ده. گفت پدر روشن کند تا مرا چه باید کردن. گفت بی هیچ درنگ راه سپاهان گیر و چون بحضرت رسی نیم غاز (۱) مرا که عاملان خراج بحیف برده اند از شاه بازستان و بمن آر تا فراخی عیش و رفاه زندگانی ما را مایه ومددی باشد. نخود گفت فرمان بردارم. در حال رخت بر گرفت و رهسپار عاصمه ملک شد. نماز دیگر بدیهی رسید وزنی را دید بر کنار نهری که جامه شستی. پیراهن بدر کرد، از خوی و غبار سخت شوخ کن شده. و زنا داد تا بشوید زن گفت مرا جز اندکی صابون بماند واز جامه هانیمی ناشسته برجایست. نخود از انکار و مضایقت او بر آشفت و سردر جوی نهاد و چند آنکه آب در آن بود بدم در کشید و روان شد، شبگیر شغالی گرازان با او راست آمد و از غایت و مقصد سفر او پرسید. نخود گفت بدار الملک روم تا نیم غاز مغضوب پدر از شاه بازستانم شغال گفت مرا اجازت ده تا در صحبت تو بدان سوی آیم، باشد که صعوبتی افتد و ترا بکاری باشم. گفت روا باشد. نخود تفت میشتافت و شغال را با همه جستی گهری توان متابعت او نبود. چون نعره واری چند از راه بنوشتنند شغال یکباره فروماند و گفت ای یار طاق من برسید و پای از کار بشد و بیش این سرعت و شتاب بر نتابم. نخود گفت دندانها برکن و بشکم من فرو شوتا ترا بشهر بردارم. شغال چنان کرد. دیگر روز پگاه با پلنگی دوچار آمد پلنگ نیز همقدمی نخود آرزو کرد و مانند شغال از تندی رفتار او عاجز آمد و نخود پلنگ را هم با شرط

(۱) غاز چنانکه مشهور است هفت يك پشیز بوده است.

سید محمد علی جمال زاده

برکندن دندان در جوار شغال بشکم جای داد و چون بکرسی مملکت در آمد از گرد راه نزد پادشاه شد و قصه برداشت . شاه از شوخی و گستاخی دادخواه و بی‌ارزی مدعای او بخشم رفت و فرمان داد او را نزد خروسان جنگی افکنند تا چشمانش بیرون کنند . چون خروسان قصدوی کردند نخود عطسه بزد و شغال از بینی او بدرافتاد و خروسانرا بجمله بخورد . پادشاه فرمود او را بسگان شکاری دهند . در زمان پلنگ از دهان او بیرون شد و سگان بردرید . پادشاه مثال داد ، تا گاهی فراوان کنند چند کوهی و آتش درزنند و نخود را در آن بسوزند نخود آن آب در کشیده بر آتش تاخت و آتش بجای فرو مرد شاه چون دانست با او بیچاره بر نیاید دستوری فرمود تا او را بخزانه گذارند و او پنهان نیم غاز خویش برگیرد و زحمت ببرد نخود بخزانه شد و زر و جواهر بر نهاده یکجا بیو بارید و نیم غازی در دست بخدمت آمد و بنمود و رخصت انصراف یافت چون بخانه باز گشت مادر را گفت مرا بر چرخه خویش ، آویز و زمان زمان بادوک بر پشت من همی زن . نرم نرم مادر چنان کرد . و نخود با هر زخم دوك مشتوی زرو گوهر از دهان ریختن گرفت تا شکم از آگنده‌ها بپرداخت پدر و مادر از دیدن آن مایه خواسته شادان شدند و بقیامت عمر در رغد و یسار . شاد کام و شادخوار . با پس بر بردند .

۲۰۵ = تعریف موجودات و انسان از زبان جامی

جامی در کتاب مشهور خود موسوم به «لوائیح» در باب موجودات و از آن جمله انسان که همه در نظر او در معرض زوال و فناست چنین فرموده است :

«دیروز نه بود داشت و نه نمود . امروز نمودی است بی بود و پیداست که فردا از وی چه خواهد گشود .»

۲۰۶ = از عجایب علم اقتصاد

شخصی بیکی از شهرهای کوهستانی مسافرت کرده و خیال دارد

صندوقچه اسرار

يك ماه در آن جا استراحت كند و برای این منظور واردمهمانخانه ای می شود و اطایقی دیده می پسندد و برای اینکه ارزانتر تمام شود نصف مبلغ یکماه را پیشکی می پردازد .

فرض کنیم یکهزار ریال پرداخت می کند اتفاقاً صاحب مهمانخانه خرید هائی کرده بود و باین مبلغ احتیاج داشت و آن مبلغ را بتاجری که طرف معامله او بود علی الحساب فوری پرداخت نمود. آن تاجر بنوبه خود بشخص دیگری پرداخت می نماید اتفاقاً آن شخص مبلغی بصاحب مهمانخانه بدهی داشت و منتظر بود طلب خود را از بازرگانان وصول نموده وام خود را بپردازد و بمجرد اینکه آن پول را دریافت بکند بسوی مهمانخانه حرکت میکند .

از طرف دیگر مسافر اندکی بعد از ورود بخانه خود تلفون میکند و معلوم میشود در غیاب او اتفاقی رخ داده که باید فوری مراجعت نماید . بنابراین بر رئیس مهمانخانه مراجعه نموده از مراجعت ناگهانی خود معذرت میخواهد و وحی را که پرداخته بود مطالبه میکند .

در همین اثنا شخصیکه بر رئیس مهمانخانه بدهکار بود وارد شده بدهی خود را که همان مبلغ یکهزار ریال است پرداخت میکند و رئیس مهمانخانه نیز عین آن پول را که در حقیقت همان یکهزار ریال است که مسافر يك ساعت قبل پرداخته بود باورد می نماید .

ملاحظه میفرمائید که با پرداخت موقتی یکهزار ریال توسط مسافر بصندوق مسافر خانه چندین قرض ادا شد و بواسطه گردش پول کار چند نفر باصلاح راه افتاده در صورتی که عین پول مسافر پس از مدتی بخودش مسترد شد .

حالا باید دید در صورتیکه پول اصلی بصاحب پول برگشته این قرضها از کجا تسویه و پرداخته شده است .

۲۰۷ = دختر جمشید

قطعه زیر اثر طبع منوچهری دامغانی (متوفی در سال ۴۳۲ ه.ق) است که از لحاظ تازگی لفظ و معنی در میان شعرای

سید محمد علی جمالزاده

بزرگ ایران مقام مخصوصی را دارد وهمین قطعه تاحدی معرف
طرزوسبک مخصوص اودر شاعری وسخن سرائی خواهد بود :

چنین خواندم امروز در دفتری
که زنده است جمشید را دختری
بود سالیان بیش از هشتصد
که تا اوست محبوس در منظری
هنوز اندر آن خانه گبرگان
بماند است بر جای چون عرعی
بنشیند از پاونی يك زمان
نهد پهلوی خویش بر بستری
نگیرد طعام و نکیرد شراب
نگوید سخن با سخن گستری
مرا این سخن بود نا دلپذیر
چو اندیشه کردم من از هردی
بدان خانه باستانی شدم
بهنجار (۱) چون آزمایشگری
یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه
گذرگاه او تنگ چون چنبری
گشادم در آن به افسونگری
بر افروختم زر وار آذری
چراغی گرفتم چنان چون بود
ز زر هر یوه (۲) سر خنجری
در آن خانه دیدم بيك پای بر
عروسی کلان چون هیونش (۴) بری
سفالین عروسی بمهر خدای
بر او بر نه زری و نه زیوری

۱- یعنی از راه و بیراه

۲- یعنی زرخالص و یا طلای هراتی

۳- یعنی باشکمی چون شکم شتر یا اسب

صندوقچه اسرار

چو آبستان اشکم آورده پیش
چو خرما بنان (۲) بهن فرقسری
بسته سفالین کمر هفت هشت
فکنده بسر بر تنک (۱) معمیری
بسی خاک بنشسته بر فرق او
نهاده بسر بر گلین افسری
بر او گردنی ضخیم چون ران پیل
کف پای او گرد چون اسپری
دویدم من از مهر نزدیک او
چنان چون بر خواهری خواهری
ز فرق سرش باز کردم سبک
تنک تر ز یر پشه چادری
ستردم رخس را (۳) بسر آستین
زهر گردو خاکی و خاکستری
فکنده کلاه گلین از سرش
چنان کز سر غازی ای مغفیری
بدیدم بزیر کلاهش فراخ
دهانی وزیر دهان خنجری
مر اورا لبی زنکیانه سطر (۴)
چنان چون زجوعی (۵) لب اشتری
همی بوی مشک آمدش از دهان
چو بوی بخور آید از معمیری
مرا عشق آن سلسبیلش گرفت
چو عشق پر یچهره احوری (۶)

۱- یعنی مانند بن درخت خرما

۲- یعنی نازک

۳- یعنی پاک کردم رخس را

۴- یعنی کلفت

۵- حوری وش و سیاه چشم

۶- از گرسنگی

سید محمد علی جمال زاده

بردم از و مهر دوشیزگسی
وزان سلسبیلش زدم ساغری
یکی قطره زو بر کفم برچکید
کف دست من گشت چون کوثری
ببوئیدم او را وزان بوی او
بر آمد ز هر موی من عبهری
بساغر لب خویش بردم فراز
مرا هر لبی گشت چون شکری
امیری شدم زان زمان زان سبیل
زلهو و لهب گرد من لشکری

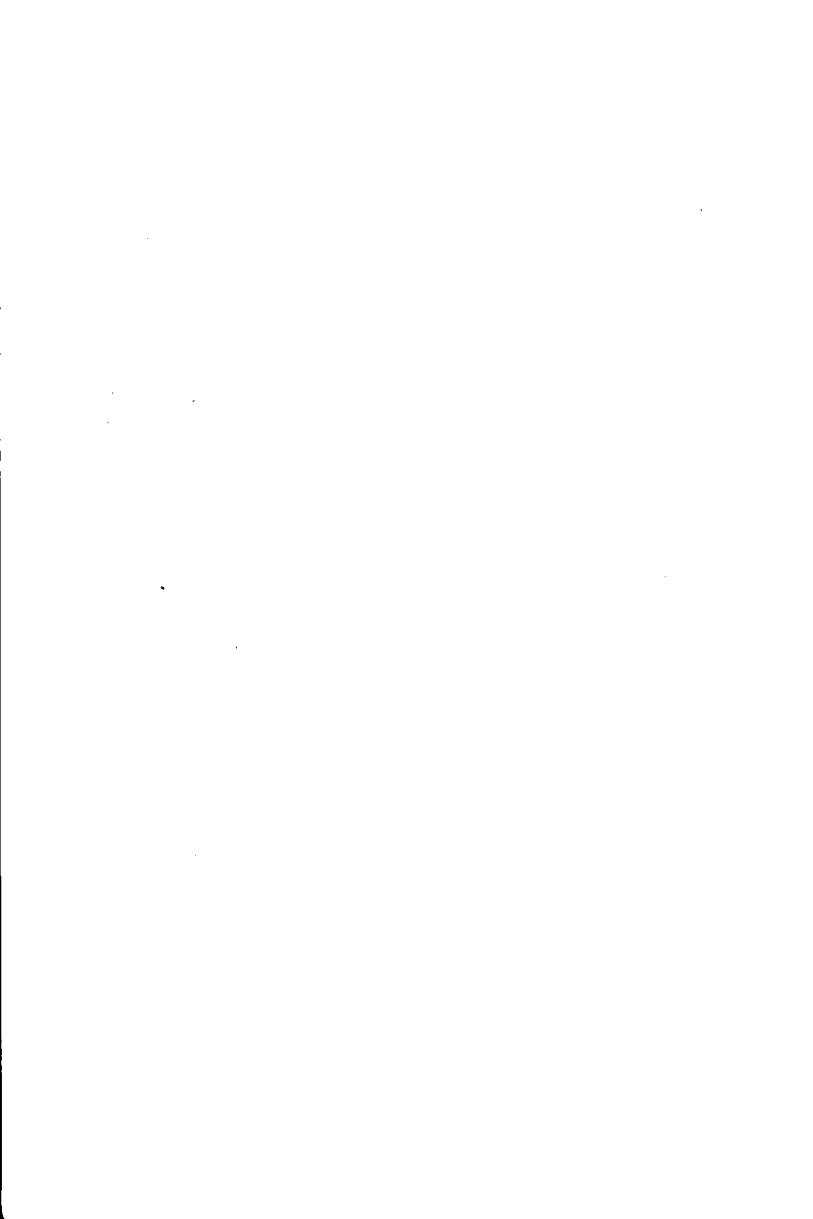
۲۰۸ = رهنمائی مفید و مختصر

با همه خلق جهان گرچه از آن
بیشتر بیره و کمتر برهند
تو چنان زی که بمیری برمی
نه چنان چون تو بمیری برهند
(سفائی غزنوی متوفی در ۵۴۵ ه.ق.)

شعراى ماسخنان بسیار بلند دارند ولی اغلب مانند گلی که در وسط خرمن گندم روئیده باشد از انظار عموم ناس پنهان مانده است و جای آن دارد که اهل ذوق بتدریج از آن گلهای رنگارنگ گلدسته‌هایی ساخته مشام دل و جان ارباب معطر سازند.

۲۰۹ = بعضی عادت‌های عجیب

میان برخی طوایف قرمز پوست هنگامی که یکی از افراد خانواده بیمار میشود سایر اعضاء آن خانواده باید همان پرهیز و رژیم غذایی را که بیمار رعایت میکند رعایت نمایند زیرا معتقدند باینکه اگر چیزی بخورند که برای مریض خوب نباشد نظر بوجدت وجودی که با او دارند مثل این خواهد بود که خود او خورده باشد. در میان قبله بدوی دیگر وقتی طفل مریض میشود هیچ ضرور





آیا این تصویر فردوسی است یا نه ؟!

صندوقچه اسرار

نیست که خود او دوارا بخورد بلکه کافی است که پدرش آنرا صرف نماید برای اینکه در طفل مؤثر واقع شود.

در کشور چین شوهر باید در تمام مدت که زنش آبستن است در حرکات و سکنات خود بسیار با احتیاط باشد و از پاره حرکات خودداری کند مثلاً نباید میخ بدیوار بکوبد زیرا ممکن است این عمل سبب ناقص شدن یکی از اندامهای فرزند آینده اش بگردد. در میان اقوام دیگر و میان برهمن های هند مرسوم است که تا شوهر آگاهی یافت که زنش حامله است باید دندان های خود را پاک کند و تا موقع وضع حمل عیالش از اصلاح ریش و از خوردن پاره ای غذاها اجتناب نماید.

۲۱۰ = آیا این تصویر فردوسی است یا نه؟

چند سال پیش مجلات ایران تصویر ذیل را با شرحی که در زیر آن مندرج است منتشر ساختند و عموماً مردم تصور کردند که واقعاً این تصویر فردوسی است.

سنگی است که در حفریات همدان بدست آمده و بر روی آن صورت فردوسی و سیمرغ حجاری شده است در قسمت فوقانی سنک اشعار ذیل از فردوسی کنده است:

که گیتی باغاز چون داشتند

که ایدون بما خوار بگذاشتند

چگونه سر آمد به نیک اختر

برایشان همه روز کند آوری

و در ذیل آن دو سنه مختلف ۷۳۳ و ۲۲۵ دیده میشود.

ولی بعضی از هموطنان دیگر و از آن جمله راقم این سطور معتقدند که این تصویر ربطی با فردوسی ندارد و ظاهراً سنک لحدی است که بیت از اشعار فردوسی در باب بیوفائی عمر و روزگار بر آن نقش شده و تصویری که در بالای آن دیده میشود باید صورت شخصی باشد که در زیر آن سنگ مدفون بوده است و سنواتی هم که در زیر سنگ منقور است ۹۷۵ و ۱۰۳۳ است (نه ۹۷۵ و ۷۳۳) و تاریخ تولد و وفات صاحب لحد است که در سن ۵۸ سالگی در گذشته است، معهدا باز در

سید محمد علی جمال زاده

این مورد نیز باید گفت والله اعلم.

* * *

خواهید گفت پس این مرغ روی سنگ لحد چه میکند؟ میتوان احتمال داد که این مرغ روح باشد که چنانکه گویند «مرغ روح پرفتوحش از قفس جان پرواز» می نماید و شعرای مانین اغلب روح را بمرغ تشبیه نموده اند چنانکه حافظ فرماید:

مرغ روحم که همی زد ز سر سدره صفیر

عاقبت دانه خال تو فکندش در دام

و محمد صالح باکوئی گفته:

«بقصد صید هر گه آن بت طناز می آید

مر از شوق مرغ در پرواز می آید

وصوفی تبریزی هم گفته:

ای عزیزان گر صدای بال مرغی بشنوید

مرغ روح ماست در پرواز بر گرد شما

۲۱۱ = تولد و نمو یک زبان حیة

در تمام مملکت فرانسه کنونی زبان فرانسه حرف می زنند باستثنای قسمت غربی ایالت «برتانی» که در آنجا بیشتر از ۱۳۰۰۰۰ نفر لهجه ای حرف می زنند که اصلاً «سلتی ۲» است و مشهور است بزبان «برتانی» سفلی (۳) باین استثنای مهم چهار استثنای دیگر هم اضافه می شود بقرار ذیل:

۱ - در ناحیه شمالی فرانسه ۱۷۵۰۰۰ نفر زبان فلامانندی حرف میزنند که اصلاً آلمانی است.

۲ - در ناحیه جبال پیرنه سفلی ۱۴۰۰۰۰ نفر زبان باسک (۴) حرف میزنند که زبانی است خیلی قدیمی و در اصل آن هنوز در میان علما اتفاق نظر حاصل نشده است.

1- Bretagne

2- Celique

3- Bas Breton

4- Basque

صندوقچه اسرار

۳- در ناحیه جبال پیرنه شرقی ایالت قدیمی روسیون (۱) بیشتر از ۲۰۰۰۰۰ نفر ساکنین زبان کاتالان حرف میزنند که مشتق است از زبان لاتینی.

۴- بالاخره در جزیره کرس که مولد ناپلیون است بیشتر از ۲۷۰۰۰۰ نفر ساکنین یک نوع لهجه ایتالیائی حرف میزنند.
اگر زبان فرانسه در تمام مملکت فرانسه مستعمل نیست در عوض در خارج یعنی در ممالک مختلف چندبدان زبان سخن میرانند مثلاً یک قسمت مملکت بلژیک، قسمت فرانسیسویس که مشهور بسویس رماند (۲) است و بالاخره در جزایر نورماند در سواحل شمال غربی فرانسه که متعلق بانگلیس است بعلاوه در خارج اروپا هم مستملکات انگلیسی کانادا در امریکای شمالی و جزیره انگلیسی مریس در اقیانوس هند و جمهوری جزیره هائی تی در امریکا، زبان فرانسه را نگاه داشته اند و در خود مستملکات فرانسه مثل انتیل فرانسه و الجزیره و طونس و گویان و سنگال و کشنچین و غیره زبان فرانسه مستعمل است و رویهم رفته بیشتر از ۵۰۰۰۰۰۰۰ سکنه زمین زبان فرانسه حرف میزنند.

داخل شدن زبان لاتین در مملکت گول: اولین کسانی که تا امروز معلوم شده در مملکت گول یعنی سرزمینی که امروز باسم فرانسه نامیده میشود سکنی داشته اند.

ملت مشهور به گلها بوده اند و زبانی حرف میزده اند که جزو زبانهای سلتی بوده است و با زبان برتانیهای سفلی امروز فرانسه و زبان ایرلندیها و گالها و اکوسیها یا شوتها قرابت زیاد داشته است.
در اولین قرن پیش از مسیح اهالی روم در تحت فرمان یولیوس قیصر مشهور روم «گول» را گرفته و آنرا ایالتی از مملکت روم نمودند و از آنجائی که از حیث علم و تمدن به گولی هاتفوق داشته اند اگر چه از حیث عدد کمتر بودند زبان خود را که زبان لاتینی بود بمغلوبین خود آموختند همانطور که فرانسه های امروز زبان خود را بعربهای الجزیره میآموزند.

1- Roussilon

2- Suisse romande

سید محمد علی جمال زاده

این زبان لاتینی که سر بازها و اهالی روم بمملکت گول آوردند چندان شباهتی بزبان لاتینی علمی و ادبی نداشت و مثل زبان فارسی بود که بازوارو چارپا دارهای ایرانی بعراق عرب رفته و در آنجا رواج پیدا میکند در روم دو گونه زبان لاتینی مستعمل بوده است مثل امروز در ایران خودمان : یکی لاتین عوام و دهاتی ها که مشهور به لاتینی عوامانه است و دیگر لاتینی علما و نویسندگان و باسواد ها که مشهور به لاتینی علمی و ادبی است لاتینی عوامانه دارای آزادی بیشتری بوده ولی لاتینی علمی صافتر و توسعه و ترقی آن از طرف نحوین و ادبا در تحت مراقبت مخصوصی بوده است . این دو زبان چه بسا برای معنی واحد کلمه های مختلف داشتند مثلا به لاتین علمی اسب را *equus* میگفتند و به لاتین عوامی *Cahallus* که *cheval* فرانسه از آنجا آمده است . به لاتین علمی زد و خورد را *pugna* میگفتند و بزبان لاتین عوامی *bettalia* و قس علیهذا .

بعلاوه در ساختمان عبارت هم اختلافات چندی در بین بوده است که اینجا از ذکر آن صرف نظر میکنیم .

معلوم است زبانی را که سر باز های رومی بمملکت « گول » آوردند لاتین عوامانه بود و در همان قرنهای اول میلاد زبان مذکور بکلی جای زبان سلتی را که چنانکه مذکور گردید زبان گولی ها بود گرفت و در سراسر مملکت گول با استثنای « آرموریک » و بعضی نقاط دور افتاده زبان مملکت همان زبان لاتین عوامی گردید چنانکه صدسال پس از فتح و ظفر رومیها زنان و بیچگان مملکت گول تصنیفهای لاتینی میخواندند و زبان لاتینی چنان رواج یافت که در عهد استرابون (۱) دیگر گولی ها را بقول یونانیها بر برو بقول اعراب عجمی نمیدانستند بعلاوه اقامت طولانی قشون روم در گول و رسیدن دستهای رومیها بدان مملکت و وجوب محاکمات برای « گولی » ها بزبان لاتینی در محضر محکمه های رومی و کمی بعد قبول نمودن « گولی » ها مذهب مسیح را تمام اینها

۱ - Strabon جغرافیا نویس یونان در عهد تیبر (Tibere)

دوم امپراطور روم که سال ۱۴ تا ۳۷ بعد از میلاد مسیح سلطنت داشت

صندوقچه اسرار

ممد شد که زبان گول هابکلی لاتینی گردید. از طرف دیگر طبقات عالیّه گولی هاهم نظر بجاه طلّبی و غیره در فرا گرفتن لاتین علمی و ادبی ساعی بوده و کوشش داشتند و برای آنکه داخل ادارات عمومی کشوری و لشکری بشوند درسخن راندن لاتینی فصیح کوششها مینمودند از اینرو در عهد اوگوست امپراطور روم مملکت گول پر از علمای معانی بیان و نحو شده بود و مدرسه های اوتون (۱) و «برد» و «ولیون» در تمام سرتاسر مملکت روم و ایالاتش مشهور بود همانطور که مدرسه نیشابور و غیره برای تدریس زبان و نحو و صرف عرب در ایران مشهور بود.

از اینرو زبان سلتی که زبان بومی بود متدرجاً از میان رفت ولی معهداً باز بعضی اثرات آن زبان در زبان فرانسه کنونی باقی است و تقریباً حتمی است که زبان امروز فرانسه یک کمی بیشتر از پنجاه کلمه سلتی دارد از قبیل کلمات ذیل:

Alouette - Arpent - banne - bec -
borne-charrue-dru - dune - grève-
jarret - trogne....

و حتی شیوه شمارش کنونی فرانسه هم که بر روی اساس بیست است مثل اینکه هفتاد را سه بیست و ده و هشتاد را چهار بیست میگویند هنوز از آثار زبان سلتی است و هم باید دانست که سابقش بیست و پانزده بیست و غیره بجای ۱۲۰ و ۳۰۰ و غیره مستعمل بوده است و هم چنین «اضافی هم در عبارت ذیل که مثلاً la barque a Carons (قایق متعلق به قارون) از آثار همان زبان سلتی است.

خلاصه زبان لاتینی عوامی و لاتینی ادبی هر دو با هم یکی در میان عوام الناس و دیگری در میان اعیان و اشراف و محترمین بنای ترقی را گذاشت. ولی پس از قرن پنجم میلادی مسئله صورت دیگری گرفت پایین معنی که لاتین ادبی و علمی از میان رفت و لاتین عوامی بسرعت تمام جای آنرا گرفت ولی بمناسبت تلفظ و آهنگ اهالی مملکت گول

I - Autun

سید محمد علی جمال زاده

وهم بمناسبت کلمات زیادی که از طرف ژرمنها وارد زبان شد کم زبان لاتین عوامی مانند زبان جدا گانه تازه ای جلوه گر گردید و علمای وقت آن زبان را با تحقیر تمام زبان رومانی دهاتی نامیدند . (رومانی بمعنی زبانهای است که از لاتین مشتق هستند مانند زبان ایتالیائی و اسپانیولی و پرتغالی و رومانی کنونی و غیره) .

مقارن همان اوقات از ۴۰۶ میلادی استیلای طوایف ژرمن اسباب انقراض روم گردید و لاتین ادبی و علمی هم از میان رفت و فقط در میان علما باز میماندند یک زبان زنده متداول و باقی ماند .
ژرمنهایی هم که گول را تسخیر کرده بودند زبان آلمانی را از دست داده و زبان بومی را قبول نمودند و این طایفه از ژرمنها موسوم بودند به «فرانک» و اسم امروزی مملکت قدیم گول که فرانسه است از اسم آنها مشتق است .

ولی در زبان رومان یک عده زیادی کلمات ژرمانی بتدریج داخل شد که اغلب بچنگ و کشتی رانی و شکار و غیره راجع است و بخصوص چندین هزار اسماء خاص و اعلام ژرمنها با زبان رومان مخلوط شد که هنوز هم در زبان فرانسه کنونی باقیست .

از قرن ۱۲ میلادی ببعد زبان لاتین عوامی که چنانکه مذکور گردید معروف بزبان رومان شده بود بتدریج در میان علما و باسوادها هم راه پیدا نموده و کم کم زبان رسمی و عمومی مملکت گول گردید و با زبان رومان کم کم ترقی نموده و زبان فرانسه کنونی را تشکیل داد .
اولین نمونه که از زبان رومان در دست است صورت قسمنامه ای است که مشهور بقسمنامه اشتراسبورک میباشد که در سال ۲۲۸ هجری (۸۴۲) نوشته شده است .

درین موقع اگر چه از موضوع خارج است ولی بدون آنکه خواسته باشیم اینرا برای زبان فارسی حسنی بقلم داده باشیم بی مناسبت نیست اشاره کنیم که در همین موقع که یکی از متمدن ترین ملل امروزه مغرب تاز مشروع بکتابت زبان خود نمود در ایران عرفاء و شعرای بزرگی مانند شهید بلخی و بایزید بسطامی وجود داشتند و پس از قدری تعمق و مشاهده این ورق بر گشتن و عظمت و پیشروی اروپائیان در هر طریق

صندوقچه اسرار

مخصوصاً در راه ادبیات هر شخص با حس ب فکر افتاده و سخت متأثر می گردد.

برگردیم بر سر تاریخ زبان فرانسه قسمنامه اول چون مفصل است از نقل آن صرف نظر میکنیم و فقط بذکر قسمنامه دیگر میپردازیم که در میان پادشاه ژرمانی لوئی ژرمانی و بستگان شارل گر (۱) پادشاه فرانسه ردوبدل شده و عین قسمنامه از قرار ذیل است :

«Si Lodhuwigs sacrament que son fradre Karlo jura conservat, et Karlus meos sendra de sue part non la stanit' si jo returnar non lint pois' ne jo, ne neuls cui eo returnar int pois' in nulla adjudah contra Ludowig nun li juer.»

و ترجمه آن بفرانسه امروزی چنین است :

«Si Louis tient le serment fait a son frère Charles' et que Charles' mon seigneur' de son côté ne le tienne pas, si je ne l'en puis détoûrner, ni moi ni aucun (de ceux) que j'en pourrai détoûrner, ne lui donnerons aucune aide contre Louis»

و ترجمه آن بفارسی تقریباً از این قرار است .

اگر لوئی بسوگندی که با برادرش شارل یاد کرده است وفا کند ولی شارل آقای من از طرف خویش نقض عهد کند در صورتیکه من

Charle le Chauve - 1 یعنی شارل کچل

J. Demogeat: Histoire de la Littérature Française, paris, 1895, p. 55.

سید محمد علی جمال زاده

نتوانم از او جلوگیری کنم نه من و نه کسان دیگری که بتوانم از او روگردان سازم برضد لوئی باشارل کمک نخواهیم کرد .

این دو عهدنامه که یکی از آنها را در فوق ترجمه کردیم یگانه اثر و نمونه ایست که از زبان فرانسه آن عهد بما رسیده است و بدین جهت میتوان قیاس نمود که اهمیت لسانی و تاریخی آنها بچه درجه است .

معلوم است همانطور که زبان لاتینی در مملکت های مختلف مانند پرتغال و اسپانی و ایتالیا و غیره اشکال مختلف پیدا نمود و زبان های مختلف تشکیل داد که مجموع آنها را که عبارت است از زبان های فرانسه پروونسال و ایتالیائی و اسپانیولی و پرتغالی و رومانئی (۱) زبان های رومانئی (۲) میخوانند همانطور در نواحی و ایالات هر یک از این مملکتها هم تشکیل لهجه ها و زبان های محلی مختلفی داد .

لهجه های مختلف فرانسه را بمناسبت بعضی شباهتها و غیره بدو دسته قسمت نموده اند و هر قسمت را یک اسم مخصوص داده اند زبان های راکه در شمال خط موهومی که از رودخانه ژیروند گرفته و از شهر لیون عبور نموده و بشهر ژنودر سویس منتهی میشود حرف میزدند رویهم رفته مجاور خود دست یافتند زبان ایالت زبان اوپل (۳) نامیده اند و زبان های جنوب این خط را زبان اوک (۴) و جهت این تسمیه آن است که آری رادر شمال خط مزبور اوپل و در جنوب آن اوک می گفته اند .

این دوزبان دارای لهجه های مختلف بوده و اغلب آنها دارای ادبیات نیز گردید ولی بعدها بتدریج از میان رفتند و یکی از آنها یعنی فرانسین (۵) که در مرکز مملکت فرانسه در ایالت ایل دو فرانس که مرکز آن پاریس بود و امروز عبارت است از نواحی «ان» و «اواز» و «سن» و «سن اواز» و «سن و مارن» مستعمل بود از قرن ششم هجری بسایر زبان های محلی تفوق پیدا نموده و هر چه شاهزادگان ایالت مزبور بنواحی هم زبان های محلی سایر ایالات تفوق پیدا نموده و کم کم جای آنها را گرفت و زبان فرانسه کنونی را تشکیل داد و سایر زبان های محلی فقط در بعضی نقاط دور دست

1- Rheto-roman

2- Roman

3- Oil

4- oc

5- Francien

صندوقچه اسرار

بصورت زبان عوامی باقی است و از این رو باید دانست که زبانهای دهاتی و محلی مختلفی که امروز در فرانسه باقی است زبان فرانسه فاسد شده نیست بلکه اصلاً باقی مانده زبانهای قدیمی محلی ایالت‌های مختلف است که هنوز بجا مانده است خود زبان ایالت ایل دو فرانسه هم فقط در قرن هشتم هجری زبان فرانسه شده و این اسم را گرفت .

خلاصه بنا بفرهنگ آکادمی فرانسه (۱) چاپ آخر زبان فرانسه تقریباً ۳۲۰۰۰ لغت دارد و از این مقدار لغت ۲۰۰۰۰ آن لغاتی است که یا از خارج وارد زبان فرانسه شده و یا از قرن پنجم باینطرف علما و ادبا از روی زبان لاتینی و یونانی گرفته و در زبان فرانسه داخل نموده اند و استعمال یک عده زیاد اینگونه لغات را مالهرب (۲) ادیب و شاعر مشهور فرانسوی و سایر نویسندگان قرن یازدهم هجری قدغن کرده و از زبان ادبی خارج نمودند . از ۱۲۰۰۰ کلمه دیگر که زبان فرانسه بومی را تشکیل میدهد ۸۰۰۰ آن کلمات مشتقه هستند و در حقیقت نمیتوان آن‌ها را کلمات مستقلی بشمار آورد و از این قبیل است مثلاً مضادری که از صفت مشتق شده است . مفرداتی که حقیقتاً مایه زبان فرانسه است رویهمرفته عبارت از فقط ۴۲۰۰۰ کلمه است که ۳۸۰۰۰ آن اصلاً لاتینی و ۴۰۰ آن اصلاً آلمانی است و از اینقرار چنانکه مذکور گردید از زبان سلتی که زبان قدیمی مملکت است بیشتر از ۵۰ و اندی کلمه در زبان فرانسه کنونی بیشتر باقی نمانده است .

۲۱۲ = امان از پیری

مولانا جلال الدین رومی در «مثنوی» در وصف پیری اشعار بسیار ممتاز و نخبه‌ای دارد که از آن جمله است ابیات زیر (در مجلد دوم «مثنوی») :

پیش از آن کایام پیری در رسد

گردنت بندد بحبل من مسد

1- Dictionnaire de l'Académie

۲- Malherbe شاعر و ادیب فرانسوی (۱۵۵۵-۱۶۲۸)

سید محمدعلی جمالزاده

خاکشوره گرددو ریزان و سست
هرگزازشوره نبات خوش فرست
آب زور و آب شهوت منقطع
او زخویش و دیگران نامنتفع
ابروان چون پاردم زیر آمده
چشم را نم آمده تاری شده
از تشنج روچو پشت - وسمار
رفته نطق و طعم دندانها ز کار
پشت دو تاگشته دل سست و طپان
تن ضعیف و دست و پا چون ریسمان
بر سرره زاد کم مرکوب سست
غم قوی و دل تنگ تن نادرست
خانه ویران کار بی سامان شده
دل پرافغان همچونی انبان شده
عمر ضایع سعی باطل راه دور
نفس کاهل دل سیه جان ناصبور
موی برس همچو برف از بیم مرگ
جمله اعضا لرز لرزان همچو برگ
روزی گه لاشه لنگ و ره دراز
کار گه ویران عمل رفته ز ساز
بیخهای خوی بد محکم شده
قوت برکنندن آن کم شده

۲۱۳ = برشکاک لعنت

کتاب «فیه مافیہ» مشتمل است بر سخنان مولانا جلال الدین رومی صاحب کتاب «مثنوی» و حقا که از کتابهای خواندنی و نفیس فارسی است. در آن کتاب (جلد دوم صفحه ۶۰) در باب مشیت الهی از قول مولوی چنین مذکور آمده است :

« حق تعالی زنده میکند و میکشد عادلان را در جوانی میراند

صندوقچه اسرار

وظالمان را به پیری رسانند. در کافرستان امن و امان ارزانی
میکند و در مسلمانان ناامنی و خطر و قحط پدید میآورد.
کافران را بر مسلمانان غالب میکند و مسلمانان و صالحان و
اهل طاعت را اسیر میکند و حبوس ایشان میدارد. حرامیان
و دزدانرا در کشتی سلامت میگذارد و متقیان و خدا ترسانرا
غرق میکند مالداران و پادشاهان از بسیاری نعمت و دولت و
ثروتی که دارند جهانرا عیال خود کرده اند و پیروزند و از
خدا بهزار آرزو و لابه فرزند خواهند و چندین زن قابلی رادر
کنار میگیرند که فرزندشان حاصل شود بمراد نمیرسند اما
گدائی را که از وجود خود سیراست و از پرورش خود عاجز و
نان شب راقدر نیست بجای یکی ده پانزده فرزند میدهد از
ماده و نر. و (از همین قبیل است) سوختن و پاره کردن و کشتن
انبیاء و اولیاء از گرسنگی که و یقتلون الانبیاء بغیر حق. چون
این همه کردارها از حق بود هر که فرق کند و اعتراض نماید
کافر میشود.

۲۱۴ = حکم و فتوای رومیان و چینیان در بساره

ایرانیان (۱)

مورخ مشهور رومی موسوم به آمین مارسلن (Ammien Marcellin) که در قرن چهارم میلادی میزیسته در باره ایرانیان
آن عهد چنین گفته (و خدا میداند که آیا از آن تاریخ تا با امروز کسه
شانزده قرن گذشته اخلاق ماعوض شده باشد):

«ایرانیان در باره بندگان و مردم تهیدست و خرده پاهر گونه
حق حیات و مومات دارند و نوکرانشان در موقع خدمت یا در
هنگامی که اربابهایشان غذا میخورند و آنها سرپا ایستاده اند
ابدأ حق ندارند اهان بگشایند و نه حتی تف بیندازند»

(۱) نقل از کتاب «شاهنشاهی ساسانیان» تألیف عالم مستشرق

دانمارکی کریس تن سن، (طبع فرانسه، صفحه ۵۰۵).

سید محمد علی جمالزاده

مورخ چینی بودائی موسوم به هیون تسیانگ (Hiuen - Tsiang) هم که در ایران قدیم سیاحت نموده در باب نیاکان ما نوشته است :

«طبعاً شدیداً القهر و سریع التاثر هستند و در رفتار و کردار خود نهرعایت ادب و متانت رامیکنند و نه عدالت و دادرا»

۲۱۵ = امان از دست بد ذاتی بچه‌ها

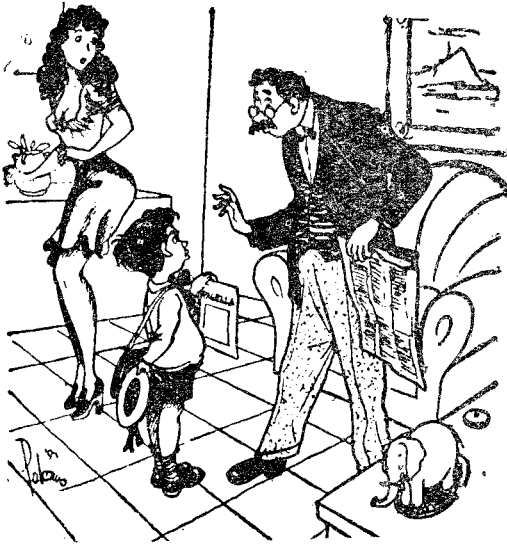
چنانکه میدانید بچه‌ها روز آخر هفته نمره‌های مدرسه خود را آورده بپدرشان نشان میدهند که اگر خوب است پدرشان بآنها انعام و پاداش بدهد و اگر بد است آنها را تنبیه و سیاست نماید اینک در این «کاریکاتور» این طفل پیش از آنکه نمره‌های خود را بپدرش نشان بدهد میپرسد با باجان بآدمی که طفل صغیر بی پناهی را بزند چه اسمی میدهند پدرش میگوید چنین آدمی را بی رحمة و قسی القلب میخوانند . آنگاه پسرک نمره‌های خود را از چنجه در آورده بپدرش نشان میدهد .

۲۱۶ = آید دنیا حادث است یا قدیم

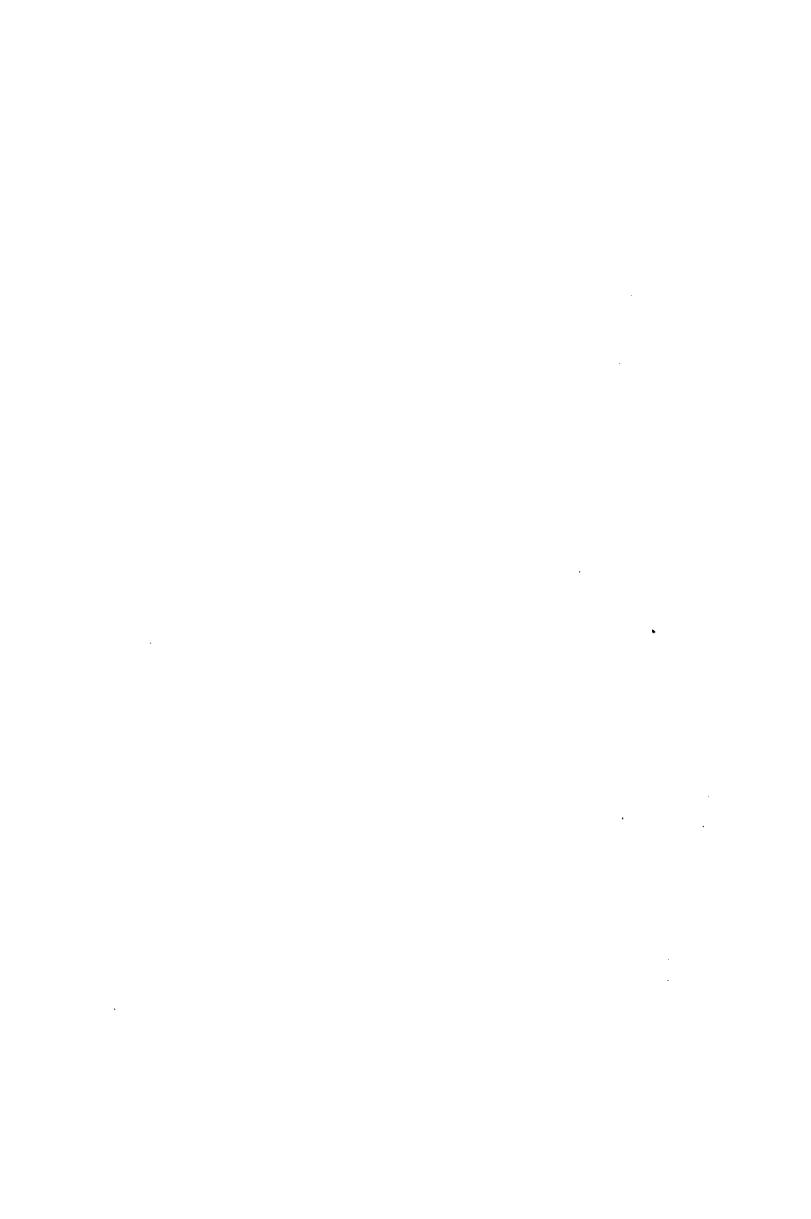
نقل از دفتر یادداشت «یاردیرینه» :

« اگر عالم حادث است یعنی خدا بعد از آنرا خلق کرده پس خدایش از خلق کردن دنیا در مدت بی ابتدای ازلیت و ابدیت مشغول چه کاری بوده و چه پیش آمد که ناگهان محتاج بخلق کردن عالم گردید . آمدیم و پیش از آن هم عالمهائی خلق کرده بود و باز نابود ساخته بود در اینصورت دیگر نمیتوان گفت عالم حادث است چونکه عالم حکم و رقی از کتاب خلقت را پیدا میکند و انگهی اگر وجود دنیا لازم بود چرا خدا قدرت کملئه خود آنرا از همان ازل خلق نکرده بود . اگر بگوئیم که از همان ازل هم خلق کرده بود در اینصورت لازم میآید که عالم هم مانند خدا ازلی باشد و ازلی که شد ابدی هم میشود و دیگر فرقی میان خالق و مخلوق و خدا و دنیا نمیماند . »

از بابا فرج تبریزی از عرفای بزرگ قرن ششم هجرت نیز قصه‌ای



امان از دست بدزانی بچه ها



صندوقچه اسرار

درباب اینکه دنیا حادث است یا قدیم حکایت میکنند که شیخ محمود شبستری صاحب «گلشن راز» آنرا برشته نظم کشیده و از این قرار است :
« گفت بابا فرج حدیث تمام چونکه کردش سؤال خواجه امام
کین جهان محدث است یا که قدیم چیست این هر دو نزد عقل سلیم
از بر صدق و از طریق یقین کرد بابا بکرد گار یمین
که فرج تا که دیده بگشاد است نظرش بر جهان نیفتاده است »

۲۱۷ = قضاوت مردم اساسی ندارد

حکیم و نویسنده مشهور فرانسوی آنرا نول فرانس در ضمن یکی از قصه‌های خود موسوم به «قصر مقوائی» چنین نوشته است :
«ویکتور کوزن (۱) (از فلاسفه مشهور فرانسه) در کتاب پاسکال (۲) (از فلاسفه بزرگ فرانسه) مطالب فوق العاده عالی کشف کرد ولی بعدها معلوم شد که اینها در نتیجه اغلاط مطبعه‌ای بوده است اوسیان (۳) (شاعر اکوسی قرن سوم میلادی) راهم تا وقتی مردم خیال میکردند قدیمه‌ی است همسنگ هومروس (شاعر مشهور قدیم یونان) می‌شمرند ولی وقتی معلوم شد اشعاری را که باونسبت میدهند ماگ فرسون (۴) (شاعر اکوسی قرن هیجدهم میلادی) نوشته فوراً دیگر کمترین وقعی باو نگذاشتند. »

۲۱۸ = ایرانی میان شعر و تاریخ چندان فرقی نمیگذارد

پروفیسور برون مستشرق انگلیسی معروف که ایران و ادبیات مارا هزار چیز دیگر مارا بمراتب بهتر از خودمان میدانست زیاده اعتقادی بتاریخ نویسی ایرانیان نداشت و در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» مکرر در این باب اشاراتی نموده است و اساساً معتقد است که

(1) Victor cousin

(2) Pasceal

(3) Ossian

(4) Macpherson

سید محمد علی جمالزاده

در زمینه تاریخ نویسی عربها بر ما برتری داشته اند (۱) و در مورد کتب تاریخی ایران چنین مینویسد :

« این تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب سرگذشت سلاطین و شاهزادگان و امرای خارجی است که بی دربی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری از یکدیگر گوی سبقت ربوده اند و سالنامه خستگی آور خون ریزها و چپاولها و تظاولهایی است که بزحمت میتوان يك موضوع عمومی گرانبھائی از آنها استخراج کرد. » (۲)

و باز در جای دیگر میفرماید :

« متأسفانه چنانکه گفتم تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخین یا شاعرند یا شعر شناس و شعر دوست و برای آنها سهلتر و لذت بخش تر است که تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا اشعار را بتاریخ زینت دهند. » (۳)

و بالاخره در باب اینکه تحقیقات ماعموماً از روی مطالعه و دقت نیست نوشته است :

« ایرانیان اغلب حدسیات ماهرانه دارند اما تحقیقاتشان در ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظریاتشان ناپخته و نامستحکم است. » (۴)

خواهید گفت این مردانگلیسی غلط کرده این حرفها را زده است ولی این کافی نیست و دواى درد نمیشود .

۲۱۹ = نوحه سرائی بمرگ فرزند

ابیات ذیل از قصیده بسیار عالی و غم افزائی است که آقای مهدی

(۱) « تاریخ ادبیات ایران » (ترجمه فارسی، صفحه ۲۹۲)

(۲) ایضاً صفحه ۲۹۵

(۳) » » ۲۶۷

(۴) » » ۳۱۹

صندوقچه اسرار

الهی (معلم در دانشکده معقول و مشقول) هنگام وفات کودک خردسال خود سروده است :

«هرگز فرزند»

ای مرغ من از چه ز آشیان رفتی	استاره شدی بر آسمان رفتی
رخشنده ستاره سحر بودی	زود از بر منظر جهان رفتی
گل بودی و ناگهان خزان گشتی	جان بودی و سوی ملک جان رفتی
بس ناله چو بلبل سحر کردی	کاخر ز قفس بگلستان زفتی
چون غنچه دو لب بخنده بگشودی	خارت بشکسته در دهان رفتی
ای سوسن صد زبان هزار افسوس	نگشوده بکام دل زبان رفتی
در باغ جهان رخ ارغوان بودت	صد حیف بزنگ زعفران رفتی
ای تازه شکوفه خوش زباغ من	لبخند زدی و ناگهان رفتی

انسان حس میکند که این ابیات مانند قطرات خون از دل این پدر دلسوخته چکیده و گمان نمیکنم برخلاف بسیاری از شعرهای فارسی کسی این اشعار را بخواند و متأثر نگردد. چنانکه گفته اند کلامی که از دل نیاید بدل ننشیند.

سقراط حکیم در همین باب فرموده است :

«کسی که بدون جنون شعر قدم بدروازه شاعری بنهد و تصور نماید که فن شاعری و علم عروض و بدیع و قافیه برای شعر گوئی کافی است هرگز بمقام کمال نخواهد رسید و شکی نیست که تا دنیادنیاست اشعار دیوانگان اشعار حکما و دانشمندان را تحت الشعاع خواهد گذاشت» (۱)

۲۲۰ = حضرت سلیمان این زمان

یکنفر از علمای فرانسه از اهل شهر نمرور موسوم به دوپون سالها بتحقیق در زبان مرغها و پرندگان پرداخته و چندسال پیش باسم

1- Abel Hermaut: «Platon» (Grasset paris, 1925) p. 170

سید محمدعلی جمالزاده

«فرهنگ علم الاصوات پرندگان» (۱) کتابی بطبع رسانید که اصوات پرندگان را در آنجا جمع آورده است چنانکه تنها یک هزار و پانصد صوت مختلف یا کلمه در زبان بلبل پیدا کرده است .

یک نفر از موسیقی شناسهای آلمانی هم موسوم به تیسن (Heinz Tiessen) که معلم مدرسه عالی علم موزیک در برلن می-باشد سالها در باب آواز پرندگان علی الخصوص طرقة و سار تحقیقات نموده و زحمتهای کشیده است و باین نتیجه رسیده که سار متجاوز از ۳۰۰ نوع آواز دارد و بعضی از موسیقی دانهای بزرگ و از آن جمله بتیهورن در Frisal-Motiu و در آخرین «سونات» خود G-dur از آواز سار تقلید نموده و بدون کم و زیاد عین آن آواز را در موزیک خود داخل کرده اند. در ذیل نونهای موسیقی که تیسن از روی آواز سار ساخته مندرج میگردد .

۲۲۱ = فردوسی و امید گنج

چند روز پیش «ابوالفضل» این اشعار را از فردوسی آورده
برایم خواند :

«بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

چو سی سال بردم بشهنامه رنج

که شامم ببخشد بپاداش گنج»

«سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم بامید گنج»

گفتم باز چه دسته گلی میخواهی بآب بدهی و مقصودت از خواندن این ابیات چیست. گفتم ما ایرانیان که از روی حق و انصاف فردوسی را بتمام نبوت میرسانیم خیال میکنیم که برای عشق ایران و علاقه باین آب و خاک و بگذشته پرافتخار این مردم و این کشور کتاب شاهنامه را نوشته است در صورتیکه همانطور که خودش صراحتاً گفته

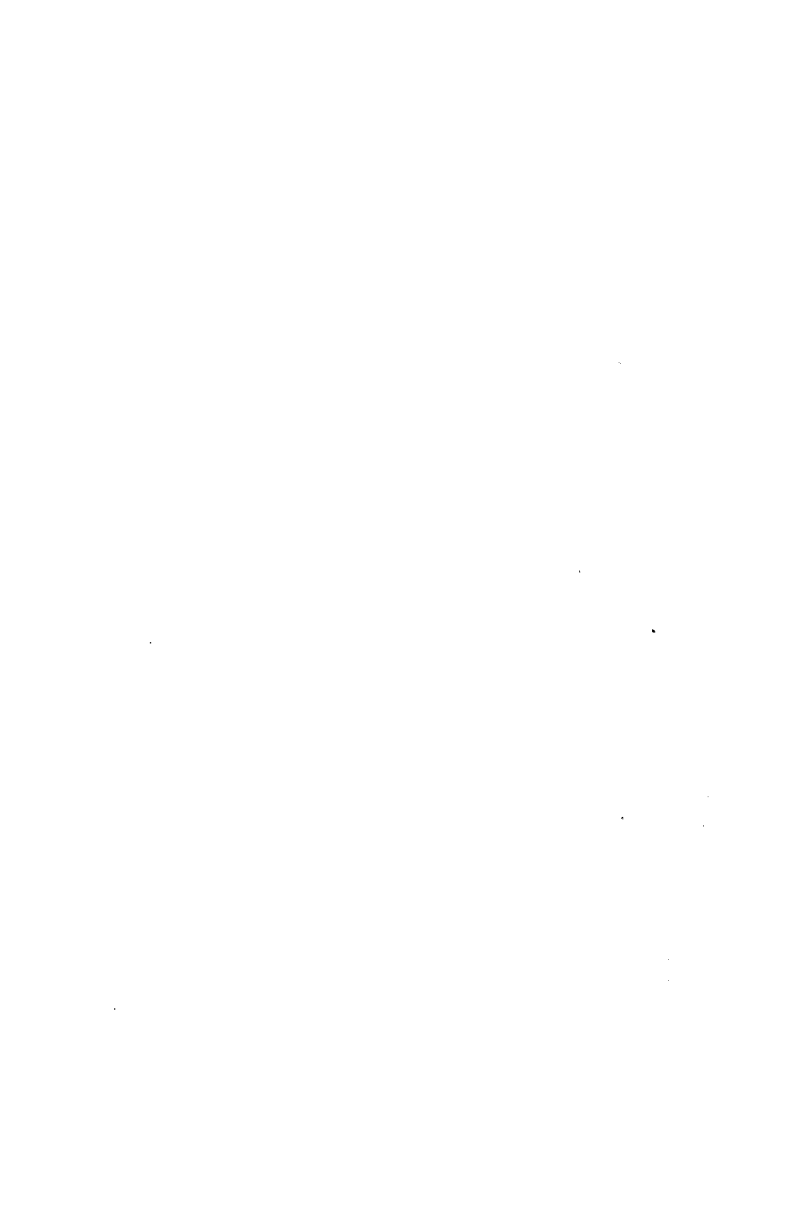
1- Dupont (de Nemours) : « Dictionnaire phonétique des oiseaux »



(Klang eine Oktave hoher)



(Wirklicher Klang eine Oktave höher als für die Musik notiert)



صندوقچه اسرار

و بخوبی از این اشعار استنباط میشود «بامید گنج» و برای «پاداش گنج» این کتاب را نوشته است .

گفتم برادر تو اصلاً برای ایرادگیری و مهمل بافی خلق شده‌ای و گرچه اسمت ابوالفضول است این اسم هرگز مانند این لحظه اسم بامسمائی نبوده است. باید بدانی که اولاً شاید این اشعار از فردوسی نباشد، ثانیاً اگر هم از او باشد تازه معلوم نیست که مقصود او همان باشد که تو تصور نموده‌ای و ثالثاً اگر احترام خودت را میداری زبان درازی را در این باب کوتاه کن و لابد خواهی دید .

گفت من هم مقصودم تنها تذکر بودنه گستاخی و دمش را روی کولش گذاشته رفت .

۲۲۲ = پندهای سودمند

پندهای زیر منقول است از کتاب «نصایح الحکماء» که در پایان کتاب «گرنک و روباه» و «جام و قلیان» حسب الفرموده آقا محمد حسن مدیر کتابخانه علمی در طهران در سنه ۱۳۴۹ ه.ق. بزیور طبع آراسته گردیده است :

(بسم الله الرحمن الرحيم)

از ابوزر جمهر و از فیلوس	هم ز جاماس و هم ز جالینوس
گوش کن پند این حکیمان را	سخن عاقلان دوران را
تا که دور از غم و الم باشی	فارغ از محنت و الم باشی
متصل کیسه پر درم باشد	محنت روزگار کم باشد
شصت و یک چیز آورد نکبت	زان حذر کن که آیدت دولت

اولا روی بی نماز مبین	دوم از بی نماز دور نشین
در جنابت مکن تومهرانو	دست واپس مگیر و راه برو
تاج رازیر پای خود تومنه	کفش رازیر سر تو جای مده
در رخ آینه تو باددم	که شود مهر تو ز دلها کم
ایستاده میند دستارت	بنشین و بپوش شلوارت
سر بهر آشیانه خواب مکن	اخ و تف در میان آب مکن
مگدر هیچ از میان دوزن	شانه زن بریش خود تو مزن

سید محمد علی جمال زاده

شب جمعه پیاز خام نخور روز بدرخت نومپوش ومبر

الخ

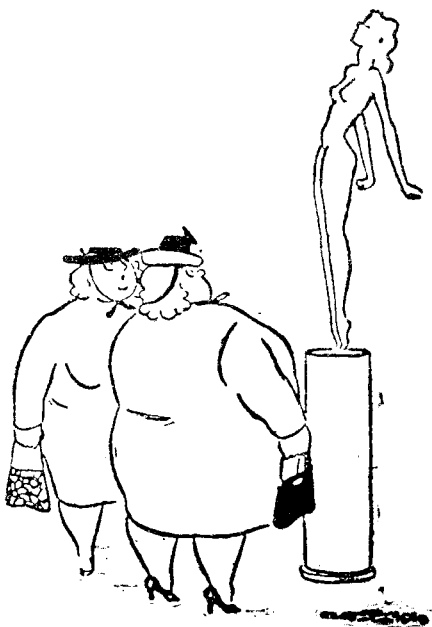
فعلآگمان میرود که برای سعادت مندی عمل کردن بهمینقدر از نصایح کافی باشد و اینها از نقل مابقی صرف نظر نمود .

۲۲۳ = قربان دل پر حسرتان بروم

چنانکه میدانید چندی است در فرنگستان زن لاغر یعنی زن خوش اندام می پسنندند و خانمها بھر تمهیدی هست سعی دارند که لاغر بشوند. این دو خانم که ما شاء الله دست کمی از خمره ندارند در مقابل آن مجسمه ایستاده و اولی میگوید ایکاش من هم مثل این مجسمه لاغر بودم. خواهر خوانده اش میگوید من راضی هستم که اقلا مثل ستونی بودم که مجسمه را روی آن گذاشته اند .

۲۲۴ = کارها بی علت نیست

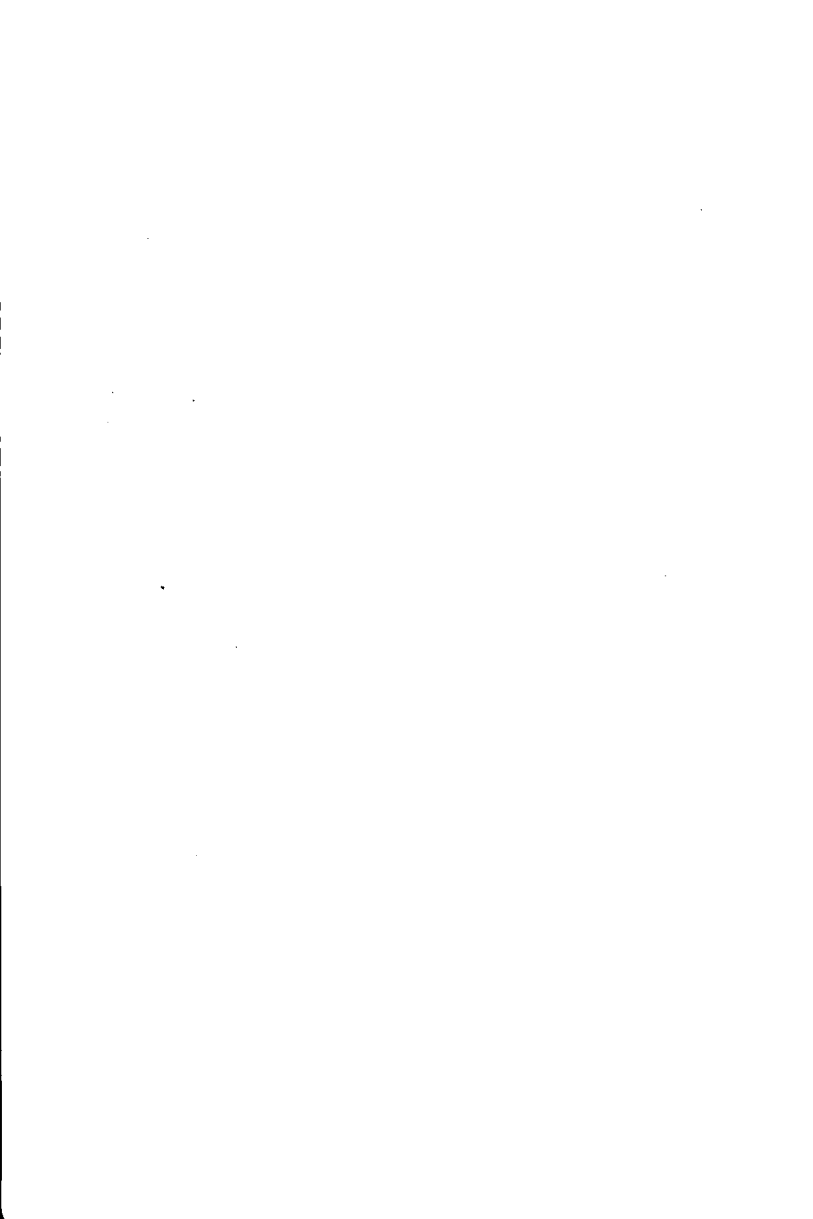
حکایت کنند که شخصی وارد شهری شد دید زنده ای را در تابوت گذاشته و برای دفن بگورستان میبرند در حالی که مدام فریاد میزند که ایها الناس من زنده ام بدون آنکه احدی باواعتنا نماید . آن شخص تعجب کنان برای نماز بمسجد جامع رفت دید در صحن مسجد شراب زیادی برای فروش آوردند و در همان اثنا صدای مؤذن بگوشش رسید دید شخصی نصرانی است که می گفت اهل البلدی شهیدون ان محمد رسول الله، نزد عالم آن بلد رفت دید بنماز جماعت ایستاده و مؤمنین در عقب اوصفها بسته اند در حالیکه هر کدام موشی بگردن آویخته و سبیدی برس و قاشق و کاردی بر کمر دارند . بزحمت خود را بامام جماعت رسانیده و پس از تشهد حل این معما هارا از او استدعا نمود . وی در جواب گفت آن مرده را که دیدی زنده زنده به گور میبردند مدعی علیه او جمعی شهود عدول حاضر آورده و در محضر مافوت او را ثابت کرده است و اما فروش شراب در مسجد علت آن است که این مسجد را باغهای وقفی بسیار است و انگور و سرکه در این شهر کم قیمت و بی خریدار است محض اینکه مال مجلس بیهوده تلف نشود آن انگور را صرف شراب میکنیم و چون تعلق بمسجد دارد در خود



« قربان دل پر حسرتان بروم »



تصویر بوذرجمهر و فیلوسی و باخاماس و جالینوس حکیم (بر طبق کتاب
مستطاب «نصایح الحکماء»)





« روزنامه های بیحیای فرنگستان »

صندوقچه اسرار

مسجد میفروشیم که خریداران بدانند برای معامله بدینجا آیند . اما آن مؤذن بدان که در اسلام مستحب است که مؤذن حسن صوت داشته باشد و ما چون مسلمان خوش صدا در شهر پیدا نکردیم ناچار این شخص نصارا برای مؤذنی اختیار کردیم و لهذا نمی گوید که من شهادت میدهم که محمد رسول خداست بلکه می گوید اهل این شهر بر سالت محمد شهادت میدهند. اما در باب نماز بدان که در حدیث آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اراد الصلوه فلیکن ذوقه و معرفه و سکینه و وقار و چنانکه اگر اهل معرفت باشی میدانی که در زبان عربی قفقه بمعنی سب و مفرقه بمعنی قاشق و سکین بمعنی کارد و فار بمعنی موش است (پس معلوم شد که ملا از بی سوادی معنی حدیث را هیچ نفهمیده بوده است) .

۲۲۵ = دوا برای سنگینی گوش

بهترین دوا برای رفع سنگینی گوش که در نتیجه پیری حاصل میشود انژکسیون Keimdrusenormon است که تا دو سالی سنگینی را بر طرف میکند و پس از یک دو سال باید از نو انژکسیون کرد .

۲۲۶ = روزنامه های بیحیای فرنگستان

کاریکاتور مقابل در روزنامه هفتگی «گرنگوار» مطبوعه پاریس (مورخ به ۲۹ اوت ۱۹۴۱) منتشر گردید و شاهنشاه فقید ما اعلیحضرت رضاشاه را نشان میدهد که سر بازهای انگلیسی او را سر برهنه میبرند و در زیر آن این عبارت نوشته شده است: شاه میبرد چرا خاک مرا استیلا نمودید ؟ چرچیل که در مقابل او ایستاده در جواب میگوید هر نقطه دنیا که نفت پیدا شود تعلق بانگلستان دارد .

۲۲۷ = يك مسئله فکری

آورده اند که یکی از خلفای بنی عباس میخواست یکی از سه تن دوستان خود را که بآنها اعتماد داشت وزیر خود نماید ولی

سید محمد علی جمال زاده

نمیدانست کدامیک از آن سه نفر باهوش تر است و لهذا روزی آنها را احضار نمود و گفت چنانکه می بینید سه سیب سرخ و دوسیب سفید در این ظرف در مقابل خود دارم چشم های شما را بسته سیمی روی سر هر یک از شما می گذارم و بعد چشمهای شما را باز میکنم بطوریکه هر کدام از شما سیمی را که روی سر دو نفر دیگر است میتواند ببیند ولی سیمی را که روی سر خودش است نمیتواند ببیند هر کدام از شما که زودتر حدس زد که سیمی که روی سرش است چه رنگ است او را وزیر خود خواهم نمود . پس از آنکه چشمهای آنها را بسته و سه سیب سرخ را روی سر آنها گذاشت و چشمشان را باز کرد از آن سه نفر جعفر و موسی متحیر مانده نتوانستند جوابی بدهند ولی صادق ثابت نمود که از دیگران باهوش تر است و پس از چند لحظه تأمل گفت سیمی که روی سر من است سرخ است . باید پیدا نمود که صادق بچه دلیل چنین جوابی داد .

اگر خودتان جواب را پیدا نکردید بنمره ۲۳۰ مراجعه نمایید

۲۲۸ = چند بیت از صائب

صائب اشعار بسیار بامعنی و مضامین بدیع و قشنگی دارد و امید است که دیوان او را با مقدمه فاضلانه مبنی بر سوانح عمری او از نو بچاپ برسانند . ابیات زیر نمونه ایست از طبع عالی این شاعر:

چو شد زهر عادت مضرت نمخشد

بمرگ آشنا کن بتدریج جان را

ریشه نخل کهن سال از جوان افزون تراست

بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را

گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا میکشد

خواب یک خواب است اما مختلف تعبیرها

موج از حقیقت گهر بحر غافل است

حادث چگونه درک نماید قدیم را



تصویر خلیفه عباسی سه نفر (صدقاتش) که سیمی روی سر هر یک از آن
ها گذاشته است



صندوقچه اسرار

هستی دنیای فانی انتظار مردن است
ترك هستی زانتظار نیستی وارستن است

تورازجان غم مال ای عزیز بیشتر است
علاقه تو بدستار بیشتر ز سر است

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد
خواب در وقت سحر گاه گران میگردد

مرا بر روز قیامت غمی که هست این است
که روی مردم عالم دوباره باید دید

شد از فشار گردون مویم سفید و سرزد
شیری که خورده در روزگار طفلی

۲۲۹ = سند و حشیگری نوع بشر

بنا به حسابهایی که بعمل آمده معلوم شده است که از ۱۴۶۹ قبل از میلاد مسیح تا با امروز سالهایی که در دنیا جنگ نبوده فقط ۲۹۰ سال بوده است در صورتی که در ۳۲۰۰ سال دیگر همیشه اقل در یکی از نقاط دنیا ناپره جنگ و خونریزی مشتعل بوده است. یکنفر از مورخین رومانی حساب کرده که از سنه ۱۵۰۰ قبل از میلاد تا ۱۸۶۰ میلادی رویهمرفته متجاوز از ۸۰۰۰ عهده نامه «صلح دائمی» در بین ممالک و اقوام منعقد گردیده ولی رویهمرفته عمر هر یک از این عهده نامه های «مقدس و دائمی» بیشتر از دو سال نبوده است و سوروکین - Sorokio نام عالم آمریکائی حساب کرده که تا بحال ۲۶۰۰ جنگ مهم در عالم واقع شده است.

۲۳۰ = جواب مسئله فکری نمره ۲۲۷

صادق پیش خود فکر کرد که جعفر می بیند سیمی کسه روی سر من است سرخ است یا سفید ولی نمیداند که روی سر خودش چه رنگ سیمی است ولی اگر سیمی که روی سر من است سفید باشد جعفر فکر خواهد کرد که اگر سیمی هم که روی سر اوست سفید باشد موسی

سید محمد علی جمالزاده

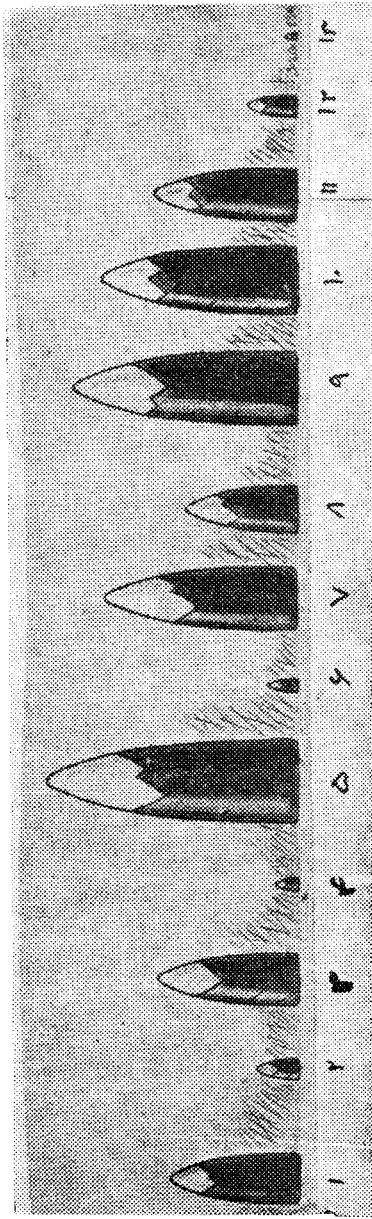
فوراً چون سیب سفید دوتا بیشتر نیست رنگ سیبی را که روی سر خودش است حدس خواهد زد و فوراً خواهد گفت که روی سرش سیب سرخ است ولی چون موسی صدایش در نیامده پس معلوم میشود که سیبی که روی سر من است (یعنی صادق) سفید نیست و اگر سفید نیست لابد سرخ است و لهذا صادق فوراً بخلیفه گفت سیبی که روی سر من است سرخ است و مدلل داشت که از جعفر و موسی باهوشتر است و وزیر خلیفه گردید .

۲۳۱ = مصرف قند در ممالک مختلفه

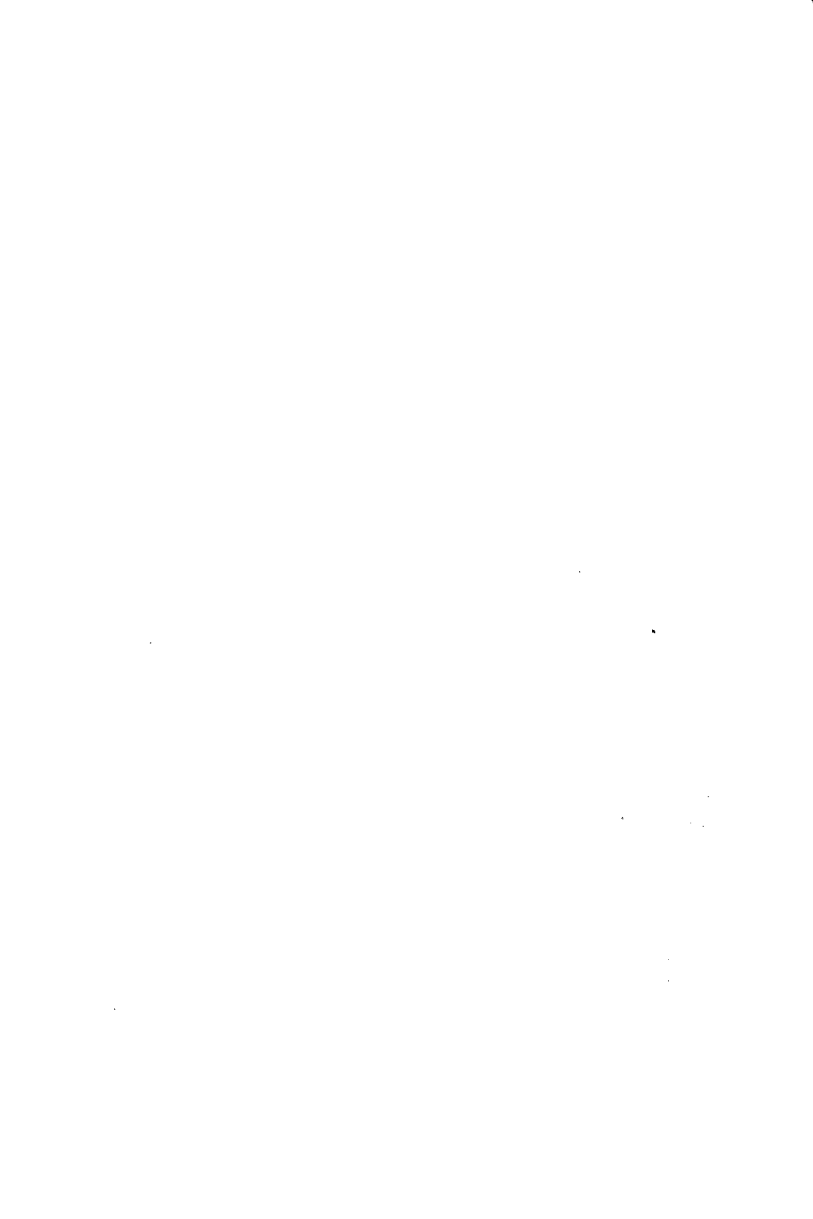
تصویر مقابل (کله قند) مصرف قند ۱۳ مملکت را بنسبت کمتر و بیشتر نشان میدهد و از اینقرار معلوم میشود که در این ۱۳ مملکت هر یک نفر آدم در سال چند کیلو گرم قند مصرف میکنند . از طرف چپ

۱- آلمان	۲۶/۸ کیلو گرم
۲- ایتالیا	۹/۱
۳- فنلاند	۳۰/۴
۴- بلغاری	۴/۹
۵- دانمارک	۵۵/۱
۶- ترکیه	۶/۴
۷- سویس	۴۲/۳
۸- فرانسه	۲۴/۸
۹- انگلستان	۴۹/۴
۱۰- امریکا	۴۳/۳
۱۱- آرژانتین	۳۱/۷
۱۲- ژاپون	۱۱/۱
۱۳- چین	۰/۲

در باب مصرف قند در ایران از آنجائی که احصائیات صحیحی نه در باب قندونه در باب نفوس مملکت در دست نیست تعیین مقدار قندی که هر یک نفر ایرانی در سال بمصرف میرساند کار آسانی نیست



مصرف قند در ممالک مختلفه



صندوقچه اسرار

ولی اگر جمعیت ایران را ۱۲ میلیون بگیریم از آنجائی که واردات قند ایران قبل از آن که خود ایران دارای کارخانه های قند سازی بشود در سال در حدود ۸۰۰۰۰ تن بوده است میتوان گفت که هر یک نفر از اهالی ایران در سال در حدود ۶ کیلوگرم قند بمصرف می رسانیده است .

۲۳۲ = امان از دست تناقض گوئی شعرا

راستی که اگر کسی بخواهد بفرموده بزرگان رفتار نماید گرفتار مشکلات سخت خواهد گردید چون بقدری متناقض حرف زده اند که انسان بکلی سرگردان میماند مثلا در قطعه ذیل ملاحظه بفرمائید در خصوص جاه طلبی چه حرفهائی زده اند که یکی برخلاف دیگری است و با اصطلاح انسان نزدیک میشود یقه خود را پاره کند،

« درباره جاه طلبی » (۱)

مخالف :

چنین است گیتی پر از آزو درد از توانا گرد بيشی مگرد
فزونیش یکروز بگزایدت به بودن زمانی نیفزایدت

فردوسی

قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را

سعدی

حرص تست اینکه همه چیز ترا نایابست
آز کم کن تو که نرخ همه ارزان گردد

کمال اسمعیل

کسی که عزت عزات نیافت ، هیچ نیافت
کسی که روی قناعت ندید ، هیچ ندید

سنائی

(۱) نقل از مجله هفتگی «اطلاعات» .

سید محمد علی جمال زاده

چند خواهی پیرهن از بهر تن تن رها کن تا نخواهی پیرهن

قاآنی

بخور آنچه داری و بیشی بجوی که از آرزوهای آبروی

اسدی

موافق :

بیکروی جستن بلندی سزاست اگر در میان دم ازدهاست

فردوسی

مہتری گر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و ناز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ روبروی

حنظله باد غیسی

بر زمین فراخ ده ناورد در هوای بلند کن پرواز
بکم از قدر خود مشو راضی بین که گنجشک را نگیرد باز
بیشتر کن عزیمت چون برق در زمانه فکن چو رعد آواز
تا نیابی مراد خویش بکوش تا نسازد زمانه با تو بساز

مسعود سعد

بزرگی یکی گوهر پر بهاست ورا جای در کام نر ازدهاست

اسدی

هر که چون کرکس بمررداری فرود آورد سر هر که
کی تواند همچو طوطی طمع شکر داشتن

سنائی

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند بجائی رسیده اند

۲۲۳ = تمیز بین حق و باطل

تمیز بین حق و باطل اگر محال نباشد لامحاله بسیار کار دشواری است ببینیم مولوی در این باب چه فرموده است :

صندوقچه اسرار

« کرد مردی از سخندانی سؤال
حق و باطل چیست ای نیکو مقال »
« گوش را بگرفت و گفت این باطل است
چشم حق است و یقینش حاصل است »
یعنی انسان آنچه را می شنود نباید باور نماید و فقط آنچه را
به چشم خود دید باید حق و یقین بشناسد (گرچه در اینجانب نیز تأمل است
و چشم انسانی هم چه بسا مصدر خطا می گردد) .

۲۳۴ = جمعیت دنیا

— جمعیت دنیا فعلاً (بهار ۱۳۲۳ هـ . ش) دو میلیارد و دو بیست
و شانزده میلیون است و از سال ۱۸۰۰ با این طرف دوبرابر شده است .
— آمریکا (مقصود دول متحده آمریکای شمالی است) جمعیتش
در ظرف یک قرن و نیم اخیر یازده برابر شده است .
— در همین یک قرن و نیم اخیر جمعیت اروپا تقریباً سه برابر
و جمعیت آسیا دوبرابر شده است .
— آسیادارای نصف جمعیت تمام کرهٔ ارض و اروپا دارای یک
ربع جمعیت زمین است .

— در هر کیلومتر مربع اروپا تقریباً ۴۷ نفر آدم ساکن میباشد
(در ایران مادر هر کیلومتر مربع ۱۵ الی ۶ نفر بیشتر ساکن نیستند)
تبصره - شرح فوق را در سال ۱۳۲۳ هجری شمسی نوشته بودم
ولی اکنون که سال ۱۳۴۱ میباشد جمعیت کره زمین به سه میلیارد
و یکصد و چهارده میلیون رسیده است . خدا بدهد برکت که اگر بهمین
منوال بالابروند خدامیدانند بکجاها خواهد رسید و اینهمه شکم را کی
خواهد توانست سیر کند مگر آنکه علم و فن جواب این پرسش
را بدهد .

۲۳۵ = چه معلوماتی داشتیم و خودمان نمیدانستیم

یک نفر از دوستان حکایت می کرد که یکی از رفقایش میخواست
به هندوستان برود با او گفته بود مگر زبان هندی میدانی که می خواهی
بهندوستان بروی جواب داده بود نعم . رفیقش گفته بود اینک که عربی

سید محمدعلی جمالزاده

است نه هندی. گفته بود عجب پس معلوم میشود ما عربی هم میندازیم.

۲۳۶ = چهار پائی بر او کتابی چند

در طهران رفیقی داشتم دو فروش (روزی يك صندوق گنه گنه خریده بر پشت جمال علیلی که معلوم بود تب ولرز و مالاریا دارد گذاشته روان بود با او برخوردم گفت این جمال علیلی هیچ نمیداند که دوی دزدش را بر کول دارد و بیاد خودمان ایرانیان افتاده ام که دوی اغلب امراضمان در کتابهای فارسی و عربی قدیم و جدیدی که هموطنانمان نوشته اند موجود است و خبر نداریم .

۲۳۷ = کلام الملوک...

فردريك بزرگ از پادشاهان معروف آلمان که در واقع مؤسس عظمت آن مملکت می باشد و با آن که خودش از جنگجو های نامی است چنین گفته است :

« هر کس جدیت نماید که در جایی که امروز يك خوشه گندم میروید فردا دو خوشه بروید بیشتر از هر جنگاور فاتحی بملت خود خدمت نموده است » ،

۲۳۸ = آخرین شعر تاگور شاعر مشهور هندی

را بیند رنات تاگور که برای جشن فردوسی بایران آمده بود در روز ۲۷ ماه ژوئیه ۱۹۴۱ میلادی صبح سحر ده روز قبل از وفات خود که در هفتم اوت همان سال واقع گردید شعری گفته که ترجمه تحت اللفظی آن از اینقرار می شود:

« خورشید در اولین روز خلقت خود از حیات نوزاد

پرسید:

- تو کیستی ؟

ولی جوابی نشنید .

سالها و قرنهای گذشت .

در کنار مغرب خاموش آخرین روز خورشید فرا رسیده است

آخرین خورشید باز از حیات میپرسد :

- تو کیستی ؟

ولی جوابی نشنید ،

صندوقچه اسرار

۲۳۹ = سه سخن از غزالی

۱- غزالی (۱) در «احیاء العلوم» فرموده :

« ان للربوبية سرّاً لو ظهر لبطلت النبوة و ان للنبوة سرّاً لو ظهر لبطل العلم و ان للمعلم سرّاً لو انكشف لبطلت الاحكام والشرایع »

که معنی تحت اللفظی آن از این قرار می شود: خدائی را سری است که اگر معلوم شود نبوت باطل می شود و نبوت را هم سری است که اگر ظاهر شود علم باطل می شود و علم را نیز سری است که اگر مکشوف گردد احکام و شرایع باطل می گردد .

۲- باز غزالی در «احیاء العلوم» فرموده :

« لیس فی الامکان ابداع ممالک ».

که آنرا بفارسی بدین نوع ترجمه کرده اند:

« در عالم عالم آفریدن زین به نتوان قلم کشیدن »
(ولی در این باب تأمل جایز است).

۳- ابن طفیل از قول غزالی آورده :

« فان من لم يشك لم ينظرومن لم ينظر لم يبصر و من لم يبصر بقي في العمى والحيرة »

یعنی کسی که شك و شبه در معانی و مطالب نکند صاحب نظر نمیشود و کسی که صاحب نظر نباشد بینانمی شود و کسی که بینا نباشد تا ابد در کوری و سرگردانی باقی خواهد ماند .

۲۴۰ = مردم ایران از چه نژادی هستند

فردریک هوسه (Fredèric hussay) از علمای نژاد شناس که جزو هیئت علمی دیولافو در اوایل قرن نوزدهم میلادی به ایران آمده بود هیچده ماه در مملکت مامشغول تحقیقات و تجربیات علمی در باب کیفیات نژادی ایران بعمل آورده و نتیجه تحقیقات خود

(۱) در باب غزالی مراجعه شود بنمره ۵۰۷ و نمره های

۴۴۶ و ۴۴۸ و ۴۵۲.

سید محمد علی جمال زاده

را باسم «نژادها در ایران» در ضمن کتاب موسوم به «ارک شهر شوش» (۱) تألیف خود دیو لافوا که رئیس هیئت علمی نامبرده بود بطبع رسانیده و هر چند امروز که بیش از یک قرن از آن تاریخ می گذرد این تحقیقات شاید مطابق با عقاید امروزه نباشد با اینهمه برای مزید اطلاع خوانندگان بذکر ملخص آنها در اینجا مبادرت رفت.

نژادهائی که در ایران موجود است از این قرار می باشد :

- ۱- آریائی (در فارس و در لرستان)
 - ۲- مغولی (در ترکمنستان و در آذربایجان)
 - ۳- مغولی مخلوط با آریائی (در عراق عجم و در میان تاجیک ها و در بعضی ایلات و در ارمنستان)
 - ۴- مغولی مخلوط بسامی (بختیاریها)
 - ۵- سامیها (عربها و سادات و یهودیها)
 - ۶- آریائی مخلوط بنژاد پوست سیاه (شوشیهای امروز)
- پارسیها (گبرها) هم از نژاد قدیمی ایران نیستند و در میان آنها از هر خونی مخصوصا از تاجیک و عراق عجمی زیاد است
- آریائیهای مقیم ایران که بیشتر در لرستان و فارس هستند دارای جمجمه «دولی شوسفال» هستند یعنی طویل الجمجمه هستند (۲) (مانند اغلب اسکاندیناویها) چنانکه مثلا طول جمجمه لرها بمیزان متوسط ۷۳٫۵۷ سانتیمتر است.
- آریائیهای مخلوط بمغولی که اکثریت ایرانیان از این نوع هستند از طهران در شمال تاده بید در جنوب و از خراسان تا لرستان منتشر هستند و اکثریت مردم طهران و اصفهان و قم و قمشه و غیره از این نوع می باشند.

(1) Marcel dieu lafoy : L'acropole de suse' paris. 1893-pp.87-11s

(۲) مقصود جمجمه ایست که طول آن بقدریک ربع از عرض آن

Dolichocé phale

بیشتر است

صند و فچه اسرار

که در ایران ساکن هستند تحقیقات علمی اساسی بعمل نیامده است ولی رویهمرفته میتوان گفت که اکثریت مردم کنونی ایرانی اصلاً ترکمنی هستند در صورتی که فقط ساکنین يك ثلث خاک مسکون ایران که عبارت است از فارس و لرستان آریائی الاصل هستند ولی از آنجائی که این قطعات ساکنین زیادی ندارد از حیث عدده آریائیها از يك ثلث جمعیت ایران هم کمتر هستند .

این بود بطور خلاصه عقاید عالم نژادشناس فرانسوی هوسه در باب ما ایرانیان ولی پس از او در مقداری از عقایدی که او اظهار داشته تغییراتی حاصل شده است و رویهمرفته هنوز در باب نژادهائی که در ایران ساکن هستند تحقیقات علمی اساسی بعمل نیامده است

۲۴۱ = عقیده یکنفر از فضیلتی ترکیه در باب

ادبیات ترکیه

پروفسور فؤاد کبیر و لواز فضیلتی کنونی ترکیه چندی پیش در روزنامه هفتگی «آنقره» که بزبان فرانسوی در پایتخت ترکیه بطبع میرسد در تحت عنوان «نظر عمومی ب ادبیات ترکیه» يك سلسله مقالاتی بطبع رسانید که اینک از مقالات مورخ به ۱۲ مارس و ۱۹ مارس ۱۹۴۲ در باب شعرای ایران در زمان صفویه مطالبی را بترجمه میرساند: « ادبیات » کلاسیک آذری در عهد صفویه بمنتهی درجه ترقی خود رسید. دوره صفویه که بفلط در کتب تواریخ اخیر عهد «فیروزی

احساسات آریائی **Arianisme** بر ضد احساسات ترکی **Turquisme**

در ایران» بقلم رفته در حقیقت دوره ای است که در سایه مجاهدت و تشویق يك سلسله سلاطین ترك در باره وحدت سیاسی ایران که پس از انقراض ساسانیان از میان رفته بود برقرار گردید و این سلاطین ترك نژاد صفوی هم بكمك و دستیاری ایلات و عشایر ترك نژاد شیعی مذهب بسلطنت رسیدند. سلاطین صفوی ببرانداختن تسنن که در نقاطی از خاک ایران که اکثریت ساکنین آن ایرانی الاصل بودند برقرار بود و بارسمی شناختن مذهب اثنی عشریه (که این کار را در نفوذ عقاید و رسوم - **Traditious** - ترکها نمودند) بر ضد ترك های سنی مذهب علم برافروختند ...

سید محمد علی جمال زاده

در عهد صفویه ترقیات ترکیه ترقی شایانی نمود و خود شاه اسماعیل که خطائی تخلص مینمود بترکی شعرهای زیاد دارد بطرز جیبی و مخصوصاً نسیمی. در اینجا همینقدر تذکر میدهم که این ترقیات ادبی (در ادبیات ترکیه) در دوره افشاریه و قاجاریه هم دنباله پیدا کرد و صائب که از جمله شعرای بزرگ ایران بشمار میرود در زبان ترکی اشعار بدیعی دارد ولی رویهمرفته شعرهای ترکی الاصل این عهد باستثنای چند تن بیشتر بزبان فارسی شعر گفته اند و در زبان ترکی کمتر شعر دارند و بعلم و فضل ایران بیشتر خدمت کردند تا بعلم و فضل ترکیه و ما با سم حقیقت تاریخی و بعنوان بدیهیات میتوانیم ادعا نمائیم که نود درصد شعرائی که در این عهد در راه پیشرفت و جلال ادبیات فارس خدمات عمده بمنصه ظهور رسانیده اند ترك بوده اند. در زمینه تاریخ مقایسه ادبیات تحقیقاتی که در باب ادبیات ترك بعمل آمده بنتایجی رسیده که شرح آن مختصراً از این قرار می باشد *

اولاً- علم کلام و استدلال (دیالکتیک) از برکت ادبیات ملی ترکیه در ادبیات فارسی و عربی پیدا شد. در ادبیات فارسی بوسیله اولین شعرائی که ترکی الاصل بودند ولی بزبان فارسی شعر میگفتند و در ادبیات عرب بوسیله شعرای خراسان که آن «هاتم بزبان فارسی» شعر گفته اند.

ثانیاً- اخیراً مکشوف گردید که «فدلمه» (رباعی) در نظم ترکی چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام اساس علم عروض بوده است و یکنفر از علمای لهستانی موسوم به کوالسکی (Kowalski) که در باب تاریخ و زبان ترکیه دارای تحقیقات دقیقه است معتقد است که «رباعی» از ادبیات ترکی داخل ادبیات فارسی شده است. ثالثاً- محقق فرانسوی موسوم به لوتورنو (Lotourneau) در کتابی که با اسم «نشوونمای ادبی نژادهای مختلفه» (1) که در سنه

(1) L'Enolution littéraire che les
diverses races

صندوقچه اسرار

۱۷۹۱ درپاریس بطبع رسیده ادعا نمود که ترکها دارای حماسه ملی نموده اند ولی عالم روسی پوتانین **potanine** و باتکاء به اقوال و عقاید او فان کنپ **Vongennep** تصدیق نموده اند که اسلاوها و نینواها و ژرمنها و فرانکها داستانهای حماسه‌ای خود را از ترکها اتخاذ نموده اند یعنی ملل اروپای مرکزی نخستین رسوم و «فولکلور» خود را از هونهای که بسرکردگی آتیلاباروپا آمده بودند گرفته‌اند، فعلا ما نمی‌خواهیم در این مورد بیشتر از این بسط مقال بدهیم مخصوصا که در جای دیگر ثابت داشته‌ایم که ملت ترک همانا قبل از میلاد مسیح دارای حماسه ملی عالی و برارنده‌ای بوده است و خصوصیات و مزایای آنرا نیز در موقع خود مذکور داشته‌ایم. اینک همینقدر با اشاره‌ای اکتفا نموده و شکی نیست که با تحقیقات بیشتری روز بروز این مسئله روشن تر خواهد شد و معنومات بیشتری در باب مذهب قدیمی ترکها بدست خواهد آمد.

رابعا در باب اصل «قافیه» در میان علمای فرنگستان مباحثات زیاد است و کوالسکی سابق الذکر نظر باینکه قافیه اساس فن شعر ترکی است احتمال میدهد که قافیه از شعر ملی ترک وارد ادبیات فرنگستان شده است.

خامسا ادبیات ترکی و مخصوصا رسوم و «فولکلور» و موسیقی ملی ترکی نفوذ زیادی در ادبیات ملل مجاور داشته چنانکه آثار آن بالصراحه در نثر و مثنویها و گزلیها و معجزاتانیها و اوکرینها و سرنبا مشهور است. اشعار شعرای دوره گرد (بارد) ارمنی که یکنفر از مطلعین فرانسه آنها را با اشعار هومروس یونانی هم میزان میداند تقلیدی است از شعرای دوره گرد ترک.

این مطلب را کاملا بشبوت رسانیده‌ایم و علمای فرنگی - **Turcologues** که در باب ترکیه و زبان و تاریخ آن زحمت دشیده اند در این باب با ما هم عقیده هستند. در این مورد بی مناسبت نیست یادآور شویم که اشعار ملی ترک در شعر اقوام اسلاوی و معجزاتستان هم نفوذ داشته و جای هیچگونه شك و شبهه نیست که ادبیات و تمدن ترک آثار بادوامی در ممالک بالکان باقی گذاشته است.

۲۴۲ = جنک هوایی در عهد ناپلیون

مورخین نوشته‌اند که ناپلیون قشونی در شهر بولونی در سواحل شمالی فرانسه گرد آورده بود و خیال داشت آنرا با بالونهای مخصوصی که نمونه آنرا در تصویر مقابل ملاحظه مینمائید پنهانی بانگلستان بفرستد. این بالونها را بالون سازهای فرانسوی مشهور موسوم به مونگولفیه (Montgolfier) می‌ساختند و ساختن هر بالونی در حدود سی هزار فرانک مخارج داشت و سه هزار سرباز را با اسب و اسلحه میتوانست حمل و نقل نماید.

۲۴۳ = زن واژدها هر دو در خاک نه...

این شوهر بیچاره با این پائی که مانند قنடاق اطفال بسته شلانه شلانه خود را بمنزل رسانیده و امیدوار است که دیگر امروز عیالش مانند ملک دوزخ پشت در منتظر او نایستاده و اوقات تلخی ننماید که باز چرا دیر از اداره برمی‌گردد ولی با اینهمه باز خانم بحکم آن که ترك عادت موجب مرض است هنوز پای شوهر بیچاره بخانه نرسیده بنای داد و فریاد را می‌گذارد که باز چرا دیر بخانه برمی‌گردد.

مرد بیچاره پای خود را نشان دهان میگردد مگر نمی‌بینی که زیر چرخ درشکه افتاده‌ام. خانم میفرماید اینکه دیگر دو ساعت طول نمیکشد.

خداوندا ما را از شر زن نادان و کولی محفوظ بدار.

پایان جلد اول

